# جمهوری
# ۱۹۴۶
# کُردستان

نوشتهٔ : ویلیام الگلتون جونیر

ترجمهٔ : سیّد محمّد صمدی

www.iran-archive.com

چاپ اوّل متن اصلی

آکسفورد ــ ۱۹۶۳

This is an authorized
translation of:

# *The Kurdish Republic of 1946*

www.iran-archive.com

WILLIAM EAGLETON JR

*Issued under the auspices of the*
*Royal Institute of International Affairs*
OXFORD UNIVERSITY PRESS
LONDON NEW YORK TORONTO
1963

جمهوری ۱۹٤٦ کرد ستان

نوشته‌ی : ویلیام ایگلتون جونیر

ترجمه‌ی : سید محمد صمدی ·

بسم الله الرحمن الرحیم

هرکه ناموخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد زهیچ آموزگار

مقدمهٔ مترجم

هدف وایده هرچه باشد بزرگترین فایده‌اش این است که با ایجاد معیاری برای خوب وبدو درست ونادرست و زشت و زیبا انسان را از سرگردانی نجات میدهدواز تباه شدن عمر وهدر رفتن نیروی اندیشهٔ او جلوگیری می کند. عمرجهان بینهایت طولانی وعمرآدمی کوتاه و مسائل دوروبرانسان هم بی پایان است، اگر انسان قرارباشدهمهٔ این مسائل راخود ش بکاود وبرای آنهاراه حل پیداکندزندگیش رامی بازدو سرگردان و سردرگم نیز می شود. ولی وقتی به آرمانی معتقد بوده آن - هدف تکلیف انسان بازندگی ومسائل آن را روشن می سازد.

درگفتگو ازنابسامانیها و نابهنجاری‌های اجتماعی باید موضوعات راازریشه و عمق کاوید وعلت‌های اساسی بشواریها راجوئید ویافت تابا ازمیان برداشتن آنهاراه برای پیشرفت ودگرگونی راستین آماده گردد. دروضع امروزی، اگرنخواهم جسارت بسیاربزرگی بکنم و حرف دورازراستی بروی کاغذ آورم وبه‌همهٔ سوابق تاریخی مردم خود اهانت نمایم، لااقل- باید بگویم که امروزه مردم کرد دچاربلای خانمان برانداز " بی آرمانی " شده است. یك محورآرمانی وفکری که بتواند اندیشه وکردارما را درجهت معینی استوارسازد، وجود ندارد. درمیان ماهرکس برای خود دنیائی داردودرهرسری سودائی است. دربحث ازنابسامانیهای میان ما موضوع راازهرنقطه‌ای

شروع کنید سرانجام اگر دیدهٔ حقیقت بین داشته باشید به مسئلهٔ خطرناک بی آرمانی منتهی خواهید شد و به آن خواهید رسید. مردم کرد اگر فقط به خودش برگردد، اگر فقط به سوابق تاریخی خود رجوع کند، اگر فقط به تاریخ سلطان صلاح الدین ایوبیش توجه کند، اگر گاهی خردمندانه به پشت سر خود بیندازد، آن وقت خواهدید که در حالی که روی گنج نشسته است زندگی را با تهیدستی بسر می آورد، و در حالیکه خورشید های درخشان آرمان درست در تمام گذشته‌هایش تابان بود، اینک در تاریکی ها و گمراهیهای مخوف دست و پا می زند.

سرچشمهٔ بی آرمانی را فقط و فقط بی فرهنگی تشکیل میدهد و بین بی فرهنگی و بی سوادی از زمین تا آسمان فرق هست.

فرهنگ یعنی: وظیفهٔ انسانی را دانستن و بکار بستن، معنی واقعی هر کاری از: دیانت ـ سیاست ـ تجارت ـ کسب و کار و.. فهمیدن و عملاً نشان دادن، هر کاری را به موقع و در مکان زمان خاص خود انجام دادن، پاک درون بودن، جز رضایت خدا و راحتی وجدان چیزی را مهم ندانستن.

تحصیلات عالی تنها جزئی از کل است، چون بسیار بهتر است که انسان بیسواد و پاک درون و با وجدان باشد، تا تحصیل کرده و تیره درون و شیاد. تا روزی که سطح فرهنگ در میان مردم ـ بالا نرود، بازار گرم تنها از آن شیادان خواهد بود و هرگز خدمتگزاران صدیق و پاکان محلی نخواهند داشت.

اگر از راه راست دنبال آرمانهای خود باشیم، بی شک پیروز خواهیم شد چون قانون خداوندی چنین است، و هرگز قانون خداوندی را تغییر و تبدیلی نیست. بی مناسبت نمی دانم

در اینجا و در این رابطه به یکی از سخنان پیامبرگونه‌ی - پدر جامعهٔ بشری و شخصیت استثنائی دنیای ناپاک سیاست " مهاتما گاندی " اشاره کنم :

"فلسفهٔ من ، اگر بتوان گفت که فلسفه‌ای دارم ، مبنی بر این است که هرگز هیچ عامل خارجی نمی تواند به هدف ما آزار و زیان برساند. این زیان فقط وقتی پیش می آید که خود هدف ما پلید و ناپاک باشد ، یا اگر هدف درست و مقدس است ، - کسانی که بدنبال آنند در راه خود ناصادق یا کینه جو یا ناپاک و پلید باشند .

با توجه به این امر که در این باره میتوان بسیار بیشتر از اینها بحث کرد و میدان گفتگو در این رابطه بسیار پهناور تر است ، بیش از این ادامه نمیدهم ، چون اگر " درخانه کس است ، یک حرف بس است " و می پردازم به چند کلمه در بارهٔ کتابی که در دست دارید. مردم کرد همانگونه که از اکثر جهات پس مانده است ، در زمینهٔ تاریخ وضع وخیمتر است ، نوشته‌ای که به معنای واقعی وامروزی کلمه بشود به آن نام " تاریخ " داد ، ندارد. هرکاری در این زمینه باید بخواست خداوند متعال و یاری جوانان پاک درون وموءمن از این پس صورت گیرد. البته تصور نکنید این سخن بدین معناست که هرنوشته‌ای که تا امروز در این زمینه نوشته شده است هیچ است و تنها این کتاب شاهکار است ، هرگز منظورم این نیست ، منظورم این است آنچه در کتابها در مورد تاریخ مردم کرد می توان یافت ، فقط بخش بسیار اندکی از آن درخور توجه و اهمیت است . بخشهائی هست که تنها بمنظور فریب کاری نوشته

شده است و جز این نخواسته اند که مردم کرد آلت اجرای مقاصد ناپاک اجنبی ها گردد. در بخشهائی از بعضی کتب نام پلیدترین آدمیان را بنام قهرمانان تاریخی ثبت کرده اند که این امر همچون ریختن زهر در سرچشمه ایست که محل تأمین آب مورد نیاز یک ملت باشد. شاید آثار شوم آن تا نسلها همچنان پایدار ماند. بزرگترین وظیفهٔ انسانی و اسلامی است که به پاک کردن تاریخ از این پلیدیها بکوشیم.

کتاب حاضر تنها نوشته‌ی جامعی است که در مورد وقایع سال ۱۳۲۴ شمسی نگارش یافته است و می تواند تا حدود زیادی جریانات آنروزگار منطقه را روشن سازد و نیز معرفی مردم وبخشی از تاریخ این ناحیه به مردم سایر نواحی کشور عزیز و اسلامیمان ایران گردد. امیداست انتشار آن به تفهیم وتفهم بین اکراد ایران وسایر برادران وخواهران محترم ایرانی کمک نماید. دوستان عزیز هرایرادی در آن یافتند سپاسگزار خواهم بود اگرمرا درجریان بگذارند. واستادان عالیقدر وارجمندی که وقت پرارجشان را با این نوشته سپری می نمایندو احیانا" آن را با متن اصلی تطبیق می دهند انشاء الله با گوشزد کردن اشتباهات مرا رهین منت خواهند فرمود.

درسال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ با یاری خداوند متعال، وبرکات انقلاب اسلامی کشورمان، این کتاب در دوجلد به زبان کردی انتشار یافت ودراینجا نهایت کوشش بکار رفته است که ایراد هائی که برآنها وارد بوده، دراین کتاب تکرار نشده باشد. تاچه قبول افتد وچه در نظر آید؟ برای حسن ختام به

چندشعر از قصیده‌ٔ " تاریخ وسیاست " سروده‌ٔ دکترمحمدابراهیم باستانی پاریزی ، اشاره میکنم که بیربط به موضوع کتاب نمی باشد:

رسم دنیا جمله تکرار است اندر کارها
تا چه زاید عاقبت زین رسم واین تکرارها ؟
بس حوادث چشم ما بیند که نویندا ردش
لیك چشم پیر دنیا دیده آنرا بارها
من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست ؟
چیست حاصل زین همه تکرارها ، تذکارها
این نه تاریخ است اطلال حیات آدمیست
واندرآن مدفون شده ازخوب وبدبسیارها
ازسیهکاری شگفتا طبع انسان برنگشت
گرچه تا کاخ سفیدآمدزقعر غارها
روزی ارده ده به تیغ وتیردرخون میکشید
شهرشهرا مروزمیکوبد به آتشبارها
نادرهندندوآتیلای روم این فاتحان
دزدخلق وکاروان خویش را سالارها
نبض عالم افتاده دردست سیاست وین طبیب
بیمروت خلق راخواهدهمی بیمارها
یك سرسالم نبردندا ین سیاسیون بگور
کشته شدهم مارگیرآخربه نیش مارها
گرآتاترکی مران برکشته‌ٔ عبدالحمید
ور " لنینی " کن کلاه نیکلائی را رها
گرنگیری عبرت ازتکرارتاریخ ای حکیم
چیست سودازاینهمه تکراروا ین نشخوارها ؟

درجهان جزراه خردوعقل ، راه ایمان وراستی ، راه دیگری - برای پیروزی حقیقی وجود ندارد. امیداست با اتکال به‌خدای بزرگ وپیروی ازخرد ، همگی موفق و پیروز شویم .

سیدمحمدصمدی
دوشنبه ۱۳۶۱/۱/۲
مهاباد

## مقدمه مولف

شاید زمان اینکه جمهوری سال ۱۹٤٦ کردستان بتواند به شکل مفید و جالبی تهیه گردد فرا رسیده باشد، البته امکان دارد هنوز برای بحث و تشریح و تفسیر دقیق و خونسردانهٔ مسائل آن روزگار خیلی زود باشد، اما نباید زیاد برد که برای تشخیص و یافتن ریشه های حوادثی که اکنون دارد بسوی خاطرات ـ فراموش شده و پژمرده جامعهٔ بشری می رود زیاد هم زود نیست. نظر باینکه جریان کامل جمهوری مهاباد ممکن نیست از منابع و نشریات بهم مربوطی تهیه و تنظیم گردد این کتاب نمی تواند تاریخ کاملی از آن باشد. وقتی جمهوری سرنگون و ساقط گردید اکرادی که دراداره آن دست داشتند تمام اسناد و مدارک و نوشتجات مربوط به آن را از میان بردند و از سوی دیگر نیز سررشته داران و دولتمردان ایرانی نخواستند خاطرات تلخ حوادث از میان رفتن یکپارچگی و وحدت ملی ایران برای همیشه زنده بماند.

یکی از کارهای حساس و بسیار باریک، پرده برداشتن از چگونگی وقایع، ارتباط آنها با یکدیگر، و تاریخ درست و بموقع آنها می باشد، با توجه به هرگونه اشتباه ناشی از این امر ممکن است نسبت به بعضی از شخصیتهای این جریان بیش از آنچه سزاوار باشد توصیف و تمجید و یا خرده گیری و انتقاد شده باشد قطعاً این امر از حب و بغض های شخصی کاملاً بدور بوده است. مآخذ اصلی اطلاعات من در مورد جمهوری مهاباد در زبان انگلیسی مقاله ای بوده است که در ماه جولای ۱۹٤۷ توسط آرشی روزولت جونیور، یکی از چند نفر خارجیانی که در روزگار جمهوری از مهاباد

دیدن کرده بوده در "میدل ایست جورنال" درج شده بود.
درنوشته‌ٔ ایشان چند تاریخ ازقلم افتاده بود که درشرایط
آن روزمها باد، زیاد آن تاریخها موردتوجه نبوده‌اند.
ازآقای "سیروس حبیبی" که اکنون کارمندکونسولگری -
آمریکا درتبریزمی باشند، باید اظهارتشکروقدردانی
شایسته بعمل آورم، ایشان ضمن استادی در زبان دانی
درتشخیص دقیق خوزه های مسافرتی وگفتگو ومصاحبه باافراد
مورد نیازه وتحقیق درتاریخ شهر زادگاهش "مهاباد" کمک
شایان توجهی بمن نمودند. همچنین روزهائی را که خانم
"اوسکار رینالدس" از "فارین سرویس آمریکا" برای
نسخه برداری و تایپ کردن پیش نویس این کتاب صرف نمودند
برای من فراموش نشدنی است. ازمیان اشخاصی که درقرائت
پیش نویس وهمچنین ارائه‌ٔ پیشنهادهای مفید با اینجانب
همکاری نموده‌اند، آقای "سر ریدربولارد" شایسته‌ی تشکر
وقدردانی ویژه ای است، نیز دوشیزه "هرمیا اولیور" از
دفتر سر دبیری چاتام هاوس. آقای آرشی روزولت جونیر
ازاینکه مواردی ازیادداشتهای دیدار خودشان راازمهاباد
برایم قرائت کردندو نیزاجازه دادنددوقطعه عکس ازآلبوم
شخصی شان بردارم، لطف وبزرگواری فراوانی نمودند.
همچنین ازآقای سی مجید امونددز برای کتابشان در مورد
کردستان عراق (به نام: اکراد/اعراب/و ترکها) وآقای
"پیر راندوت" برای تشویق وراهنمائی درمطالعاتم، بسیار
ممنون وسپاسگزارم
ازهمه‌ٔ دوستان فارس، عرب، ترک، وکردم که باهمکاریهای

بی شائبهٔ خودشان مرا مطمئن ساختندکه دربازسازی تاریخ
این بخش ازکردستان تاحدی موفق بوده‌ام، سپاسگزارم .
ازافسران ارتش ایران بایداز : سرلشکرهمایونی ، سرتیپ
علی اصغر فیوزی ، وسرهنگ مهران نام ببرم .
اسامی منابع کردی که ازآنها بهره گرفته‌ام درمتن کتاب و
ضمائم آخرآن آورده شده‌اند.
بیشتردوستان کردم ترجیح دادند که ناشناخته باقی بمانند
این استازآنان نامی نمی برم، بجز از" سید احمد" پسر
سید طه شمزینان " یا شمدینان " که روزی از روزهای
سال ۱۹۵۵ باماشین جیپ به همراهی ایشان عازم منطقه‌ی
" مرگه سور بارزان " بودیم وایشان ماجراهای دوره‌ی خدمت
خودشان را درجمهوری برای من تعریف می کردند، در سال
۱۹۵۹ وقتی به آنجا برگشتم ، متأسفانه مرگ ناگهانی او
(درسال ۱۹۵۸ درشهر اربیل) یك شخصیت برجسته ویك یار
باوفای کردستان را از صحنه خارج ساخته بود.
اغلب دوستان کردواشخاص مطلع دیگرکه دراین مورد با من
همکاری داشته‌اند، برای خوانندگان آشنا می باشند.
نظربا ینکه اسامی خاص درآن ناحیه(وبطورعمومی در خاورمیانه)
به شیوه‌ی بسیارنزدیك به عربی نوشته می شوند، تلفظ نامهای
کردی را ، اگرچه درسراسرکردستان بسیارمختلف ومتنوع می -
باشند، من عربی آنها رااخذکرده‌ام. همانطوریکه می دانید
الفبای لاتین درنشان دادن حرف " ع " ویا " همزه" بسیار
در محدودیت وتنگنامی باشد، این استبرای تلفظ درست
برخی از نامها ، باید سعی بسیار نمود .



www.iran-archive.com

با توجه به همکاری من چه در زمان گذشته وچه درزمان حال با « فارین سرویس آ مریکا » باید تاءکید کنم مطالب آورده شده دراین کتاب ، مربوط به هیچ اداره و سازمان رسمی نبوده و تنها شخص خودم برای هرگونه توجیه وتفسیر پاسخگو و مسئول می باشم .

آوریل ۱۹۶۲

ویلیام ایگلتون جونیر

www.iran-archive.com

## نگاهی به قبل از سال ۱۸۰۰ میلادی

درکناره‌ٔ شمالی شهر مهاباده آنجاکه خانه های کاه‌گلی درشیبی ملایم به سوی رودخانه‌ٔ مهاباد پائین می روند چهارراه کوچکی به نام "چوارچرا" (چهار چراغ)وجود داشته ، بعلت اینکه در وسط میدان این چهار راه یک مجسمه‌ٔ بلند فلزی قرارداشته که در رأس آن چهار لامپ برق نصب بوده است ، به این نام نامیده شده است .

هم اکنون ( زمان نگارش کتاب ـ مترجم ) دراین محل یک مجسمه‌ٔ شاه ایران قراردارد که چهار شیر سنگی به نگهبانی آن مشغولند.

زمانی که در دوم بهمن ماه سال ۱۳۲٤ شمسی برابربا بیست و دوم ژانویه‌ٔ ۱۹٤٦ میلادی ، قاضی محمد دربالای سکوئی دربخش شمال شرقی این میدان ، با لباس نظامی روسی وعمامه‌ٔ سفید نشانه‌ٔ رهبری مذهبی ، برای جمعی ازمردم شهرورؤسای عشایر سخن می گفت ( تصویرشماره۱۷ کتاب ) یکسال از عمر جمهوری مهاباد می گذشت ، سالی سراسر بیم وامید.

درسرزمین ناشناخته‌ٔ کردستان پیام قاضی محمد، گرچه روی سخنش با مردم شهربوده ازمرزها وحدود تعیین شده ی ـ جغرافیائی می گذشت و به تمام کوههای صعب العبورودره‌های دلکش وباصفای کردستان می رسید.

قاضی محمدو دسته‌ای ازهمفکرانش ، مدت زمانی را به تحقیق درباره‌ٔ مسائل ملی وزبان وفرهنگ کردی گذرانده بودند وبه دنبال شخصیت گم‌شده‌ٔ مردم کرد بودند. گروهی تحقیق را ازراه کتب تاریخی شروع کردند، اما برخورد با تناقضات

فراوان ، باعث می شد که راه روشنی بروی آنان گشوده نگردد.
امروزه برای کردها ، به همان اندازه ای که خودشان خواهان
آن هستند ، اگر شناخته واقرار بوجودشان شود، کافی است ،
همه به گذشته های دور پرداختن چیزی را روشن نمی کند و
گرهی از کارها نمی گشاید وهرگز نشان نمی دهد که کردها
که بوده اند؟ چه وقت آمده اند؟ آیا همه از یك تبار بوده اند یا
خیر؟ .

تاریخنگاران خیال پرداز ، یا افرادی که به جمع آوری ـ
گفته های غیر مستند می پردازند، در سرزمینهای باستانی
وبسیار کهنه به جستجو مشغول می شوند، یا به دنبال تحقیق
درمورد حکومت بعضی از ملل که نامشان با دادن تغییراتی
در حروف به شکل واژه " کرد" نزدیك می شود، می روند.
برخی از قرائن تاریخی چنان نشان میدهندکه سرزمین Gutium
که بایستی درجنوب ایران بوده باشد، بقایای باستانی وکهن
است که تاریخ آن به سومین هزاره پیش از میلاد مسیح
برمی گردد. کسانیکه کتیبه های آشوریان را خوانده اند ـ
معتقدندکه دسته ای از جنگجویان وسلحشوران آنان ، خیمه
و چادرهای خودرا به کوهستانهای اطراف اورمیه (رضائیه) ـ
آورده اند، نیز گفته میشود در روزگار قوانین کاستی در بابل
امکان قوم وخویشی آنان وجود داشته ودرنهایت ادعا میشود
که آغاز مشترکی برای اینان وجود داشته است.
نیز اکراد می گویندکه در نقوش سنگی بابلیان افرادزیادی
دیده می شوندکه درحال اطاعت وفرمانبرداری از اکراد
می باشند، همچنین بارها " کوروش " می اندیشیدکه باکمك

سوارکاران کرد می تواند به بابل یورش برد وآنجا را بطور کامل تسخیر نماید.

اکراد بطورکلی ، و کردهای ایران بطوراخص درآخر به این نتیجه رسیده وآنرا پذیرفته اندکه ریشهٔ ملی آنان به مردمی برمی گردد که در تاریخ " ماد " نام دارند و از نژاد آریائی می باشند ، که آریائی ها هم در روز گاربسیار دور ونامعلومی به ایران آمده اندوآخرین حد قدمت آنان به قرن هفتم پیش ازمیلاد مسیح مربوط می شودکه درآنوقت به امپراطوری هخامنشیان ( کوروش) ملحق گردیدند ودرنواحی کوهستانی غرب ایران استقرار یافتند. سپس دامنهٔ نفوذ خودرا روبه غرب تامنطقهٔ هکاری و چندین بلندی ترك نشین افزایش دادند.

کتاب شرفنامه ، که یك اثرحماسی فارسی است ودراواخر قرن شانزدهم به رشتهٔ تحریر درآمده است ، افسانهٔ ظالمانه ای را تعریف کرده و چنین می گوید :

ضحاك ، دومار بر شانه هایش روئیده بوده بنابراین هر روز می بایست مغز دو جوان را درآورند و آنها را خوراك مارها سازند. پس از ازبین رفتن جوانان بیشماری ، بالاخره دو - نیکمرد چاره ای اندیشدند، وآنهم این بود که تصمیم گرفتند ازدوجوانی که هرروز کشته می شدند ازآن پس یك جوان را بکشند ویکی را مخفیانه آزاد سازند تاسربه کوه وبیابانها بگذاردودرآنجا زندگی کند. از گروهی که بدین ترتیب درکوه ها زنده ماندند، کرد ها بوجود آمده اند .

www.iran-archive.com

شاید از آنچه در کتابها نگارش یافته، یا آنچه که خود اکراد می گویند، از هر بخشی مقداری درست باشد و مردم کرد ترکیبی باشد از جمع موارد گفته شده، و فرهنگشان ترکیب و تلفیقی باشد از فرهنگ فارس و ماد و فرهنگ امروزی آنان زائیده آن باشد.

ظاهرا" چنین پیداست که اکراد همه از یک تبار اند، کسانیکه در جوار و یا در میان آنان زندگی کرده اند می گویند: ما به سادگی می توانیم یک نفر کرد را از یک عرب یا یک ترک آذربایجانی، یا فارس یا آمریکائی تشخیص بدهیم، البته در حالتی که آن فرد کرد لباس ملی خودش را هم نپوشیده باشد.

بررسی های علمی نشان داده است که بین شکل سر، رنگ مو رنگ چشم، رنگ پوست بدن و یا سایر اندامهای اکراد تفاوتهائی وجود دارد. عده ای بر این عقیده اند که کردها از خو و رفتار ملل همسایه ی خود در خاور میانه متاثر شده اند.

زبان کردی، همچون مسئله ملی آنان، جا دارد گفتگوهای فراوانی در پیرامونش انجام گیرد. آیا کردی یک زبان است؟ یا همانطوریکه دسته ای ادعا می کنند لهجه ای از زبان فارسی است؟ آیا هرگز زبان کردی مستقل بوده است؟ ضمن دقت در بحثهای مفصل و قابل توجه زبان شناسان معلوم میشود که کردی زبانی است مستقل، شعبه ای از زبان آریائی و از خانواده زبانهای هندواروپائی و از نظر واژه ها و دستور زبان و ترکیب، با زبان فارسی جدائی هائی دارد. نوشته های کردی کرمانشاهی به شکلی است که اکراد ایران و کردهای ترکیه آن را درک می کنند. در میان لهجه های فراوان و گوناگون

کردی ، رسم الخطی وجوددارد که می شود گفت حدواسط بین کردی شمالی وجنوبی است وزبان شناسان آشنائی کاملی با آن دارند وراستی هم جای توجه ودقت است . در روزگار جمهوری مهاباد این رسم الخط تاحدودی تغییر پیدا کرد.

وقتی ازمهاباد به سوی اورمیه ( رضائیه ) می رویم ، در منطقهٔ " اشنویه " شیوهٔ سخن گفتن بسیار باشیوهٔ تکلم درسلیمانیهٔ عراق شباهت ونزدیکی دارد.

همان مردم کردی که روز بیست ودوم ژانویه ۱۹٤٦ (دو م ـ بهمن ماه ۱۳۲٤) قاضی محمد خطاب به آنان سخن می راند درقرن هفتم ، زمانی که اعراب به ایران یورش آوردند دوش به دوش دیگرمردم ایران ، به کوه ها گریختند ، تا آنجاها را مرکز عملیاتی خود قرار داده وبه نبردی بی سرانجام با اعراب بپردازند. درقرن دهم عشایر وقبایل کرد دوباره درصحنه ظاهر شدند ولی آتش زندگی آنان پس ازمدت کوتاهی به خاموشی گرائید.

بعدازگذشت مدت زمانی دیگر، درمنطقهٔ تکریت واربیل عراق شخصیت برجسته ونامدار تاریخ کرد " صلاح الدین ایوبی " دیده به جهان هستی گشود، اماکوشش های اوبیشتر برای ـ اعراب بوده زیرا او چه در گفتگو ومباحثات ، وچه درنبرد با اروپائیان ، تمام کوشش وهمّ خودرا برای آشکار ساختن و نشان دادن نور و درخشش اسلام به کار می برد.

درسده ی سیزدهم مغولان ازجانب شمال وشرق ، ایران را مورد هجوم خودقرار دادندومرتب بردامنهٔ متصرفاتشان می افزودند وعرصهٔ حیات را برهمه تنگ می کردند ، به مناطق ترک نشین

هم رحم نکرده و به آذربایجان ، همسایه کردها ، که اغلب زندگی ناآرامی هم داشتند، یورش بردند.

درطول قرون شانزدهم وهفدهم مناطق مهم وبزرگ کردنشین و مرکز آن زیر سلطهٔ دوقدرت درآمد، یکی ایران تجدید حیات یافته بوسیلهٔ خاندان صفوی ، دیگری ترکهای تازه متحد شدهٔ عثمانی . بین ایندو قدرت نبردهای خونینی رخ می داد و بیشتراکراد در حین این جنگهای وحشتناك به جانبداری از عثمانیان می پرداختندو علیه شیعیان آذربایجان و فارسها ، وارد جنگ می شدند ( البته علت هماهنگی وهم آوازی اکراد باعثمانیان بیشتر بخاطر مذهب مشترکی بود که باآنان داشتند)، طرفین درگیر در جنگ هم بخاطر کسب قدرت ونفوذ و سر زمینهای بیشتر، اغلب نایره ی جنگ را شعله ورتر می کردند.

درسال ۱۶۳۹ پیمانی بین سلطان مراد چهارم از ترکیه و شاه عباس دوم از ایران ، منعقد گردید وبرابر مفاد این پیمان قرارشد که خطوط سرحدی مجزا ومشخص شوند و مسئله ی کمرشکن تجزیهٔ کردستان ازهردو سو به تصویب وتائید رسید. اکراد هردوسو(ترکیه وایران) تصمیم قاطع گرفتندکه قدرت بزرگ قرن شانزدهم را ، همان قدرتی که آنان را درمیان خود محصورکرده وباحکومت ملوك الطوایفی وفرستادن حکام قلدر و زورگو، خودرا برآنان تحمیل کرده بوده، درهم بشکنند.

بدین ترتیب رهبران جدیدکردستان عبارت بودند از : صوفیان سادات ، و شیوخ که بیشترآنان ، افراد خشکه مقدس ومتعصب را بسوی خود جلب وبا تاثیرات معنوی واخلاقی خود، عمیقا "

آنان را شیفتهٔ خود می کردند و بدین سان نیروئی به وجود می آوردند.

دوکتور کامران بدرخان

## سدهٔ نوزدهم

همزمان با آغاز سدهٔ نوزدهم اکراد دوراز تمدن به دنیای طلائی رؤیاهائی فرو رفتند که کارگزاران وفرستادگان سیاسی برایشان ساخته بودند ودرداستانهایشان به آن اشاره کرده بودند، این فرستادگان سیاسی که بیشتر به نام باستانشناس یا جهانگرد به کردستان آمده وفقط برای منافع حکومت متبوع خود کارمی کردند، اکثرشان از جانب حکومت متلاشی شدهٔ عثمانی، یاحکومت بی مغزومحتوای ایران می‌آمدند.

آن زمان شایان توجه است ومی تواند نقطهٔ عطف به حساب آیدکه "کینیر" و "فراسر" وارد منطقه شدند وباآمدن آنها نفوذ غربیان آغاز می شود، قبل ازجنگ‌جهانی اول به شکوفائی می رسد، دراین زمان مکاتب این فرستادگان سیاسی کاملا"دور برداشته بوده است. این مسئله زمانی به اوج می رسد که "جرترود پل"، "کومت دو چول"، "خانم بیشاپ" وآقای "مارك سایکز" نیزمی آیند وتمام منطقه‌را پای پیاده یا برپشت اسب، درسرما وگرما، برف وکولاك وبوران، زیر پا می‌گذارند و "ایی. بی. سوین" درقیافهٔ یك نفر فارس به ناحیه می آید.

نخست برای اینکه هیچ کسی مشکوك نشود این شخص راازاستانبول به بیروت می فرستند، ازآنجا به "تیگریس" وبه دره های "شهر زور" و "حلبجه" درنزدیکی سلیمانیه، همان محلی که "عادله خانم" درمیان لباسهای زیبا ورنگارنگ‌ابریشمیش رهبری "جاف" ها را بعهده داشت، باعنوان نویسندهٔ مکاتبات

فارسی این خانم ، مدتها مشغول کار می شود .
مسئلهٔ شگفتی نیست که زمانی که ارتش بریتانیا می خواست برخاک عراق سیطره پیدا کند، برای اینکه نفوذش را درشهر سلیمانیه بیشترکند، مجددا " همین " ایی.بی. سوین " را بنام افسرسیاسی به آنجا فرستاد.
بنابراین سدهٔ نوزدهم در تاریخ مردم کرد، تنها درچهار چوب جمهوری مهاباد دوبررسی آن خلاصه نمی شود .
پس از کشتار سال ۱۸۲۶ توسط سربازان سلطان عثمانی ارتش نوین عثمانی اقدامات فراوانی برای ایجاد آرامش وامنیت درمناطق کرد نشین انجام داد ومیخواست که هم از نظر جبران رفتار گذشته وهم ازنظرباسازی منطقه آنچه درتوان دارد انجام دهد، البته تنها به منظوراینکه تسلط و قدرت سلطان را دوباره مستقر نمایند.
دراین منطقه جنبشی بوسیلهٔ " بدرخان درگولی" در ناحیه‌ی بوتان " درجنوب ترکیه" بوجود آمدکه شخص مذکور پایگاه جنبش را به جزیرهٔ" ابن عمر" سمت بالای " تیگریس " منتقل نمود.
دراین هنگام امیر رواندوز به نام" محمد کوریا " منطقه‌ی خود وقسمتی از موصل عراق را تحت تصرف خود در آورده و در مناطق تمام اشغال شدهٔ دیگر، ترکها ازستمهای فراوانی که از قبایل کرد دیده بودند، گذشت کردند.
درسالهای ۱۸۴۳و ۱۸۴۶ بدرخان دست به غارت و کشتار بیش از ده هزار مسیحی آسوری زده آنهم درست درزمانی که آنان می‌خواستند به اندك قدرت و آرامشی برسند. اگرچه این شخص

یکی از فئودالهای بزرگ و رئیس عشیره بوده، درآن هنگام کاملا" درقالب یك کرد ناسیونالیست و ملیت‌خواه سخن می گفته واقدام می کرده است. شاید اهداف واقعی او هرگز روشن نشود که چه بوده است.

ازسال ۱۸٤٦ تا ۱۸٤۷ ارتش عثمانی توانست با کمك سلاحهای جدیدغربی ودیگرشیوه های معمول درغرب آن روزگار همچون دادن رشوه وتحریك عنایرمخالف او، اقداماتی درجهت سرکوبی بدرخان بعمل آورد.

بالاخره در ماه اوت سال ۱۸٤۷ بعدازیك انتظار سد ساله جریان وحوادثی شبیه به جریانات آنسوی مرز، در ایران بوجودآمده که درنتیجهٔ آن بدرخان کوه مقر فرماندهی خود را رها کردو تسلیم شده. آنگاه همراه با خانوادهٔ خود و جمعی ازهوادارانش به جزیره کرت تبعیدشده، پس از چندی به او اجازه دادند که به دمشق برود، درآنجا درسال ۱۸٦۸ فوت کرد.

پس از انقلاب سال ۱۹۵۸ عراق، زمانی که درآنجا فعالیت دوبارهٔ حزب دمکرات کردستان از سرگرفته شده در دوسوی مرز برگها واسناد عضویت، چاپ ومنتشرگردیده، در روی این اسناد تصویر پنج نفراز شخصیتهای مشهورتاریخ کرد چاپ شده بود به ترتیب: شیخ عبدالقادر ـ سید رضا ـ شیخ محمود سلیمانیه ـ قاضی محمد ـ و ملا مصطفی بارزانی.

اولین فرد این تصاویرفرزند شیخ عبیدالله نقشبندی، پسر سید طه بود که ارث تصوف و مشیخت را ازیك فرد بظاهرفقیر اما بسیارمقدس ودیندار، اهل یك روستای نامعلوم منطقه‌ی

باوزان ، واقع درنزدیکی روبخانه بزرگ" زاب " در عراق بدست آورده بود.

آن مسئله‌ای که درسال ۱۸۸۰ بایدمورد دقت و تعمق قرار بگیرد این است که " دکتر جوزف . پی. کوچران" فرستاده‌ٔ آمریکائی در اورمیه بیمارستان داشت ، ازهمان محل از طریق راه های کوهستانی به مناطق و روستاهای مسیحی ( آسوری) نشین سرزد ، اغلب نواحی مورد بازدیدا و زیر نفوذ وتسلط شیخ عبیدالله شمزینان بود( شمزین یاشمدین نام ناحیه‌ای است در ترکیه ) .

درخلال این مسافرتها دوستی بسیارگرم وعمیقی بین این پزشك آمریکائی و روٴسای عشایر کرد بوجود آمده، روٴسای همان قبایلی که آشوری ها ازآنان وحشت بسیارداشتنده، زیرا که بارها مورد تاخت وتاز وکشتارآنان قرارگرفته بودند.

این دوستی ورفاقتها همچنان بوسیلهٔ دیگرفرستادگان خارجی دنبال می شد و ادامه می یافت .

احترام ونفوذ " جوزف . پی. کوچران " بویژه ازآن زمان بسیاربیشترشد که توانست بیماری ذات الریه مزمن شیخ را معالجه نمایدونیز اززبان شیخ شنیدکه: مردم کرد احترام خاصی برای انگلیسی ها وآمریکائی ها قائلند ومقدم آنها راگرامی میدارند وبرای رهائی اززیر یوغ ترکها وفارسها ازحکومت آنان دراین منطقه پشتیبانی می نمایندوبه دستورات آنها گردن می گزارند.

راستی این است که شیخ درسال ۱۸۷۸نامه‌ای به کونسول بریتانیا نوشته بودکه درآن ضمن اعلام بیطرفی اکراده ازبرخورد

های نادرست حکومت فارس وترکها در مقابل مردم کرده بسه شدت انتقادکرده بود.

درطول تابستان سال ۱۸۸۰ حکومت ایران ، دادگاه ویژه‌ای برای رسیدگی به اشتباهات ولغزشهای اکرادرایران ترتیب داده، شیخ عبیدالله هم همه‌اش درفکر انتقام بود.

سپس شیخ درمجمعی با "حمزه آقا منگور" (ایران) دیدار و گفتگو کرد وبراین عزم راسخ شدندکه ازکردستان ترکیسه سواران جنگجو وپراکنده‌ٔ کرد را جمع آوری کرده وازسوی جنوب غربی اورمیه آنهارا وارد خاك ایران کننده بابررسی وتخمین آنان ، تعداداین سواران مسلح به بیست‌هزارنفر می رسید.

بخشی ازنیروهای مسلحی راکه به‌این ترتیب به وجود آمده بوددراختیاربزرگترین پسر شیخ بنام "شیخ عبدالقادر" قرار دادند. ساوجبلاغ یا سابلاغ که بعدها "مهاباد" نامیده شد بدون کمترین مقاومتی تسخیرشده ازآنجا به سوی میاندوآب راه افتادند ودرآنجاکشتارترکهای آذربایجانی آغاز گردید وعدهٔ زیادی رابه خاك وخون غلطاندند، سپس به سوی مراغه راه راادامه دادند ودرآن نواحی نیز بسیاری ازافراد جنگجوی فارس رابه قتل رسانیدند که این امر باعث شد ترس بی دلیلی برشهرتبریزنیز مستولی شود.

دراین هنگام اکرادباآمادگی وتجهیزات کامل ، به سوی بلندیهای اطراف اورمیه برگشتنده این کارباعث‌شد که فرستاده های خارجی وحشت فراوانی ازآنان پیداکنندومردم را تشویق وتهییج کنندکه چطورگرگان درنده‌راازمیان میبرند

این اکرادمسلح را نیزباید ازمیان برد ومنطقه‌را ازوجودشان پیراست.

بزرگان شهرمی دانستندکه ارتش ایران مشغول تقویت نیروهای خودمی باشد، ناچاردست بدامان دکتر کوچران شدندکه به کوهستان "سیر" برود ودرآنجا درمورد چگونگی تسلیم شدن مردم شهر، باشیخ عبیدالله گفتگوکند. این پزشك نیکمرد این کاررا کرد، بدین ترتیب جان ومال وهستی بسیاری از مردم شهر ومسیحی ها را از کشته وغارت‌شدن بدست‌عشایر دور از شهریگری کرد، نجات بخشید.

درطی گذشت زمان کم‌کم اختلاف ودورنگی به میان هم پیمانان شیخ عبیدالله افتاد وبخاطرهمین امربودکه وقتی که ارتش ایران خودرا کاملا" تقویت کرد وبرگشت، شیخ واطرافیانش یارای مقاومت نداشتند، ناچاربه کوهستانهای ترکیه برگشتند.

درسال ۱۸۸۱ شیخ عبیدالله درحالی که برای مذاکره وگفتگو آمده بود، تسلیم سلطان شد. ترکها اورا به‌شهر" مکه "تبعید کردندکه درآنجا درسال ۱۸۸۳ میلادی وفات یافت.

یکی ازفرزندان شیخ به نام "شیخ محمدصدیق" بخاطرشکست پدرش، شدیدا" کینه‌ٔ دکترکوچران را بدل گرفته بود، ودر همه‌جا شایع شده بودکه اوبه شدت ازفرستادگان خارجی انتقام خواهدگرفت، اما توگوئی دست روزگارنقش دیگری ترسیم می کرد، همسرشیخ محمدصدیق به شدت بیمارشدوشیخ هم ناچاراورا به بیمارستان اورمیه فرستادودرآنجا ازهمسر شیخ مراقبت بسیارخوبی بعمل آمدو عمیقا" موردا حترام قرار

گرفت ، این زن هم زمانی که به سلامت و تندرستی به‌منزل خودبرگشت ، باریك الاغ عسل و توتون برای دکترکو چران فرستاد.

ازدونفرازهم پیمانان فارس وکرد شیخ عبیدالله هم‌جریمهٔ نقدی گرفته شدوبمدا " آزادشدند. " جلیل آقا " نامی که مسئول کشتارمیاندوآب بود به دهانهٔ توپ بسته شده وحمزه آقای منگور نیز به میان دامی گرفتارآمد که حکومت ایران در شهرمهاباد برایش گسترده بود.

تبعید شیخ به شهر " مکه " چگونگی اوضاع استراتژیکی اکراد را درکوه ها بطورکلی برهم زد.

پس از گذشت دودهه ازقرن نوزدهم ، دلجوئی و نوازش اکراد ازجانب روسیه آغازشد. بویژه : جعفرآقاشکاك ـ عبدالرزاق ازخانوادهٔ بدرخان ـ سیدطه نوهٔ شیخ عبیدالله موردا کرام واجترام فراوانی قرارگرفتند.

درسال ۱۸۸۹ نیکلای دوم ازاین چند نفردعوت کرد که‌از روسیه دیدن کنند، آنان به این سفررفتندوازآنجا باخبرهای بسیار امیدوارکننده برگشتند، اخبارومژده هائی باخود آورده ـ بودند که اکرادرا بسیار بیشترازپیش تهییج می کرد تا به دنبال اهداف دیرینهٔ خود باشند.

حکومت ترکیه دراین مدت بسیاری ازقبایل را مصلح کرده‌بود وبرای مقابله ومبارزه با اکرادد‌لگرمی بسپاری به دسته‌ی " حمادیه " که‌ازسوارکاران ویژهٔ سلطان بودند، داشتند.

درسال ۱۸۹۷ ارامنه به حرکت وجنبش درآمدند، البته حس ملی آنان گاه وبیگاه بوسیلهٔ روسیه تحریك می شده این

جنبش آنان در آن لحظه ، شدیدتر و دو آتشه تر از هر گونه حرکت دیگر ملل زیر سلطه عثمانی ها بود.

در این وقت گروه میارزین کرد " کنفدراسیون ملی " نام داشت که در قسمت شمالی سوریه تحت رهبری ابراهیم پاشا فعالیت می کرد. همزمان با این امر ایل بزرگ " کلهر " ایران که در نزدیکی کرمانشاه اند، پشتیبانی خود را از آشوب " سالار الدوله " که در سال ۱۹۱۱ بر ضد حکومت مرکزی ایران ایجاد کرده بود ، اعلام نمودند.

البته شك نیست که بسیاری از قبایل کرد به جریانهای انحرافی و ضد انقلابی می پیوستند، بخاطر جلوگیری از همین امر بود که دسته ای از جوانان فهمیده و دوراندیش کرد اقدام به ایجاد گروه های مخفی و سازمان دادن آنها می کردند. در اینگونه اقدامات اکثرا " فرزندان بدرخان شرکت داشتند، همان بدرخانی که در سال ۱۸۹۷ اقدام به انتشار روزنامه " کردستان " نمود.

بعد از اینکه حکومت و قانون اساسی ترکیه در سال ۱۹۰۸ رسما " اعلام گردید، گروه " کوردی تعاون جماعتی " و گروه روشنفکران " امید " اعلام موجودیت کردند.

به غیر از خانواده بدرخان ، شیخ عبدالقادر بزرگترین فرزند شیخ عبیدالله و دو نفر از امیران بابان در سلیمانیه در نزدیکی مرزهای ایران و عراق دست همکاری بهم دادند.

این مدت زمان برای اعضاء حزب " حریت " و برای قبایل کرد و نیز رهبران مذهبی ، دوران شادی آفرین و خوبی نبود زیرا آنها معتقد بودند که سازمان جوانان ترك ، لامذهب و

توطئه چین هستند. سازمان جوانان ترک هم ثابت می کردکه دسته ٔ "حریت" هرچه باشند، بالاخره طرفدار باقی ماندن امپراطوری عثمانی هستند.

آخرالامر ترکها توانستند توطئه ٔ بسیار مخوف ووحشتناکی را درمیان اکراد (هم مذهبشان!) درکردستان ایران بوجود بیاورند، بویژه درسالهای ۱۹۰۷و۱۹۰۹درشهرمهاباد. درسال ۱۹۱۳ انجمنی ازسوی ایران وترکیه تشکیل شد تا در خطوط مرزی تغییراتی بدهند، هدف اصلی این انجمن جدا کردن شمال وجنوب کردستان ازهمدیگر بوده بریتانیا وشوروی توانستندکه براین نشست تاثیربگذارندوکاری کنند که خطوط تازه ٔ مرزی در حقیقت خطوط اختلاف و جدائی انداختن ملی باشد.

قبایل کرده رهبران مذهبی آنان، وتمام آنهائیکه خودرا چیزی و وزنه ای می دانستند، تاسال ۱۹۱٤ دربرابرهرگونه توطئه ای به تندی عکس العمل نشان می دادند وبیشترتوطئه ها هم اختلافات مذهبی و جدائی میان گروه های سیاسی انداختن بود.

وقتی در دوم نوامبرسال ۱۹۱٤ شوروی جنگ خودرا با ترکیه اعلام کرده، اکراد آخرالامر جانب مسلمین را گرفتندوعلیه نیروی بزرگ مسیحی درشمال وهم پیمانان آشوری وارمنی آنان وارد نبرد شدند که این جنگ چهارسال ادامه داشت. دراین مدت کردها مناطق رفیع میانی را رها کرده وپراکنده شدند. آنان به امید آینده ای مبهم، رهبرانی دیگر، و کوششهائی که دوباره خواهند کرده نشستند.

www.iranarchive.com

دسته‌ای از اکراد که درروز بیست ودوم ژانویه ۱۹۴۶ درمهاباد گردآمده بودند، یاخود معتقدبودند یا ازپدرانشان شنیده بودند که درجنگ جهانی اول رنج و مشقت فراوانی متحمل شده و نام ترکها درسایهٔ فداکاری و کوششهای بیش ازحد آنان بلندی یافته بود. زدوخوردهائی که درآذربایجان وشرق ترکیه انجام گرفته بودونیز حضور عده‌ی زیادی نظامی روسی درایران انگیزهٔ پیدایش این کینه ورزی بود.

درسال ۱۹۰۹ شوروی دوستی خودرا باشاه کهنه پرست ایران، که براثرا نقلاب مشروطیت تبعیدشده بود، قطع نمودو بلا فاصله ازهمان زمان نیروی نظامی بزرگی را درجوارمرزهای شمالی ایران بویژه درآذربایجان شوروی، مستقر نمود.

جای حیرت نیست که پس از اعلام بیطرفی ازجانب ایران، دوباره ترکها در۲۹ نسامبر۱۹۱۴ نیروی نظامی فراوانی بداخل ایران سرازیر کردند، که اینان پس ازده روز تبریز را مسخر نمودند ولی درداخل شهر با مقاومت نیروهای روسی مواجه شدند(۳۰ژانویه) سپس روسها به جانب غرب ومناطق کردنشین " ازمسیرآنسوی دریاچه اورمیه " راه افتادند ما درمحل ورود به شهر " خوی " با مقاومت سه هزارنفرمردمسلح شکاک که " اسماعیل آقاسمکو" رهبری آنان را بعهده داشت و " امرخان شکاک " بزرگشان بود، روبروشدند. قوای مهاجم روس منطقه‌را تسخیرنمودندوقوای مسلح اکراد ازمسیر غرب دریاچهٔ اورمیه ومناطق کوهستانی، به سوی مرزهای ترکیه عقب نشینی کردند.

در بیست وپنجم ماه مه، بعدازپنج ماه تسلط ترکها، نیروی

نظامی روس درحالی که با فرستادگان آمریکائی ومسیحی های بومی قاطی شده بودندوسته جمعی آواز می خواندنده بسوی اورمیه برگشتند.

درشهرمهاباد افراد مسلح قبایل "منگور" و "مامش" ـ همینکه با مقابله‌ٔ نیروهای مهاجم روبرو شدند، عقب نشینی را به سوی کوهستانها آغاز کردند.

زمانی که آتش بس موقت بین روسهای بالشویك وترکیه درماه نسامبر ۱۹۱۷ اعلام گردید مرز شوروی درقسمت آذربایجان از هم گسیخت ومنطقه‌ٔ غرب دریاچه‌ٔ اورمیه به چنگ عشایر مغرور ومسلح کرد افتاد.

درپائیزسال ۱۹۱۵ قبایل آشوری منطقه‌ٔ "هکاری" جنوب ترکیه به سرگردگی رهبرمذهبی وملی خود "مارشیمون" وارد ایران شدند ودوش به دوش مسیحی ازمسیرسلماس واورمیه آمدند ودر جستجوی جائی بودند که آنجا را مرکز عملیاتی خودقرار دهند. درسال ۱۹۱۷ مارشیمون رهبری پنجهزار مردمسلح آشوری را به عهده داشته که اکثرشان سلاحهایشان را درجریان ازمیان رفتن رژیم روسیه بدست آورده بودند.

نمایندگان کشورهای هم پیمان منطقه کوشش داشتندکه اینان را تقویت نماینده، نیز می خواستند که قوای روس همچنان بمانندتا دربرابر ترکها قدرتی باشندوجلوشان را بگیرند، در میان روسها دسته‌ای دا وطلب بودند، ولی به ششهزار مرد مسلح مسیحی نیاز بود.

چنین نیروی بزرگی از مسیحیان، ازجانب مسلمانان اورمیه ونیزازسوی روسای اکراد موردتهدیدبوده، خاصه از طرف ـ

اسماعیل آقا سمکو ، رئیس ایل شکاک .

" سمکو" جوانی جا افتاده وبسیار نترس وشجاع بوده، که در میان مشکلات وناآرامیها بزرگ شده بود. برادرش جعفر آقا کشته شده بود و سمکو یك لحظه این امر را از یاد نمی برد. ( آن زمان ده سال از کشته شدن برادرش می گذشت ، مسئله به این شکل بود که حاکم تبریز " نظام السلطنه" جعفرآقا " را دعوت کرد وبه قرآن برایش قسم خورد که درآنجا دراما ن خواهدبوده، اما درآنجا بهنگام صرف ناهار ناگهان به گلوله بسته و کشته شد ـ مترجم) . جعفرآقا به نام حاکم منطقه‌ای ازمناطق غرب دریاچهٔ اورمیه دعوت شدو این بلا برسر ش آمده، که دربرابر با این مسئله هیچ چیزی نمی توانست شعله های آتش انتقام را در درون سمکو خاموش سازد.

سمکو برای گفتگو پیرامون همکاری وهمفکری ، مارشیمون را به روستای " کهنه شهر" سلماس دعوت کرده، درآنجا مارشیمون مورد اکرام واحترام فراوانی قرارگرفت وهنگام صرف ناهار با بحث مفصل پیرامون همکاریهای آینده ، مذاکره را به پایان بردند. همان روز ازمارشیمون وتمام محافظان ویارانش فقط یك نفر جان سالم بدربردوبقیه درزیرباران گلوله ها جان دادند.

سمکو خود این مسئله را چنین تعریف کرده است : ... ازلحظهٔ نخست قصد کشتن مارشیمون را داشتم ، اما این امر را جز با " علی آقا " برادرم ، باهیچ کس دیگری درمیان نگذاشتم.

وقتی مارشیمون ازمن خداحافظی کرده همینکه پشت بمن کردکه سوارکالسکه‌اش شود، ازپشت سر اورا باهفت تیر به گلوله بستم

افراد مسلح من نیز از پشت بامها ، همزمان با شنیدن صدای هفت تیر من ، افراد مارشیمون را به گلوله بستند و در همان لحظه یکصد و چهل نفر از آنان در خاك و خون غلطیدند و تنها یك نفرشان موفق به فرار شد و توانست از مهلکه بگریزد.

در همه جا شایع شده بود که سمکو رشوهٔ فراوانی گرفته تا این مسئله را راه بیندازد.

کوتاه سخن ، خواهر مارشیمون تصمیم گرفت که انتقام خون برادرش را پس بگیرد. آشوری ها را گرد آورد و نیروئی برای درهم کوبی و اخراج کردان منطقهٔ سلماس تشکیل و سازمان داد. کمك ارتش ترکیه ، کردان را مجددا" باز گرداند ، و حمله ی شدید اکراد خط مقاومت آشوریها را درهم شکست و جلو پیشروی مسیحیان به سوی جنوب ارومیه را مسدود نمود.

عقب نشینی آشوری بجانب همدان ، که زیر نظر انگلیسیان انجام می گرفت ، زیانی فراوانی برایشان داشت زیرا که اکراد مرتب دنبالشان می کردند ، و نیز در مسیر خود به هر روستا که می رسیدند مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند. اگر چه انتظار آن نمی رفت ولی مسیحیان در این راه آسیب فراوان دیدند و بیشترشان کشته شدند.

سال ۱۹۱۹ با وعده های ویلسون نه ای که درمورد اعطاء حق تعیین سرنوشت بدست مردم داده می شد ، سالی پر احساس آزادی و سرشار از امید بوده ، بویژه برای ملتهای زیر سلطه امپراطوری عثمانی همچون : اعراب ـ ارامنه ـ کرد ها و حتی آشوریها.

در منطقهٔ سلیمانیه ، قوانین و فرامین خودساختهٔ شیخ محمود ، با پشتیبانی انگلیسی ها مورد اجرا بود و می رفت تا

درنواحی بزرگی ازعراق بسط یابدکه بعضی خطاها واشتباهات ازشیخ سرزدو مسئله پایان دیگری پیدا کرد.

درمناطق دوردست شمال عراق ، قبایل مختلف آماده برای گفتگو ویاحتی جنبش وقیام بودندو همه‌اش دراین فکربودند که توجه واحیانا " کمك ترکها ، انگلیسها ، یا اعراب عراق را بسوی خود جلب نمایند.

هنگامیکه این مسائل به دقت مورد توجه و بررسی بودند درشمال غرب ایران ، سمکو دراین فکربودکه خلائی را که ازرفتن روسها ، ترکها و آشوریها بوجودآمده بوده، پرکند.

" گوردون پادوك " کونسول آمریکا درتبریز باسمکوگفتگو کرد وگفت که حاضراست معادل پنجهزار دلار ، سکه نقره به اوبدهد بشرطی که اوهم ازغارت اموال فرستادگان آمریکائی در اورمیه چشم پوشی کند.

حکومت ایران به شیوه وشکل زیرکانه‌ای ، فرمانروائی سمکو را بر بلندیهای غرب دریاچهٔ اورمیه برسمیت شناخت.

اگرچه درآن زمان بسیارگفتگو ازرسیدگی وتوجه ویژه به کردستان ازجانب دولت درمیان بوده، سمکو اهمیتی به این گفته ها نمی داد و تنها پیشنهادات مردان قبیلهٔ خود را اجرامی کرد. این امرباعث شد که بخاطر تحکیم موقعیت خود، خیال حمله به تهران را درسر بپروراند.

سمکودرسال ۱۹۲۱ نیروهای خودرا به مهاباد آوردودراین یورش او قریب ششصد نفرافراد ژاندارم ویك فرستادهٔ پروتستان آمریکائی کشته شدند.

اما چنین پیدا بود که ستارهٔ اقبال " رضاخان" پرنورتر

ودرخشان تراست، اوتوانست با فرستادن قوای نظامی بفرماندهی ژنرال "عبدالله طهماسبی" وباهمکاری ایل ترک آذربایجانی شاهسون به سرکردگی "امیر ارشد" سمکورا درجهت غرب بجانب کوه ها عقب بزنده تا اورا بدرون خاك ترکیه راندند.

آفتاب قدرت سمکو روبه غروب بوده، البته زمانی کاملا" افول پیداکردکه به او به میان دامی افتادوگرفتار آمد که ارتش ایران روزی از روزهای سال ۱۹۳۰ درشهر "اشنویه" برایش گسترد.

سمکو به آنجا رفته بود تا ازجانب دولت مرکزی درخواست گذشت و اغماض را بشنوده نیز مراتب اطاعت کردن خودرا از دولت به اطلاع مأمورین حکومتی برساند...

سمیتقو در اوج قدرت ـ اسماعیل آقا سمیتقو در تاکتیک نظامی و تهور در مانور خود را بالاتر از نادر میدانست

در دهم اوت سال ۱۹۲۰ پیمان نامهٔ سور Sevres ازسوی ترکیه وهم پیمانانش به امضاء رسید، دراین پیمان نامه حقوق زیر برای اکراد در نظر گرفته شده بود:

ماده ٦٢ : مجمعی باشرکت سه نفرنماینده ، یکی از جانب بریتانیا ، یکی از سوی فرانسه ، ویکی ازطرف حکومت ایتالیا ، درشهر استانبول تشکیل گردد، این مجمع به نمایندگی قطعنامه‌ای تهیه کنندکه درآن شش ماه مهلت داده شود تا بطوررسمی جنبهٔ قانونی پیداکند، این قطعنامه شامل یك نوع خود مختاری منطقه‌ای برای مناطقی باشد که اکرادد‌رآنجا اکثریت‌را تشکیل میدهند ، بویژه در طول رودخانهٔ فرات ، جنوب مرز ترکیه با سوریه وبین النهرین.

ماده ٦٣ : حکومت ترکها سه ماه مهلت داشته باشد که به مفاد مندرج درماده‌ی ٦٢ جواب مثبت یا منفی بدهد یعنی یا آنرا بپذیرد یاآنرا رد کند.

ماده٦٤ : اگردرطول یکسال اکثریت اکراد مناطق یاد شده درماده ٦٢ بتوانند ادعا استقلال کامل بنمایند وعملا نشان بدهند که این شایستگی را دارند ، نیز سازمان ملل متحد مسئلهٔ شایستگی آنان را برای استقلال تائید کند باید ازجانب ترکها این امر مورد موافقت قرارگیردوحکومت ترکها ازتمام اسم ورسم ومنافعی که در مناطق کرد نشین دارد ، چشم پوشی نماید.

اما این پیمان نامه عمر زیادی نکرد ومدت کمی پس ازامضاء مردو دربوتهٔ فراموشی نهاده شده، زیراکه تاریخ این ملت

به شکل دیگری با دستهای " مصطفی کمال پاشا " نوشته شد و با امضاء پیمان " لوزان " Lausanne بکلی ورق برگشت.
ازآن لحظه دیگربخوبی پیدا بود که جائی برای زندگی اکرادوارامنه در زیر سایهٔ حکومت " آتاتورك " وجود ندارده اگرچه آتاتورك برای ایجاد اتحاد درترکیه نیروی اکرادرا بی اهمیت نمی دانست.
ا یسال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ تمام فکر وکوشش او متوجه نیروهائی بود که درمقابلش می ایستادند، خاصه اکرادشرق ترکیه.
درسال ۱۹۲۵ شیخ سعید جنبش وسیع ودامنه داری را در جنوب کردستان ترکیه آغاز کرد ودوسال پس از او " احسان نوری بیگ " سازمان وتشکیلات مسلحانه‌ای رابرای ادامهٔ مبارزه درقسمتهای شمال وشرقی کوههای آرارات بوجود آورد که توانست سه (۳) سال دوام بیاورد.
هردو جنبش ازسوی ارتش ترکیه باخشونت هرچه تمامترسرکوب شدند، البته پس از یك کشتاربسیاروحشیانه و نیز زیانهای مالی فراوانی که متوجه ارتش ترکیه گردید.
ازآن پس حکومت ترکیه تمام همّ خودرا صرف تفرقه وجدائی انداختن میان قبایل کرد نموده زیرا آنان و محل زیست آنان رامرکز مقاومتها می دانست، نیزهمان قبایل بودند که اکرادرا ازهرنظر یاری می دادند که بتوانند به‌مقاومت خود ادامه دهند.
ازجانب حکومت ترکها، نام مناطق کردنشین تغییر داده شد قبایل و روسای آنها ازیکدیگردور کرده می شدند وهریك به سوئی فرستاده وتبعیدمی شدند، تحصیل به زبان ترکی

اجباری شده واکراد هم رسما " " ترک کوهی" شناخته شدند .
در این هنگام نیروهای مقتدر در عراق ، اعراب آنجا را
ناگزیر کردند که تا حدودی بفکر اقلیت‌ها باشند ه این
امر شامل اکراد هم می شد چون بیست درصد جمعیت عراق را
آنان تشکیل می دادند. دوباره شوارشهای نوین آغاز
شدند ه چون شیخ محمود در سلیمانیه و شیخ بارزان در شمال
کردستان ، شروع به ادعا کردند.
عده‌ای از آشوری‌ها وارد خدمت نظام می شدند ه البته شرط
پذیرفته شدن آنها ، نبرد علیه اکراد بوده در سال ۱۹۳۳ ـ
حکومت مستقل ونوین عراق به چند دلیل ، ناگهان به مخالفت
وضدیت با آشوریان برخاست وکشتار مهیبی را از آنان آغاز کرد
وتمام روستاهایشان را غارت وتاراج نمود.
در ایران رضاخان که بعدا " رضاشاه خوانده شده وحدت ملی
نوینی درست کرده بیشتر با زور و سرنیزه ، انواع حیل ، و
آمیختن قبایل با یکدیگر. آنگاه اشخاص مشهور وسرشناس
را به تهران ویا به جاهای دورست دیگر تبعید می نمود
خواندن به زبان فارسی را به همه تحمیل و مردم را مجبور
به تغییر لباس ملی شان نموده به گمان اینکه این تغییرات
ظاهری ، باعث تغییر باطن مردم هم خواهد شد و آنان را غربی ـ
خواهد نمود.
روز بیست وپنجم اوت سال ۱۹۴۱ روس وانگلیس از شمال وجنوب
ایران را مورد هجوم قرار دادند وپس از چند روزی نیروی
مقاومت ایران بکلی متلاشی شد. جنگ جهانی دوم آغاز گردید
وایران به اشغال قوای خارجی درآمد.



www.iran-archive.com

در روز شانزدهم سپتامبر سال ۱۹۴۱ رضاشاه، ادار
کشور را به فرزند ارشد خود " محمد رضا پهلوی "
که درآن هنگام جوانی بود که بیشتر خو وعاداتش با
پدرش فرق داشت، واگذار نمود .

مصطفی کمال پاشا

جنگ جهانی دوم

روسها / اکراد / و جنگ

اشغال ایران از سوی شوروی وبریتانیا درماه اوت سال ۱۹۴۱ ـ تأثیر زیادی روی اکراد شمال غرب داشت. نیروهای روسی ابتدا تمام بخش جنوبی جادهٔ سنندج را گرفتند اما پس از مدتی نیروهایشان را به مسیر "اشنویه ـ میاندوآب" جنوب مهاباد کشاندند. میاندوآب نیز جزو مناطق اشغالی توسط آنان بود اما سقز، بانه، وسردشت شامل آن نمی شد.

درآن زمان آخرین حد تحت نفوذ انگلیسی ها درکردستان کرمانشاه بود وجادهٔ اصلی بسوی عراق درآن منطقه دراختیار آنان بود. قسمت شمال بجانب سنندج بطورکامل دراختیار انگلیسی ها بود. مهاباد وحومه درکنترل روسها قرارداشت و به طورکلی مناطق زیر نفوذ هردونیروی مهاجم درمسیر میان سقز ـ سردشت بهم می پیوست.

اتحاد شوروی ازیکسال قبل ازراه نهانی دریافته بودکه آلمان نازی درصدد است که خودرا برخلیج فارس مسلط کندو درسالهای ۱۹۴۱و۱۹۴۲ مهمترین هدف وبرنامهٔ آلمان، ایجاد آمادگی برای پس زدن نیروهای روسی وراندن آنها بداخل قفقاز وآذربایجان بوده، البته این امرهم بخاطراین بود که راه کمک رساندن آمریکا به شوروی که تنها خلیج فارس بود مسدودشود. بدین سان درطول یکسال ونیم اشغال منطقه، سیاست شوروی محافظه کارانه و هرلحظه روبه سوئی بوده، میخواست توسط عده ای درمیان اکراد توطئه چینی کنده وکاری کند که اکراد هیچ اهمیتی برای نمایندگان دول محور قائل نشونده، نیز این

www.iran-archive.com

برنامه درترکیه هم اجراشود.
با مطابقت زیست وچگونگی آن درطول جنگ، با زمان قبل از آن ورق بسیار به نفع اکراد برگشته بود.
همینکه ارتش ایران متلاشی شدوروبه جنوب رانده شدند تفنگ، فشنگ، وسلاحهای فراوانی بدست قبایل کرد افتاد دراین ضمن نیز اربابان شرکتی که رضاشاه آنان راازقبایلشان دورکرده بوده فرصت یافته و به میان عشیره خود برگشتند ومجددا ریاست رابرعهده گرفتند، البته بیشتر اینان چون به زندان هم افتاده بودند قدرومنزلتشان در میان مردم بالارفته بود. طبیعی هم بود که مردم بااحترام به آنان بنگرند و امیدبه آن نیروئی داشته باشند که این افرادرابه میان قبایل خود برگرداندونیروی ازدست رفته رابه آنان تفویض نمود آن روزگار، آزادی درنظر اکراد این بود که برتمام مناطق کوهستانی غرب اورمیه مسلط باشند، روستاهارا تاراج کنند راهزنی نمایند وازعابران حق العبور بگیرند.
دراین لحظات حساس عشایر "هرکی" و "شکاک" حتی به گفته‌های بزرگان ورهبران خود نیز کمترین اهمیتی نمی دادند.
مهاباد درجنوب دریاچه اورمیه، دراین مدت هیچگونه شکل درست وحسابی پیدا نکرده چون طایفه "دهبکری" ها شهر رااشغال نمودند ودرجاده مهاباد ـ میاندوآب حق العبورمی گرفتند.
امنیت داخل شهررا رهبران مذهبی واشخاص متنفذ نگه داشته بودندو نیز ازیورش عشایربداخل شهر جلوگیری می کردند.
ناامنی جاده مهاباد ـ میاندوآب باشکل زشت و وقیحانه‌ای روز به روز بدتر می شد.

روز بیست وپنجم آوریل سال ۱۹۴۲ خانم " لی بوردیت " همسر " وینستون بوردیت " که هردو روزنامه نگار و آمریکائی بودند ، ازمهاباد به تبریز می رفتنددر قسمت جنوب این جاده ( جادهٔ مهاباد ـ میاندوآب ) ماشینشان را جلو یك قهوه خانه پارك کردند ، که ناگاه خانم لی بوردیت مورد اصابت یك گلوله قرارگرفت وکشته شده. این خانم در روز کشته شدنش ، ناهار را درشهرمهاباد، مهمان شخصیت سرشناس کرده قاضی محمد بوده. قاضی باشنیدن این خبر بسی نهایت متاثر وپریشان شده بویژه که شنید این چنین نامردانه کشته شده است.

هرچند واقعیت واصل این مسئله روشن نشده، این قدر معلوم گردید که عمل بدست یکی ازمخالفین " مجیدخان میاندوآب " انجام گرفته است ، چون پسرمجیدخان نیز درداخل اتوموبیل این زن وشوهر بوده.

علیه این راهزنان وآدمکشان ازتبریز اقدامات زیادی صورت گرفت ، ولی هیچیك از اشرار مجازات نشدند.

مسئلهٔ امنیت برای ایران بسیار بیشترازاینها اهمیت داشت ، که به انواع طرق روسها ازاستقرارآن درمنطقه جلو می گرفتند.

دراین زمان مسئولین ادارات دولتی درشهرهای تبریز ، ارومیه ، خوی ، ودیگرجاها هیچگونه اختیاری نداشتندوبدون اجازه ی روسها قادربه انجام هیچ امری نبودندبویژه دربرابرروسای عشایر که روسها آنان را تقویت وجری کرده بودند.

البته این کارکنان دولتی در درون دل خودرا مسئول میدانستند

ونقشه‌های پنهانی فراوانی داشتند، روسها هم در این میان مردد و دودل بودند ونمی دانستند که آیا جانب دولت را بگیرند و دوباره تقویتش کنند، یا اکرادرا که توگوئی بی بندوباری وبی مبالاتی به قوانین ومقررات درخلقتشان سرشته شده است، ـ پشتیبانی نمایند؟

آخرالامر در بیست وپنجم ماه مه سال ۱۹۴۲ دستجات ارتش ایران اجازه یافتند که وارد آذربایجان شوند، واولین پروگرامشان مبارزهٔ سخت وشدید با آن هرج ومرجی بود که درنواحی اورمیه وجود داشت.

روسها می دانستند که درجنگ جهانی اول کشتار وحشتناکی را درکردستان وکرمانشاه ازاکراد کرده بودند، ونیز اخیراً هم ملحد وضد اسلام شهرت داشتند، وبخاطراینکه دلیل شدیدا "مورد نفرت وکینهٔ اکراد می باشند، این استهمهٔ سعی و کوشش خودرا به کار می بردند که این مسائل را ازدل اکراد بدر آورند.

با اینهمه اگر دعوتی ازاکراد بعمل می آمد آنرا می پذیرفتند. پس ازسال ۱۹۴۱ ازسی نفرافراد سرشناس کرد دعوت شد تا ازشوروی دیدن کنند، که آنها هم باکمال میل پذیرفتند. نمایندگان اکراد ازشهرهای اورمیه ـ میاندوآب ـ بوکان ـ ومهاباد به تبریز، وازآنجا با قطار بهمراهی ژنرال "آتاکچیوف" که نام او سلیم آتاکچیوف بود وبازهم دراین کتاب با نامش برخورد خواهیم داشت، به باکو رفتند.

این گروه ترکیبی ازافراد طبقات مختلف بوده، روبهمرفته اگر بگوئیم ترکیب گروه، فئودال ـ محافظه کار بود، سخن

نادرستی نگفته ایم .

دعوت‌شدگان عبارت‌بودنداز : ازمهاباد قاضی محمد ـ از میاندوآب مجیدخان ـ ازبوکان علی آقاامیراسعد وپسرش‌عمر علیار ـ حاجی باباشیخ ـ ازسوی‌سه دسته‌ٔ مجزای‌هرکس : رشید بیگ ، زیرو بیگ ، طه ـ سیدمحمدصادق ( شیخ پوشو ) ، فرزند سید طه شمزینان . " امرخان شریفی" رئیس ایل شکاک ازاینکه هنگام رفتن نمایندگان مریض‌بود ونتوانسته بود درآن مسافرت‌شرکت‌کند خوشحال بوده، اماازافراد ایل او " حسن هونره " ، و " حسن تیلو" شرکت داشتند.

ازایل " زرزا " اطراف‌اشنویه ، موسی خان انتخاب گردید. حاجی قرنی آقا ، و کاك‌حمزه نلوس ، دونماینده‌ٔ مجزای ایل " مامش " غرب‌مهاباد بودند .

ازاینجا می توانید تاحدودی‌چگونگی قبایل‌کرد ایران را ازهر نظر دریابید.

www.iran-archive.com

## قبایل کرد ایران

در کردستان ایران بیش از شصت (۶۰) عشیره کرد یافت میشود شماره‌ی پاره‌ای از آنان بر یکصدوبیست هزار نفر بالغ میگردد درحالیکه پاره‌ای دیگر همچون ایل پراکنده کلهر در جنوب غربی کرمانشاه، یا دسته های کوچك اطراف سردشت، جمعیتشان به زحمت به هزار تاچهارهزار نفرمی رسد.

بخاطراینکه ازمسیراصلی بسیاردورنیفتیم، واسامی ثقیل وسخت گیجمان نگرداند، دراین کتاب تنها به افراد وقبایلی اشاره می کنیم که در جریانات جمهوری ۱۹۴۶ کردستان تاثیر و شرکت داشته اند.

ازجانب شمال غربی، اکراد جلالی یورشی بسوی مرزهای شوروی وترکیه بردند. جلالی قریب بیست وپنجهزارنفر بودند وپس از این یورش معلوم نبود که جایشان درکجاست؟بیشتر جلالی ها ازسال ۱۹۲۰ بنام پناهنده ازسوی ترکیه آمده بودند و بخوبی با مردم منطقه آمیخته و نیز بسیارکوشا بودند. اماازجانب ـ ارتش ایران هم بازور وهم با بازداشت سران شان بجلو فعالیت آنها گرفته شده بود.

آنان درتمام طول جنگ تحت نظارت امرخان شکاك بودند.

درنواحی جنوب قریب به ده هزارنفرمیلانی وچند نفراز بزرگان استقرارداشتند، کونسول روس در اورمیه توانست هردو جلالی ومیلانی ها را تحت تاثیرقراردهد وآنان را مجاب کرد که به جمهوری مهاباد بپیوندند.

بسوی جنوب، دومین ایل کرد ازنظر جمعیت (قریب به چهل هزارنفر ـ زمان نوشته شدن این کتاب ـ مترجم) ایل شکاك قرار دارند.

رهبری این ایل ، پس از اینکه درسال ۱۹۳۰ با دسیسهٔ ارتش ایران سمکو کشته شده به عهدهٔ شخصیت درشت اندام ومغرور آنها " امرخان شریفی" افتاده که هوش وزکاوت ، تشخیص راست از کج ، وآینده نگری اورا رهبری سیاسی وبا نفوذ کرده بود.

درآن زمان که امرخان کوشش داشت بین دو طایفهٔ کار دار - (یا کر دار) که دشمن طایفه‌ی " عبدویی" بودند و طاهرخان پسر سمکو رهبری آنان را بعهده داشت ، صلح وآشتی برقرار نماید، طاهرخان کوشش داشت که خود ریاست کل قبیله را در دست داشته باشد بخاطرهمین سعی میکردند که امرخان را بهرنحوی که شده است شکست بدهند، یا اورا در انظار بد جلوه دهند.

درسال ۱۹۴۲ بیشترشکاکی ها ، کلاه بلند نمدی که عمامه به قسمت پائینی آن بسته میشده بسر داشتند و راستی اشکال ونقوش حجاری شده در تخت جمشید شیراز را به یاد انسان می آوردند.

مناطق تحت نفوذ شکاکها ونیز افرادی که شکاکها علیه آنان کار می کردند، تنها به مسیحیان نزدیک سلماس محدود نمی شد بلکه آنان برضد ترکهای آذربایجانی شهر " خوی " که قرار بود این شهر مرز بین جمهوری مهاباد وآذربایجان باشد رفتار می کردند.

منطقهٔ جنوبی تر محل زیست ایل بزرگ " هرکی " بود.

بسیاری از این قبایل در سوی عراق بودند وزندگی چادرنشینی داشتندوخیلی کم در میان مردم می ماندند. زمستان را در

شمال شرقی اربیل ، وتابستان را در بلندیهای ایران در نزدیکی " دالان پر" آنجائیکه مرزهای ایران وعراق وترکیه بهم می پیوندند، می گذرانیدند.

هرکی های عراق سالی دوبار مهاجرت می کنند، ومسیرعبورشان از میان مناطق شیوخ بارزان می گذرد، وراستی درحال کوچ توگوئی گله ملخند که کوچ می کنند.

درخلال گذشت چند سد سال ، هرکی های ایران که تعدادشان به بیست هزارنفرمی رسد، منطقهٔ ترگور ومرگور را محل زیست خود کرده اندونیزبر دره های موازی مرز مناطق ترک ـ نشین غرب وجنوب غربی اورمیه ، مسلط گشته اند.

یکی از بانفوذترین رهبرانشان " رشید بیگ" بود، شخصی بسیارآرام ومتین وباوقار که حدود چهل سال سن داشت.

" زیرو بیگ بهادری " شخص غیرمسئولی بود که رهبری گروهی راهزن وآدمکش را بعهده داشت ودرمیان اشرار همراه او همه جور افراد حتی ترکهای آذربایجانی هم یافت می شدند.

این گروه چندین سال درمنطقهٔ اورمیه و محل زیست هرکی ها ، همچون شمشیر دموکلس که بموئی آویخته بود، هر آن بیم آن می رفت که برگردن مردم منطقه بیفتند.

درخلال ، ونیز پس از پایان جنگ جهانی اول ، اینان به ویرانه های روستاهای مسیحی نشین دره ترگور رسیدند.

درمیان هرکی های غرب اورمیه ، درنزدیکی مرز ترکیه ، بیگ ـ زاده ها بودندوشماره شان به پنج هزارنفر می رسید، رهبر آنان " نوری بیگ" پیروافتاده بود که درروستای " امبی " درمیان مردان قبیلهٔ خودش می زیست.

تاریخ زندگی بیگ‌زاده ها وهرکی ها طوری بهم آمیخته‌است که بسا اوقات از روی سهو وخطا بیگ‌زاده هارا بخشی از هرکیان دانسته اند. خود بیگ‌زاده ها این نزدیکی را نمی‌پذیرند، ونیزبه طایفهٔ خود بسیار افتخارهم می کنند، و راستی هم این است که با تمام قبایل اطراف‌خود فرق دارند. هرکی های دره مرگور جنوب غربی اورمیه ، باسید های نقشبندی شمزینان ( اولادان شیخ عبیدالله ) تاثیرمتقابل وفراوانی بریکدیگر داشتند وپیمان همکاری منعقد نمودند.

روزگاری که یکی از فرزندان شیخ عبیدالله بنام شیخ محمد صدیق درسال ۱۹۱۱ درشمزینان فوت نموده برادرش شیخ عبدالقادر رهبری یك نهضت‌عادلانه کردرا دراستانبول برعهده گرفت ، البته بخاطر مسئلهٔ رهبری با پسرمحمد صدیق بنام سید طه ، اختلاف داشتند.

فرد دومی ، درتمام طول مدت‌جنگ‌جهانی اول ، باروسها در مکاتبه بود ولی درسال ۱۹۲۳ بوسیله‌ی بریتانیا به پست قائم مقامی رواندوز در عراق منصوب‌شد. ازهمانجا نیز تحریك میشد تا برعلیه حکومت ترکها اقداماتی بکند، بهانه هم این بود که حکومت ترکها خانوادهٔ اورا درمناطق دوردست‌شمالی ، از مسند قدرت پائین آورده است.

سرانجام پس‌ازاینکه درسال ۱۹۳۲ عراق به استقلال کامل دست یافت ، خودخواهی وغروربیش‌از حد طه ، اورا به ایران آورد ودرتهران مستقرگردید، ودرسال ۱۹۳۹ یك بیماری مرموز و مشکوك به زندگی او پایان داد.

شیخ عبدالقادربخاطر همکاریهائی که باحکومت ترکها داشت (در

جنگ جهانی اول ) بیشتر می توانست برای همنوعانش مثمر ثمر باشد، البته امروزه نام او در میان اکراد ناسیونالیست بسیار محترم وارجمنداست ، آنهم بخاطر کشته شدنش در سال ۱۹۲۵ بدست حکومت ترکها ، بعدها روشن شد که از جانب بعضی از دوستان ناسیونالیستش فریب داده شده بود.

همزمان با جنگ دوم جهانی " شیخ عبدالله افندی گیلانی " با عنوان یك رهبر صوفی بسیار مؤمن ومحترم درشمال کردستان ایران استقرار یافت ، البته نفوذ او مرزها را پشت سر می گذاشت وبه عراق وترکیه هم می رفت .

سلسله " قادری " درسدهٔ دوازدهم دربغداد بوسیلهٔ " شیخ عبدالقادر گیلانی " تاسیس یافت ، بیشترصوفیان کرد خود را منتسب به آن طایفه می نماینده دسته ای دیگر نیز خود را وابسته به سلسلهٔ " نقشبندی " که آنهم درسدهٔ چهاردهم در ترکستان ایجاد شده می دانند. سادات شمزینان درترکیه نفوذ خودرا از جانب " عبدالقادر گیلانی " بدست آورده بودند این است شهرت اورا برای خود برگزیدند.

درا وایل سدهٔ نوزدهم شیخ توسط دوست ویار بزرگ خود " مولانا خالد " برای نزدیکی بیشتربه مکتب نقشبندی ارشاد وتشویق گردید. ارزش معنوی وبزرگی یك شیخ صوفی ارتباط مستقیم با طایفه ، خداشناسی ، ازخدا ترسی ، سیاست مداری وقدرت نفوذدر روح پیروان داشت . درطول قرن نوزدهم اکثرشیوخ شمزینان دارای این صفات بودند، هم قدرت وامکانات دنیائی داشتند، هم به راهنمای وارشاد مردم می پرداختند وهم تاحدودی دیکتاتوری داشتند. شیوخ شمزینان با اتکال به

پشتیبانی "هکاری" و "برادوست" ها ونیز پیروان تند عقیدهٔ خودشان ، تمام رهبران قبایل را نیز دوست و مجذوب و زیر دست خود کرده بودند.

درسالهای قبل ازجنگ جهانی دوم ، شیخ عبدالله افندی در عراق می زیست ، وپسربزرگش بنام "شیخ عبدالعزیز" به دانشکدهٔ افسری عراق وارد شده بود واز سوی ارتش عراق ، کار ومسئولیت به او واگذارشده بود.

درسال ۱۹٤۱ شیخ باخانواده واموالش واردایران شدند و در مرگور مستقر گردیدند. یکی از فامیلهای جوان شیخ که فرزند سید طه بوده در اورمیه اسکان یافت ، نامش سیدمحمدصدیق بودکه درمیان خانواده اورا "شیخ پوشو" لقب داده بودند. پوشو درآغاز دوستی و اعتقاد شوروی را بجانب خود جلب کرد وهمراه عده‌ای به باکو سفر نموده، اما در آخر برگشتن به عراق را به مصلحت خود دید.

درروزگار این ماجرا (جمهوری کردستان) حدود هشت هزار نفر ازعشایردراختیاراین سادات بوده، واندك اندك حوزه ی نفوذشان به خارج از منطقهٔ زیستشان می کشید.

جنوب مرگور، منطقهٔ کوهستان زردکوه ، بجانب اشنویه که هم راه مال رودارد، هم جادهٔ شوسه اش به "کیله شین" رو به سوی عراق می آید، محل زندگی "زرزا" هاست که زبان وفرهنگ وآداب آنان ، چندصد سال است که باعث تمایزکردستان شمال وجنوب ازیکدیگراست. رئیس چهارهزارنفرزرزا ، حاجی موسی خان بودواکنون هم هست (زمان نوشته شدن کتاب ـ مترجم مردی قوی ، دانا و درحدود پنجاه سال است وهمین که جمهوری

مهاباد پا گرفت ، وفاداری خودرا نسبت به آن اعلام داشت و تمام همّ و کوشش خودرا صرف حفاظت از منطقهٔ خود شان ، که محل عبور بارزانی ها به عراق وبلعکس ، ودیگر قبایل نزدیک اشنویه بود وهرآن احتمال غارت شدن ازجانب آنان را داشت ، نمود.

جنوب اشنویه ، و جنوب غربی دریاچهٔ اورمیه ، منطقه‌ی " سلدوز " است ، محل زندگی قبیله‌ای غیرکرد است و شهر بزرگ آنان " نقده " می باشده پس از حوادث سال ۱۹۴۶ اوضاع استراتژیکی آنان را دراین منطقه جمع کرد.

آنان را " قره پاپاق " به معنای " کلاه سیاه " می نامند واین بدان علت است که بیشترشان کلاه پوست بره سیاه رنگ بسر دارند.

به نام قبیلهٔ ترک زبان شیعی مذهب ، ازقسمتهای علیای رود " ارس " پس از پیروزی روسیهٔ شوروی درسال ۱۸۲۸ و عقد معاهدهٔ ترکمنچای واردخاک ایران شدند (درزمان عباس میرزا) روسیهٔ شوروی به آنان اجازه دادکه واردایران شوند و در آنجا ماندگار گردند.

پانزده هزار قره پاپاق به چند دسته تقسیم شدندو رهبری دستهٔ بزرگترورا " امیرفلاح " و برادر زنش " غلامرضا خسروی " بعهده داشتند.

این دستهٔ ترک زبان شیعی ، توگوئی به میان دریائی از اکراد افتاده اندواین است برای نگهداری وحفظ خود ونیز استقلال خود، دچارسختی ها وتضییقات فراوانی می شده اند. دشواری ومشکلات آنان زمانی کاهش یافت که هم با اکراد دیگر

همسایگانشان پیمان دوستی بستند وهم با نماینده ی اتحاد شوروی پیوند ورابطه پیدا کردند.

باز درجنوب روبه مناطق کوهستانی ، ایل بزرگ " مامش " هستند که از هم پیمانی بلباس‌ها خارج شده و به دوسته انشعاب یافته اند :

یکدسته دوازده هزار نفر تحت رهبری " قرنی آقا امیرعشایری" در پسوه ، ودسته دیگر باآماری نزدیك به همین رقم و تحت رهبری " کاك حمزه " و پسرش " کاك عبدالقادر جلدیان "والبته هردو دسته هم ضد یکدیگر.

" مامش " ها به شکل اعجاب انگیزی زیاد و قوی بود نده تا درسال ۱۸۳۰ امیر رواندوز هم پیمانی ( کنفدراسیون ) بلباس‌ها را برهم زد.

هم برای مامشها و هم برای حاجی قرنی آقا ، یك شانس بودکه درسال ۱۹٤۱ توانست به باکو سفرکند، البته حاجی قرنی آقا درسال ۱۹٤۵ نیز باطرف مقابل ومخالف‌خود( کاك عبدالله ) باکشتی به یك مسافرت رفت.

درجنوب غربی مامش‌ها نزدیك مرز عراق ، ایل کوچك " پیران" به رهبری " محمدامین" نامی زندگی میکنند، آنها نیز زمانی همراه بلباسی ها بوده اند.

جنوب دورتره روبه مهاباد، ایل " مذکور" و سومین دسته‌ی بلباسیان قراردارند. همه‌ی آنها درطول کوهستانها وجلگه ها ازهم جدا می شوند.

درسال ۱۹٤٦ دسته مخالف مذکورها سیاست دیگری درپیش گرفتند وآنهم همکاری با " علی خان" و " ابراهیم سالاری " بر ضد

" عبدالله بایزیدی " بود.

شرق وجنوب مهاباد، محل تجمع وزیست دسته‌ای از رهبران ذی نفوذ است که از " مکری " بزرگ‌پائین آمده‌اند و امروزه " دهبکری " هستندو هرچندگاهی یکبار درطول قرون هیجده و نوزده ، علیه بلباسیان جنگیده اند.

اما ازهمان روزگار ازدیگرقبایل جدا مانده‌اندودرمیان رهبران بزرگ‌وبانفوذ آنان که براستی منطقه را نگه داشته اند، - می توان ازسه فرزند " علی آقاحاجی ایلخانی" نام برد. بوکان ، که روستاهای سرسبزش درمیان جلگه های باصفائی‌در سی مایلی شرق مهاباد قراردارد، محل زیست‌آنان است ، دو خانواده از آنان نام فامیل " ایلخانی زاده " رابرگزیده‌اند ولی خانواده‌ٔ علی آقاکه درسال ۱۹۴۲ ازباکو دیدن کرد ، شهرت " علی یار" راانتخاب نمودندواکنون بااین شهرت‌شناخته می شوند.

شاخه‌ٔ دیگری از دهبکری‌ها ، روستاهای حاصلخیز شمال رودخانه‌ٔ مهاباد راداختیارداشتند ودرآنجا نوه‌ٔ " کریم‌آقا " که نام خانوادگی " کریمی" رابرگزیده بود، ریاست‌آنان رابر عهده داشت ونیز آنان " جعفرآقا " راداخل حکومت مهاباد کرده بودند.

شاخه های دیگر دهبکری که در مهاباد می زیستند عبارت‌بودند از : خانواده های ، عزیزی - پیروتی - معروفی - و فتاحی . جنوب منطقه‌ٔ دهبکری‌های بوکان ، پانزده هزار نفر " فیض‌الله بیگی" دارد، که ازاطراف مهاباد شروع میشوند وتااطراف‌سقزرادربر می گیرند.

ازاینکه در( مهاباد/سردشت/ وسقز) از هر قبیله، اقلیتی دیده می شوندکه دریکجا قرارگرفته اند، این مناطق کمی درهم ومغشوش بنظرمی آیند، قبایل متفرقه وآمیخته هم ازاطـــراف سردشت تا مرزهای عراق را شامل می شوند.

ازقبیله ٔ بزرگ سقز، " علی جوانمردی " بخاطر همـــکاری باآشوب " محمدرشیدخان بانه " درسال ۱۹٤٤ از سوی ارتـــش ایران به دار آویخته شد.

دربین سقز وسردشت، شهربانه، محل حکومت محمد رشید خان که انتظارات فراوانی ازحکومت مهاباد داشت و پست مهمی ـ هم برایش در نظر گرفته شده بوده، قراردارد.

چهارطایفه دراطراف بانه نزدیك به مرز عراق زندگی میکنند بخشی از آنان " یونس خانی " اند، محمدرشیدخان فـــرزنـد قادرخان ازآن طایفه بوده، بیگ های رهبردرمیان آنـــان بـه " بیگ زاده ٔ بانـــه " شهرت دارند.

وقتی درسال ۱۹٤۱ نیروهای روسی از سقز بهدف جنوب رو بـه سنندج راه افتادند، محمد رشید خان که آن هنگام پنجـــاه ساله بود روستاهای منطقه ٔ خودرا رهاکرد وروبه جانب مرز عراق راه افتاد وقبایل هم پیمان کردراگرد آوردو اولیـن جنبش خودرا باده هزار قبضه تفنگ که ازپست های مـــرزی بدست آورده بوده، آغاز کرد.

درسال ۱۹٤۲ کـه ارتش ایران به سقز بازگشت، محمدرشیدخان بطورناگهانی آنرا مورد حمله قراردادودراین نبرد سرهنگ " امین " فرمانده ٔ ایرانی کشته شد.

دیگربزرگان منطقه، تازه بدوران رسیده ها، ودسته ٔ دیگرکه

www.iran-archive.com

درمسئلهٔ بانه ، به مخالفت با ارتش برخاسته بودند، همچون " علی خان تیله‌کو" پائین سقز ، کشته شدند.

ازسال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ محمد رشید خان حاکم سقز وبانه بود. پس از گذشت یکسال به منطقهٔ تحت نفوذ خود توسعه داد و به ناحیهٔ زیر نفوذ " محمود آقا کانی سانان " درقسمت جنوبی نزدیك مریوان حمله برد. محمود آقا به همراهی عده‌ای از ارتش ایران به حملهٔ محمدرشیدخان پاسخ دادند و اورا دنبال کردند تا بدرون خاك عراقش راندند، اما دوباره درسال ۱۹۴۵در موقع شکل گرفتن حکومت مهاباد برگشت.

درجنوب سقز وبانه قبایل دیگری نیز وجود دارند. دستهٔ ی طرف مریوان که درمیان جوانرود و ثلاث‌جاف ، بسوی مرز عراق پراکنده هستند، " اورامانی" یا " هورامانی" هستند. غرب کرمانشاه ، محل زندگی جنگجویان وسلحشوران " سنجابی " است واکراد گوران که دارای عقایدانحرافی نیز می باشند " اهل حق " نام دارندکه منطقه شان شمال ایل بزرگ "کلهر" است.

ازمرزهای عراق تاشرق کردستان ، شمارهٔ زیادی قبایل کوچك وجود دارندکه در مقابل ضعف یا قوت دولت ، مرتبا " رنگ‌عوض می کنندوبیشتراین ایلات زیر نفوذ بریتانیا افتاده بودند، اما ازسوی دیگر مسئلهٔ مهاباد حس ناسیونالیستی آنان را بیدارکرده وکاملا" تحت تاثیرشان قرارداده بود. حوادثی که در زیر می آیند، اگرچه زیادمفصل نیستند ولی جادارندکه دقیقا " مورد توجه قرار گیرند.

## اولین دیدار از باکو

بزرگان و روسای کرده، چند روز را در باکو به بازدید از کارخانه ها، تماشاخانه ها، مزارع و سینماها گذراندند.

ساعت یازده (۱۱) شبی آنها را به منزل "جعفر باقروف" نخست وزیر آذربایجان شوروی بردند (این شخص در ماه آوریل سال ۱۹۵۶ محاکمه واعدام گردید، چون به همراهی "لاورنتی بیریا" به توده خود خیانت کردند). او برای مهمانان درمورد دوستی دیرینه کرد و آذربایجانی، ونیز دوستی وحسن نظر ویژه اتحاد شوروی با آنها، سخن راند.

در این نشست، بین نمایندگان مردم کرد برسر اینکه کدام مسئله برای بحث در اولویت قرار گیرد، اختلاف نظر وجود داشت بعضی شان بر این باور بودند که بسیار بجا وضروری است که هدف دیرینه اکراد را مطرح نمایند. نیز تاکید شد که یکی از خواستها این باشد که قبایل مسلح همچنان مسلح بمانند. پاسخ شوروی به همه خواستها مبهم بود.

همانند بیشتر مهمانان، قاضی محمد مورد اکرام واحترام ویژه قرار گرفت، نیز فرزند هشت ساله اش "علی" (کوری رش) مورد نوازش فراوان واقع شد و بدریافت یک قبضه هفت تیر نیز مفتخر گردید.

مسئله ابهام انگیز دیگری که از جانب روسها مطرح گردید این بود که گفتند: باید اسلحه از دست قبایل غرب اورمیه خارج شود ویا به حداقل تقلیل یابد.

هرکدام از نمایندگان اکراد در آنجا، یک زین، شش مترچیت همراه با مقداری فشنگ که خریده بودند، ونیز سر مایه های

www.iran-archive.com

خودشان که به آنان پس داده شد ، آماده ٔ برگشتن شدند .
اگرچه دربیشتر گفتگوها ، پاسخ روسها مبهم و غیر صریح بود مهمانان کرد پس از دو هفته بازدیداز آذربایجان شوروی درحالیکه گمان می کردند اتحاد شوروی باآنان و پشتیبانان آنان خواهد بود، به ایران باز گشتند.
درایران غارت وچپاول مناطق ازسوی قبایل کرد،بویژه در نواحی اورمیه همچنان ادامه داشت .
درماه مه سال ۱۹۴۲ دسته‌ای از مسئولین روسی به همراه سرکونسول روس درتبریز ، دراطراف دریاچه ٔ اورمیه با " رشید بیگ" و " کامل بیگ‌هرکی " ، " نوری بیگ" ازایل بیگ‌زاده وچند نفردیگراز شکاک‌ها دیدارو گفتگو کردند. تاکیدبسیار روسها براین بودکه منطقه نیاز شدید به امنیت دارد، قوانین اداری ایران بایدباکمال احترام مورد توجه واجراء قرارگیرد وتمام سلاحهائی که ازارتش ایران گرفته شده است باید پس داده شود. اکرادهم برابر میل خود پاسخهائی می دادند ومی گفتند که لازم است اجازه ٔ حمل سلاح داده شود، نیزبرخی از قبایل اطراف اورمیه سلاحهایشان را تحویل روسهاخواهند داد. خواست بعدیشان این بود که زبان کردی در مدارس باید تدریس وخوانده شودومورد توجه واهمیت باشده نیز اکراد در انجام واجراء امور ملی خود آزاد باشند.
این خواستها هرچندزیاد روشن وبی ابهام نبودند، اماباکمال رشادت وجرئت مطرح گردیدند، اماازآنجاکه سیوه‌ی سیاست شوروی درآذربایجان نشان داده بوده رسیدن به این اهداف بسیار بعید به نظر می رسید.

ازاین گردهم آئی و گفتگو نتیجه‌ای عاید نشده جزاینکه ـ شوروی احساس کرد ناامنی در منطقه حس ملی را بیشتربیدار و تحریك خواهد کرده بهرحال شوروی برای ادامهٔ نفوذ خود کوشش می کردومی خواست قدرت وتسلط ایران را بردو مسئلهٔ مهم : قبائل ـ و ادعای حقوق ملی آنان حاکم نماید.

درچهارچوب این چنین سیاستی روسها ضمن ابراز دوستی با نمایندگان اکراده آنان را امیدواروبه آینده خوش بین می کردنده واز مواد کمیاب همچون " قندو چای " مرتب در اختیار آنان قرار می دادند.

www.iran-archive.com

همزمان با تاثیرشدید وعمیق شوروی برمهاباد ه قاضی محمد به همراهی چندتن ازسران مقتدرقبایل که دوست او نیزبودند همچون "عبدالله بایزیدی" رئیس ایل منگور و "حاجی قرنی آقا امیر عشایری" رئیس ایل مامش ه مشغول حفاظت ازشهر و روستاهای کاملا" نزدیک آن بودندو آن قسمتها را ازغارت وتاراج شدن بدست قبایلی که کارشان فقط چپاول بود ه نگه داشته بودند. آن ناحیه‌ای که رسما" از جانب روسها اشغال شده بودوبه جنوب تامیاندوآب می رسید که فاصله‌اش با ماشین ازمهاباد یکساعت راه است.

درآن روزها که روسها تازه منطقه را تحت اشغال خوددرآورده بودندو نماینده شان در مهاباد "عبدالله ثوف" بود که برای ارتش سرخ اسب می خریدوتنها کاری که به او سپرده بودند این بودکه بپیوند ورابطه اکرادمنطقه را با افسران سیاسی روس در تبریز تسهیل نماید.

حکومت ایران درداخل شهر ازهیچگونه قدرتی برخوردار نبود اگرچه ازسوی دولت مرکزی فرماندار برای شهر منصوب شده بود ونیازهای اولیه مردم شهرهمچون: "قندوشکر" نیز ازجانب آنان تامین می شده بازنفوذی نداشتند. درحقیقت همین مسئله قندوشکرباعث شد که آخرین نشان وجود دولت ایران در مهاباد(شهربانی) درماه مه سال ۱۹۴۳ ازشهر برچیده شود.

یعنی دسته‌ای درآن تاریخ دورواطراف شهربانی راکه در بخش جنوبی شهرقرارداردگرفتند وآن را ازبین بردند.

درآن زمان بیشترمردم ، حتی کارمندان ادارات درهنگام گرفتن

قندوشکر به انواع حیله ها دست می زدند، مثلاً شناسنامه های مردگان را باطل نمی کردند ودراینگونه مواقع از آن سود می جستند، یا به نام روستاهائی که اصلاً وجود خارجی نداشتند، قندوشکر می گرفتند، البته آن زمان، زمان جنگ ومملکت آشفته ومغشوش بودو ادارهٔ آمار وثبت احوال نمی توانست به اینگونه امور رسیدگی نماید.

ادامهٔ این عمل باعث شد که حکومت مرکزی متوجه آمار سرسام آوری شود که ازاین منطقه در موقع گرفتن قندوشکر گزارش می شد و سوال نماید که علت ناگهانی این افزایش جمعیت چیست؟ اولین اقدام دولت دراین باره این بود که لیست کاملی ازنام ومشخصات اهالی شهر و روستاهای منطقه تهیه نماید وآنرا دراختیار ادارهٔ ظاهراً پاك شهربانی، به منظور انجام اقدامات لازم، تحویل دهد. این کار انجام گرفت و لیست به شهربانی مهاباد تحویل داده شد.

شك نیست که این لیست افراد فراوانی را بدام می انداخت واین استعدهٔ زیادی که دهنان لای تله می افتاده، تصمیم گرفتند به هر قیمت که شده، لیست را ازدست شهربانی خارج سازند.

بعدازظهرروزی، پس از فراغت ازکارهای روزانه، دسته ای ازمردم شهر درمحل میدان "چوارچرا" جمع شدند وبه سخنان "عزیزخان" نامی که ازمسائل ملی قوم کرد سخن می گفت گوش فرا دادند. درآخر تصمیم گرفتند که "مینه‌خالندی" (عبدالله مینه خالندی) را به نمایندگی انتخاب نمایند وبه شهربانی اش بفرستند تا لیست را پس بگیردو بیاورد -

شخص یا دسته به شهربانی رفت، ولی درآنجا آماج چندگلوله که سهواً از شهربانی شلیك شده، قرار گرفت و کشته شده، همین امر باعث شد که خون حاضران درآنجا به سادگی وفوری به جوش بیاید، حملهٔ تندی به شهربانی آغاز شد که زیان بسیار زیادی ببار آورد، هفت نفر از پاسبانان ترك آذربایجانی کشته شدند، بدون اینکه مهاجمین آسیبی ببینند.

آنروز تنها پلیسهائی شناس آوردند که سرخدمت نبودند یا دسته‌ی دیگری که همینکه متوجه شده بودند اوضاع چطور است فوراً از شهر خارج شده وفرار کرده بودند.

بدین سان شهربانی مهاباد برای مدت مدیدی بسته شد.

هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند این امر یك حرکت درست ملی بوده است. مردم شهر بطورکلی (همهٔ مردم شهر) با این امر موافق نبودند وبشکل بسیار جالبی نشان دادند که از نمایندگان دولت درشهر، که آن هنگام در تهران بود ند استقبال می کنند و مقدم آنها را درصورت ورود به مهاباد گرامی می دارند.

www.iran-archive.com

## شهر مهاباد

شهرمهاباد درقسمت بالا وجنوب رودخانه‌ای قرار دارد که‌از بلندیهای منطقهٔ مذکور سرچشمه می گیرد. مردم منطقه به آن رودخانه، رود ساوجبلاغ می گویند که درلهجهٔ مهابادی رود سابلاغ شده است. این نام ترکیب دو واژهٔ ترکی است (ساوج و بولاغ، یا سووخ بولاغ) بمعنی "چشمهٔ سرد".

دلایلی وجود دارد که چرانام فارسی ـ آریائی روی این شهر نهاده شده، البته تنها این شهر نبود، بلکه اورمیه ودریاچهٔ مجاورآن نیز تغییرنام یافتند، نام اورمیه به "رضائیه" تبدیل گردید، واینها اقدامات زمان تسلط رضا شاه برایران می باشند. نام ساوجبلاغ به "مهاباد" ـ تغیر داده شدو گویا این نام، اسم نیکمردی خیالی وناشناس درمنطقه بوده‌است. این میرساند نام مناطق نیز می بایستی تحمیلی باشندوازتهران اعلام گردند.

در قرن شانزدهم مهاباد ازنظر اندازه و وسعت‌چندان اهمیتی نداشته واهمیت‌اصلی را "دریاز" واقع درده مایلی پائین رودخانهٔ مذکور داشته است، در دریاز آثاروبقایای ویران شدهٔ یك گورستان بسیارقدیمی، که احتمال دارد مربوط به روزگار "ماد" ها باشد وجوددارد.

دریاز دراثرحملهٔ صفوی‌ها، که بنام ترویج مذهب تشیع به آنجا یورش بردند، ویران شد.

درسال ۱۸۳٤ "بیلی فراسر" مهاباد راشهری زیبا ودلنشین در کناررود خانه‌ای باصفا، توصیف می کند.

درسال ۱۸۹۰ "ایزابلا بیرد بیشاپ" به مهاباد آمده ومی ـ

گوید این شهر پنجهزار (۵۰۰۰) نفر جمعیت داشته ، نیز بمنظور ایجاد آرامش وامنیت بین ترکها واکراد یکهزار نفر سرباز درآنجا استقرارداشته‌اند. وقتی او وارد شهر می شد راه را اشتباه طی کردو به آن دلیل سرازمیان گورستانی وسیع درآورد که مردگانش‌چون درعمق زمین دفن نشده بودند هوا را کثیف می کردند، همانگونه که زنده های آن جا رود ـ خانه را آلوده می کردند. او می گوید آنجا منطقه‌ای مذهبی بوده ـ محل خریدوفروش وبرپاشدن بازارهای هفتگی بوده ـ میدان نبرد و زدوخوردهای فراوان بوده ، وهمهٔ این دلایل دست‌به دست‌هم داده وباعث این وسعت وبزرگی گورستان شده اند.

در روستاها چون آب وهوای تمیز وتغذیهٔ بهتری وجود داشت وزادو ولدنیز مرتب بوده، رشد جمعیت درحال تعادل بوده.

درسال ۱۹۴۵ جمعیت مهاباد شانزده هزار و درسال ۱۹۶۱ بیست‌و دوهزار نفر بوده است.

اگرچه کباب مهاباد، به پای کباب وچای‌سلیمانیه نمی رسد مهرومحبت ومهمان نوازی مردم مهاباد جبران تمام مسائل دیگررا می نماید. ولی راستی دست‌پخت ، وغذاهای‌سلیمانیه ومهاباد جای‌همه گونه توصیف وتعریف را دارد، وهرچه دربارهٔ آنها گفته شوده باز جای‌سخن باقی خواهد بود.

www.iran-archive.com

## مردم مهاباد

جادهٔ ورودی به مهاباد (آن جاده‌ایکه بشودبه آن جاده گفت) دو راه اندکه هردوراه از دوطرف روبروی‌هم رودخانه، از ـ جانب‌شمال وارد شهر می شوند، یکی ازتبریز به میاندوآب، شرق دریاچهٔ اورمیه می آید ـ دیگری از اورمیه به سلدوز وازآنجا به مهاباد می آید. طرف‌شرق و جنوب مهاباد راه کوهستانی دارد، اما طرف‌جنوب‌غربی راه کوچك ماشین رو ی دارد که ازکنار رودخانهٔ مهاباد می گذرد وبه سردشت تامرز های عراق می رسد.

درخیابانهای مهاباد که اززمان جنگ‌دوم جهانی همچنان کم‌عرض وکوچك مانده‌اند، افراد مختلف دررفت وآمدمی باشند. بیشتر عابرین براسب‌سوارند، درحالیکه "ریشه های آویزان" دورعمامهٔ سرشان روی‌شانه هایشان آویزان است و شلوارهای گشاد کردی‌شان (پانتول) همه زین اسب‌را پوشانیده‌است وشاید پسر رئیس یك‌عشیره باشد ومسیراو ممکن است به آرایشگاه، بازار، مهمانخانه و یابالاخره قهوه خانه ختم شود. دراین قهوه خانه هامسافرین آمده از راه بسیار دور روستاها می نشینند، چای مینوشندوخستگی در می کنند. بیشتر روستائیان سیاه چرده هائی هستندکه نورآفتاب بدن آنهارا سیاه کرده وسوزانده، وهمراه باچندراس بز و یا گوسفندواسب ازراه های دوری آمده اند.

کودکان عجول وشلوق وبرجست وخیز درخیابان های شهرفراوانند شماره آنها، اگرچه بیشترشان درهنگام تولد یا یکسالگی بعلت ابتلاء به بیماریهای گوناگون می میرند، زیاد است.

ازظاهرولباسهای مردم می شود به وضع مالی آنان پی برد .
لباسها نیمه کردی ونیمه غربی است "( کت وشلوار ـ با عمامه مخصوص کردی )" . چهرهٔ متین وزیبا و پر نجابت زنان کرد زیر نقاب و روبند نیست ، بلکه اکثرا" نیمه پوشیده است ، ودراماکن عمومی ، بویژه جاهائی که ویژهٔ آقایان است ، ـ اصلا" دیده نمی شوند.

زنان نجیب وسرشناس بسیارکم اتفاق می افتد که ازخانه شان خارج شوند، اگرهم ضرورتی ایجاب این امررا بنماید، همراه چند نفر موسفید، درحالیکه زیردنیائی ازپارچه وشال مخفی می شوند، واین لباسها وقارآنان را بیشتر می کند، ازمنزل خارج می شوند.

درحالیکه زنانی که وضع مالی شان خوب ویا متوسط است اصرار دارندکه لباس ملی خودرا محفوظ کنند، شوهرانشان لباس غربی می پوشند، البته در اوایل با زور واجبار رضاشاه لباسهای مردان عوض شده، اما پس ازمدتی به آن عادت کردندو حتـــــی به منظوراینکه نشان دهندمتجدد ومتمدن هستند ودرمیان مردم بتوانند جائی برای خود پیداکنند، باکمال میل آنرا پوشیدند.
البته هنوزهم آن مردانی کـه شیوه‌ی گذشته را دربوشیدن لباس ملی نگه داشته وحفظ کرده‌اند ، فراوانند.

همراه با مردم کرد ، چندین ملیت دیگر زندگی می کنند، یعنی این را نمی پسندندولی درعوض بسیاری دیگر براین عقیده راسخ هستند که همانطوریکه نمک غذا راخوش طعم ولذیذنمی کند، این گونه مخلوط شدن وآمیزشها نیز لازم وضروری است .

درحدود پنجاه خانواده یهودی درمهاباد مشغول کسب وکار بوده اند، یا مغازه مشروب فروشی داشته ویا زرگری می‌کرده اند وامروزه اغلب آنان به اسرائیل برگشته اند.

دسته اندکی ترک آذربایجانی با پیشه‌ی کارگری روزگار می گذرانیده و تاسال ۱۹۴۳ فقط دونفرارمنی درآنجا ماندند یکی عکاس ودیگری مشروب فروش .

قبل ازجنگ‌جهانی اول ، تنها یك فرستاده بروتستان آمریکائی به نام "ال . او. فاسوم" درمهاباد ماند واو خود نخواست برود تا بداند که آیا درمیان ارامنه یا یهودیان مهاباد می شود کارکرد یاخیر؟ کاربسیار ارزشمندی که این شخص انجام داد بوجود آوردن یك کتاب گرامر زبان کردی به انگلیسی بود. پس ازخاتمه جنگ‌یك فرستاده دیگرآمد که هم آموزگار بود وهم دکتر، اما در روزگار بسیار نامساعدی آمد چون همزمان با آن درسال ۱۹۲۰ اسماعیل آقاسمکو به شهرهجوم‌آورده، دراین یورش پروفسور" بچمن" کشته و زنان همراهش گریخته وبه تبریز پناه بردند.

ازسال ۱۹۳۲ ببعد رضاشاه تحت‌عنوان ملیت‌خواهی درجهت‌عکس این فرستادگان ایستاد و همین امر باعث برچیده شدن دم‌ودستگاه این فرستادگان گردید.

انجمن کلیسای اورمیه که درسال ۱۸۳۵ تاسیس شدودرطول صد سال بعدی اقدام به ایجاد بیمارستان ومدرسه نموده اما پروتستانهای مهاباد بدشواری می توانستند روی مردم ناحیه اثربگذارند.

یکی ازفرستادگان آمریکائی که در نوروز بدنیاآمده و نرس بوده "میس دال" نام داشت، بایکی از اکراد مهاباد ازخانواده‌ٔ مشهور به "حبیبی" ازدواج کرد وتمام عمرخود را باپیشه‌ٔ مامائی درخدمت مردم مهاباد صرف نمود.

( میس دال خانم باآقای حسین حبیبی ازدواج کرد وحاصل این ازدواج آقای سیروس حبیبی می باشند. میس دال خانم تمام عمرش را درراه خدمت بمردم مهاباد گذرانیدو چون اکثریت مردان وزنان مهاباد روی دست ایشان بدنیاآمده و هنگام تولدشان این خانم گرامی بعنوان مامای آنها کار کرده بوده، همه اورا مادر خود می دانستند. روانش شاد و بهشت برین جایگاهش باد ـ مترجم ) .

مراسم مذهبی اهل تسنن توسط چندین ملا درمهاباد انجام می‌گیرد، نیزدسته‌ای بنام "فه‌قی" ( طلبه ) به خواندن دروس الهیات ومعارف اسلامی مشغولندکه درآینده ملا خواهندشد.

این افراد که اغلب در خیابانها دیده می شوند عمامه‌ٔ سفید به سردارند، برخی لباس بلندروحانیت پوشیده‌اند وبرخی باهمان لباس کردی دیده میشوندکه البته عمامه‌شان سفید است.

مردم مهاباد اگرچه مذهبی اند متعصب نیستند، درهر آبادی وروستا یك یاچندنفررا برای ملا شدن تربیت می کنند، درروستا

ها ملایان بجز کارهای مذهبی ، به قضاوت نیزمی پردازند.
اگرچه گاهی احساس می شود که مردم به دین کم توجه شده اند
اما اشتباه بسیار بزرگی خواهدبود اگرخیال کنیم اسلام درمیان
آنان نفوذواعتبارش ازمیان رفته است. هرگاه چنین فکری
به مغزمان خطورکرد، بهتراست که بیادآوریم هرچندزمانی
یکبار دردکردستان صوفیی یاشیخی خواسته است اقدامی درجهت
خدمت بمردم انجام دهد، تمام مردم یکپارچه کمربخدمت او
بسته اند ودرراه اجرای نظریات وگفته هایش حتی ازبذل
جان دریغ نداشته اند.
دوطول سالهای جنگ ، با نفوذترین شخص در شمال کردستان
ایران " شیخ عبدالله افندی " بود، که مقرش کوه های جنوب
غربی اورمیه بود.
مهابادا شخاص سرشناس ومذهبی فراوانی داشت ، با وجود -
این ازطرف خانواده های : " شمس برهان " و شیوخ زمبیل
اطراف بوکان وحتی ازجانب قاضی محمدهم ، او به نمایندگی
پذیرفته شد.
کاردیگرافرادروحانی ، رسیدگی به امورحقوقی وقضائی مردم
بود ولقب " قاضی" که به قاضی محمد داده شده بود، تنها
یك اسم خشك وخالی نبود، خانواده آنان بجز رهبری مذهبی
" قاضی" و بسیارمورد احترام مردم هم بودند.
یك قاضی می بایست درهمه نوع امورمردم حتی نوشتن روزتولد
بچه ها - ازدواج - فوت ودیگرمشکلات وشادیها وغمهای مردم شریك
باشد.
همچون بیشترمناطق مسلمان نشین ، مردم شهرمهابادبه چند



www.iran-archive.com

بخش تقسیم می شوند: خانواده های رده (سطح) یکم، رده دوم، و... چند رده ودرجهٔ دیگر.

شاید درمیان تمام مردم شهر، بیست خانواده وجود داشته باشند که وضعشان ازهرنظرخوب ورضایت بخش باشد، واینان خانواده های ردهٔ نخست اند. اساس زیست مردم شهر برمحافظه کاری نهاده شده است.

رفتن ازیك رده به رده های دورترتنها درعالم خواب وخیال امکان پذیراست، اما دررده های نزدیك بهم امکان تغییر مکان وجود دارد، مثلاً یکی بطورناگهانی ثروتمند می شودو به ردهٔ بالاتری ازسابق ارتقاء می یابد.

بیشترخانواده های نخستین رده تعدادافراد خانواده شان زیاد است. خانواده های رده دوم عبارتنداز: تجاربازار- عمده فروشان - آموزگاران وکارمندان ادارات دولتی - واز آنان پائین تر: کارگران - خدمتگزاران - دستفروشان - آن فروشندگانی که اجناس برپشت الاغ بسته ودرکوچه ها می گردانند بناها - مکانیك ها - کاروانسرادارها - وکارگران روز مزد می باشند.

درسال ۱۹۴۳ درمهاباد، ثروتمند یا فئودال به آن شکل ووجود که درسایرمناطق ایران یافت میشده وجود نداشت.

چندعامل باعث داشتن قدرت ونفوذ می شدند: مهمترازهمه ثروت پس ازآن اسم ورسم خانوادگی، داشتن رابطه وسیع قوم وخویشی وانجام دادن خدمات اجتماعی چشمگیر. ازنقطه نظر داشتن این صفات، کمترخانواده‌ای می توانست با خانواده‌ٔقاضی برابری کند.

البته خانواده‌ٔبزرگ "شافعی" وجودداشتند که شخص اول خانواده‌ٔ آنان "میرزا رحمت‌شافعی" بود، این خانواده‌شصت نفرجمعیت داشت و قسمت بزرگی را دربخش‌شرقی شهراشغال کرده‌بودند. بازارمهاباد ومزرعه‌ٔ وسیع وحاصلخیزی درجاده ی میاندوآب متعلق به آنان بود. درشهرمهاباد بجز "حاجی رحمت" هیچ کس نمی توانست ادعای برتری برقاضی‌ها را بنماید.

اما همینکه منطقه به اشغال روسها درآمد، خانواده‌ٔ شافعی به سکوت‌عجیب وغم انگیزی مجبورشدند.

قاضی محمد، فرزند قاضی علی یکی از محترم ترین وبانفوذ‌ترین قاضیان روزگارخود و نوه‌ٔ قاضی قاسم بود. دیگراقوامش نیز قاضی بودند، مادرش ازایل فیض‌الله بیگی های‌سقز بود. قاضی محمد یک برادرکه چهارسال ازاوکوچکتربود بنام "ابوالقاسم صدرقاضی" وسه خواهر داشت.

همانگونه که آن روزگار رسم بوده قاضی را درمکتب‌خانه گذاشتند تانزدملا به درس‌خواندن بپردازد. دروس اصلی را نزد پدرش می خواندوچندکتاب درمورد زبانهائی که آن وقت‌خوانده

می شدند درمنزل داشت. پیش از آنکه از سوی پدر به عنوان "قاضی" تعیین شود، رئیس اداره‌ٔ اوقاف مهاباد گردید.
برخلاف قضاتی که مرتب تغییر رأی می دهند، اگر در مورد یک مسئله پس از بررسی های لازم وکافی رأی وحکم می داده غیر ممکن بود که تازه این حکم تغییر کند. ظاهر قیافه‌اش طوری بود که هرکه او را می دید مجبور می شد به او احترام بگذارد. منزلشان پناهگاهی بود برای تمام کسانی که با مشکلی دچار می آمدند، اکثرا" زنان یا دختران که با دشواریهائی روبرو می آمدند، به آنجا پناه می بردند، بخاطر همین امر گاهی اوقات شایعه پخش می شد که قاضی مردزاهد و باتقوائی نیست بلکه خوشگذران ترین مرد دنیاست.
البته اینگونه سخنان تا حدودی به شخصیت مذهبی او برمی خورد، اما ازدواج او با یک بیوه به همه‌ی شایعات خاتمه داد. قاضی دیرزناشوئی کرده اما کانون خانوادگی بسیار گرم وپر مهرومحبتی به وجود آورد. قاضی یک پسر وهفت دختر داشت.
اگرچه تا حدودی از تحصیلاتش دور افتاده، اما بگفته‌ٔ بیشتر مردم مهاباد، مردمطلعی بود وکار مذهبی او را از یادگرفتن دیگر مسائلی چون: مسائل سیاسی/ اقتصادی/ واجتماعی باز نداشته بود. شخصیتی متین وتا حدودی دیکتاتورمآب داشت، اگرچه ظاهرش بویژه دراجتماع چنین نشان نمی داد.
قاضی ناطق خوبی بود، درسخن گفتنها عادت داشت جملات کوتاه بکار برد، درحالیکه قدرت عجیبی در این جمله ها وجود داشت، و دربین هرسه یا چهار کلمه، مکثی می کرد.
قاضی همیشه با خارجیانی که گاه وبیگاه ازمهاباد دیدن می ـ

کردندموءدبانه رفتارمی کرد وبرخورد بینهایت شایسته ای با آنان می نمودودوستی ورفاقتش باآمریکائی ها گرم بود.
چندفرستاده پروتستان آمریکائی ویك دکترآلمانی درمهاباد می زیستندکه باقاضی دوست بودند، ووقتی درسال ۱۹۴۲یورش قبایل به مهاباد، که بسیاربرخطرهم بود، شروع شد، "میس دال خانم" تنها فرداروپائی که درمهاباد می زیست آن شب فرزند جوانش را درمنزل قاضی و تحت نظرا ومخفی نمود. پس ازمدتی ، همینکه دوستان روسی قاضی برمنطقه دست انداختند ومسلط شدند، رفتارا و با دوستان اروپائی وآمریکائی اش بسیار محتاطانه شد.
پس ازاینکه درمنطقه بعلت ازمیان رفتن نیروی ایران وخارج شدن قوای روس ، خلاء ایجادشده، اختیاربه دست فردی افتاد که ازهرنظر شایستگی نگهداری منطقه را داشت ، هم می توانست با مشکلات درون شهر دست وپنجه نرم کندوهم روبروی قبایل - تاراجگر بایستد.
برادر جوان قاضی محمد، "ابوالقاسم صدرقاضی" که تحصیلات ابتدائی را بپایان برده بود، مردی بسیارفاضل ودانا و خوش برخورد ورفتارش باهمه گرم ومحبت آفرین بود وخیلی صمیمی بنظرمی رسید. مدتها قبل درسنین جوانی ازخانواده بسیار محترمی زن گرفته بود، دوستانش بسیارا ورا دوست می داشتند ومردم شهرنیز احترام خاصی برای او قائل بودند. درسال ۱۹۴۳ کاندیدای شناخته شده مردم مهاباد برای نمایندگی درمجلس بود.
بناگاه ازاستان کردستان به تهران گزارش رسیدکه صدر

قاضی با چندنفر از نمایندگان " توده‌ای " وآن روسهائی که در آذربایجان بوده‌اند، دیدارهائی کرده و دست‌همکاری بهم داده اند.

اشتباه خطرناك صدرقاضی این بود که درمجلس نطقی ایراد کرد که درآن شدیدا " ارتش ایران را مورد حمله قرار داد ونیز از حزب " توده " پشتیبانی نموده، که این امرگزارش رسیده ازکردستان را قوت بیشتری بخشید.

سومین فرد ازخانواده‌ٔ قاضی که باآغاز حکومت‌صمود و با ـ پایان یافتن آن سقوط نموده، عموزاده‌ٔ آنها " محمد حسین سیف قاضی " بود. پدراو، ابوالحسن سیف قاضی، لقب " سیف القضات " بمعنی شمشیر یا نیروی قاضی ها را داشت. ( مرحوم سیف القضات از ادبا وشعرای بنام کرد نیز می باشد ـ مترجم ) .

درسال ۱۹۴۵ محمدحسین سیف قاضی نزدیك به چهل ودو سال سن داشت، بسیارچاق وقوی هیکل بوده، ودرنواحی نزدیك میاندوآب، مالك شش ده بزرگ‌وخوب بود. او مشروب‌خوری قها بودکه همیشه ازنا راحتی ودردمعده رنج می برد، اغلب بخاطر چاقی بیش‌ازحد ونارسائی معده نزددکترها می رفت، تا اینکه فرصت‌پیش‌آمدودوباره به باکو رفت، وسپس ازآنجا بسوی سرنوشت دلخراش ودردناك خودش به سوی مهاباد برگشت.

## جمعیت " ژ. کاف " وچگونگی تولدآن

روزبیست وپنجم شهریورماه سال ۱۳۲۱ شمسی برابربا شانزدهم سپتامبر۱۹۴۲ گروهی ازاهالی مهاباد که ازخانواده های رده دوم بودند، ازشهر خارج شده وازجاده ٔ برگردوخاك اورمیه به طرف درختان باصفای باغ " حاجی داود" واقع در کنار رودخانه مهاباد ، راه افتادند.

جوان ترین شخص درمیان این گروه " رحمان حلوی " بود که نوزده سال داشت وتحصیلاتش رادراورمیه به پایان برده بود ومسن ترین فرد مردپنجاه ساله ای بود بنام " ملا عبدالله داودی " که مأمورتوتون دردخانیات بود، جمع گروه به بانزده نفر می رسید. ( برای اطلاع بیشترازچگونگی وترکیب این جمعیت واسامی بنیان گزارانش به توضیحات آخر کتاب مراجعه فرمائید ـ مترجم ).

آن روزرا به گفتگودرپیرامون ملت کرده ونیز ایجاد یك تشکیلات سیاسی وضرورت آن ، گذراندند. همه دراین عقیده متفق شدند که تاچندین سال آینده آنان کمترین نیازی به خارج ندارندونخواهندداشت ، فقط آنچه ضروری است این است که مردم کردرا به تاریخ وگذشته ٔ خود کاملا" آشنا نمایند وواقعیت مسائل را به گوش همه برسانند. نیز انتظار راهنمائی عملی راازاکرادعراقی داشتند، وآن فرد عراقی که آن روزدرجمع آنان حضورداشت وآورنده ٔ پیام اکراد عراقی برای آنان بود، یك سروان کرد ارتش عراق بود بنام " میر حاج" . آن روزگار میرحاج خود در عراق یك گروه سیاسی رابنام " هیوا " (امید) بوجود آورده بود .

عضویت در آن گروه محدود بود و اکراد تحصیل کرده ٔ شهری در آن نفوذ اصلی را داشتند، برنامه وپروگرام آن کاملا" ملی - بود. پس از قیمومت سال ۱۹۲۰ عراق ، نیز پس از استقلال کامل عراق ، هیچ تشکیلات کردی ، چه بصورت انفرادی و چه بصورت همراه با قبایل ، نتوانسته اند که در جهت اهداف دیرینه ٔ مردم کرد گام مثبتی بردارند.

در این هنگام جمعیتی بنام " خوی بون " ( خود بودن ) به وجود آمد که کانون های اصلی آن در بیروت ، دمشق ، یا پاریس ویا هرجائی که " جلادت " یا " کامران بدرخان " در آنجا بودند، بود. در این تشکیلات کوشش اصلی بر این بود که هدف وآرزوی دیرینه ٔ مردم کرد درمعرض دیدوتوجه خارجیان ونیز افکار عمومی مردم جهان گذاشته شود. لازم بود که " خوی بون" پیامش را به تمام نمایندگان کرد برساند، اما بعلت اینکه اکثرا کراد سرشناس و مسئول درتبعید بودندوکمتر در کردستان بودند این پیامها یا نمی رسید یا برایهام بود.

گروه اکراد ترکیه که ازطریق سوریه با خوی بون در ارتباط بودند ، دربین سالهای ۱۹۲۰ تا اوایل ۱۹۳۰ کاملا" فعال بودند، اما همینکه جنبش قبایل کرد توسط ارتش ترکیه سرکوب گردید، کم کم فعالیت آنان نیز به سردی وخاموشی گرائید.

میرحاج ضمن اینکه سلام ودرودهای حزب " هیوا " را برای - شرکت کنندگان درنشست باغ " حاجی داود" آورده بوده آنان را راهنمائی های گرانبها درمورد چگونگی ایجاد تشکیلات مخفی نمود.

شرکت کنندگان در این جلسه همگی بر این عقیده متحد شدندکه

کمیته‌ای بوجود آورنده ونام "جمعیت ژ. کافه‌را برای آن برگزیدند. این دو حرف مخفف دو واژه‌ی کردی بود و نام کامل جمعیت "کومه‌له‌ی ژیاندنه‌وه‌ی کوردستان" (جمعیت تجدید حیات کردستان) بود. درمدت شش ماه تعداد اعضاء این جمعیت به یکصدنفررسید که همگی مهابادی بودند.

هرکس که داخل این جمعیت می شد جز ۵ یا ٦ نفر را نمی‌شناخت و با این ۵ یا ٦ نفر یك گروه مخفی بوجود می آورد و همین امرباعث این می شد که تنها دسته‌ی اندکی ازپیشرفت های جمعیت باخبرباشند.

اساس پذیرفته شدن در این جمعیت بر "کرد بودن" بنا نهاده شده بوده به همین دلیل اکراد شیعه، علی اللهی، آشوری‌ها ومسیحی هاکه ازنظر ریشهٔ ملی به اکراد می‌پیوستند، در این جمعیت یافت می شدند، اما ترکهای آذربایجانی و قره باباق های نقده با اینکه زبان کردی را خوب تکلم می کردند وحتی لباس کردی هم می پوشیدند بخاطر ریشه های ملی، نمی توانستند بعضویت این جمعیت درآیند.

وارد شدن به این جمعیت به این ترتیب بود که شخص می‌بایست نخست به گرمابه برود وخودرا ازنظر شرعی پاك ومطهر نماید سپس بطوربسیارمخفیانه‌ای نزد سه نفراز اعضای قدیمی‌برود، وهفت بار به قرآن (اکراد غیر مسلمان به مقدسات دین خود شان قسم داده می شدند- مترجم) قسم- برای رعایت موارد زیر یاد کند:

۱) به ملت کرد خیانت نکند.

۲) برای کسب خود مختاری کوشش کنند.

۳) هیچ سری از اسرار جمعیت را نه کتبی نه شفاهی ونه به هیچ شکل دیگری ، افشا نکنند.

٤) تا پایان عمر همچنان عضو جمعیت باقی بمانند.

٥) تمام مردان کرد را برادر خوده وتمام زنان کرد راخواهر خود بدانند.

٦) بدون اجازه جمعیت ، به هیچ حزب وتشکیلات دیگری وارد نشود و نپیوندد.

این موارد از سوی موئسین با همکاری میر حاج تنظیم گردیدند. ( برای توضیحات بیشتردر مورد این جمعیت لطفا به بخش ملحقات پایان کتاب توجه فرمائید- مترجم ) .

www.iran-archive.com

کمیتـــه‌ی مرکزی

روزی از روزهای ماه آوریل سال ۱۹۴۳ اطلاع داده شد کـه اعضا واندامان جمعیت لازم است کـه بنام رفتن به پیك نیك ازشهر خارج شده وبه کوه "خولا پـه‌رسته" نزدیکی مهاباد بروند. (این کوه درشمال غربی مهاباد وروبروی روستاهای کهریـــزه‌ٔ کانی شیخان، و باینده قرارگرفته است ـ مترجم).

خیلی زودجلسه درآنجا تشکیل گردید واعضاء کمیتهٔ مرکزی انتخاب شدند. این عده با رأی حاضران درآنجا برگزیده‌شدند درآن زمان برنامه های اشتراکی بهیچ عنوان نه قابل مطرح کردن بود ونه قابل اجراء. البته عده‌ای ازبنیانگزاران برای عضویت درکمیتهٔ مرکزی انتخاب شدندواین نشان می داد که یك جریان کوچك وساده دارد بسوی پیچیدگی وقدرت و توسعه یافتن پیش می رود. کمیته یك رئیس دائمی نداشت، اگرچه درمیان تمام اعضاء (اعضاء با نفوذ) عبدالرحمن ذبیحـــی هه‌ژار(عبدالرحمن شرفکندی) ـ و محمد یاهو تامزدهای ایـن پست شده بودند. دوتن از اعضاء کمیته، هه‌ژار ـ و هیمن (محمدامین شیخ الاسلامی مکری) ازشاعران شناخته شده‌ی کرد بودند.

پس ازاین ملاقات وگردهم‌آئی در کوه "خدا پرست"، اسم‌رمزی (اسم شب) درست‌کرده بودند به این ترتیب "خودا پـه‌رستن شتیکی جاکه"، یعنی (خدا پرستی چیز خوبی است).

## افزایش و رشد و توسعه

از سال ۱۹۴۴ کوشش و فعالیت جمعیت، در هردو سوی شمال کردستان، چه اطراف بی یکسوی مهاباد وچه مناطق شمال میاندوآب که تحت نظارت ونفوذ روسها بوده به تندی ادامه داشت. درجنوب سقز بعلت وجود ارتش که دامنهٔ نفوذش تا کرمانشاه ادامه می یافت، فعالیت محدود بود.

درمنطقهٔ "سنه" (سنندج) چند خاندان ذی نفوذ شیعه وجود داشتند که اجدادا" در اجداد به قوانین وحکومت مرکزی ایران وفادار بودند. در منطقهٔ کرمانشاه اگرچه اکثر اکراد شیعه یا اهل حق هستند، راه ورسم نیمه کردی ونیمه فارسی وجود داشت، و قدرت مسائل ناسیونالیستی کردستان توانسته بود آنان را نیز بسوی خود بکشد.

درشمال سقز، نفوذ جمعیت در میان قبایل وعشایر به تندی رشد می یافت و مقررات وگفته های آن کاملا" اجرا می شد. دربوکان بعضی از افراد خانوادهٔ "ایلخانی زاده" باشدت وحرارت در فعالیت بودند، درنقده "حاجی قادر حریری" - تازه بعضویت جمعیت درآمده بوده از اشنویه "موسی خان" بزرگ ایل زرزا عضو بسیار کوشائی بوده ودر شمال دورتر روسای "هرکی" به جمعیت پیوستند.

شیخ عبدالله افندی قبلا" در نظر داشت که رهبری سیاسی - این جمعیت را بعهده بگیرد، اما بدلیل اینکه پدرش درترکیه قربانی حقوق ملی اکراد شده وبه شهادت رسیده بوده ترجیح داد که رهبری مذهبی را در دست داشته باشد.

"عبدالله قادری" مامش، یکی ازاعضاء بسیار فعال بود و

درمیان "شکاک" ها هم "امرخان شریفی" بعضویت درآمده بود.

تاسال ۱۹۴۵ اکثریت روسای قبایل وعشایر واکثریت قریب به اتفاق مردم کرد جزو اعضاء این جمعیت شده بودند.

البته باوجود این دسته‌ای بودند که بطورجداگانه وتحت یك برنامه‌ی دیگر فعالیت می کردند، ولی توده‌ٔ مردم و اکثریت با ایمانی سرشار به جمعیت پیوسته بودند.

آنچه ضرورت دارد که به آن اشاره شود این است که درمیان همه‌ٔ اقشار، روسای عشایر بطوربسیارمرتب ومنظمی وظایف خود را انجام می دادند.

www.iran-archive.com

کردستان بزرگتر

برای گفتگو درباره‌ٔ آرزوهای مشترک ونیز بررسی اوضاع و احوال آینده‌ٔ اکراد با اعضاء حزب "هیوا" ، درماه مارس سال ۱۹٤٤ جمعیت ژ. کاف ، "محمد امین شرفی" را به کرکوک اعزام نمود. نمایندگان آنجا عبارت بودند از: امین رواندوز، عزت عبدالعزیز، مصطفی خوشناو، شیخ قادر سلیمانیه، سید عبدالعزیز گیلانی ، و رفیق حلمی .

پس از گذشت چندماه ، در اوایل تابستان سال ۱۹٤٤ شعبه سلیمانیه حزب "هیوا" ، اسماعیل حقی شاویس ، وعثمان دانش را برای پاسخ متقابل ونیز تاٴکید روی پیمان فی مابین ، برای بار دوم به مهاباد فرستاد .

یکسال ونیم بعده حمزه عبدالله وردی از عراق ، قادری بیگ نوه‌ٔ جمیل پاشای دیاربکر از سوریه ، وقاضی ملا وهاب از ترکیه برای دیدار با رهبران کرد ونیز بحث وتبادل نظر در پیرامون مرزهای منطقه‌ٔ خود مختار، وارد مهاباد شدند.

درماه اوت سال ۱۹٤٤ گفتگوئی نهائی درمورد مسئله‌ٔ اتحاد کردستان بزرگ در کوه "دالان پر" که درآنجا مرزهای ایران و عراق وترکیه بهم می پیوندند انجام گرفت. نمایندگان اکراد هرسه کشور برای امضاء پیمان دوستی و پشتیبانی از همدیگر درآنجا حضور یافتند وقرارداد مذکور به "پیمانی سی سنوور" ( پیمان سه مرز ) معروف می باشد.

نماینده‌ٔ اکراد ایران که ازسوی جمعیت ژ. کاف فرستاده شده بود "قاسم قادری" بود. ازعراق "شیخ عبیدالله" از روستای "زینوی" آمده ، ونماینده‌ٔ اکراد ترکیه قاضی" ملا وهاب "بود.

در این لحظات رسمی ، شناختن یك کرد ستان جغرافیائی هم لازم وضروری بود. همه جا شایع کرده بودند که نقشه ی کرد ستان از بریتانیا فرستاده شده است ، ولی در حقیقت نقشه از سوی " جمعیت اکراد بیروت " فرستاده شده بود که در آن روزگار گردانندگان اصلی آن جمعیت خانواده ی " بدرخان " بودند.

بوجود آورندگان نقشه درنظر داشتند ازچند جهت ، تاجائی که امکان داشت کرد ستان بزرگ را تشکیل دهند. از زمانی که این نقشه بوجود آمد وبه سازمان ملل متحد تحویل شد و درکتابها نیز به چاپ رسیده بسیار لازم بود که بررسی های لازم روی آن بعمل آید. می بایستی اکراد به این واقعیت پی می بردند که گوشه های شمالغربی و جنوب شرقی نقشه ای را که خود ترسیم کرده بودند، هرگز به این سادگی به آنان نخواهند داد. البته مسئله فریبی بود برای دسترسی به راه مدیترانه و خلیج فارس.

درواقع مرز کرد ستان در جنوب از کرمانشاه بیشتر نمی رود وچه دلیلی بالاتروبهتراز اینکه " لر" ها و " بختیاری " ها بسیار بدشواری ، و تنها عده ای معدود از آنان می پذیرند که کرد هستند. ونیز چند روستای کرد نشین شمالغربی " علیپو" درسوریه هرگز به این امر راضی نخواهند شدکه از طریق آنان راهی بسوی دریا باز کرده شود.

سومین منطقه ای که برسرآن اختلاف وجود دارد، شهر" کرکوك " عراق است که از وسط در میان اکراد وترکمن ها تقسیم شده است ، وبویژه بخش غرب و شمالغربی آن که مناطق اصلی نفتخیز

آن می باشده محل زیست مخلوطی از اعراب ، ترکمن ها و اکراد می باشد.

درآن نقشه کوشش شده بود که کردستان بسیار وسیع وبزرگ نشان داده شود، همانگونه که برای نشان دادن نقاط کرد ـ نشین نیز این کار انجام گرفته بود.

اکراد کلا" بین پنج تا شش میلیون نفر بودند که در بین کشورهای ترکیه (۲ ـ ۳ میلیون) ، عراق ( یك میلیون ودویست هزار) ، ایران ( ۱/۵ میلیون) ، سوریه ( دویست‌هزار)، و ـ اتحاد جماهیر شوروی ( یکصدهزار)پراکنده بودند .

( تازه ترین آمار" سال ۱۹۷۵" اکراد جهان برابر اسناد و ـ مدارك موثق در کتاب : " نقش آقا / شیخ / وسلطان درزندگی اجتماعی وسیاسی کردستان ، نوشته‌ی مارتین‌م. وان برونسه چاپ‌سال ۱۹۷۸ هلند ، به شرح زیر آمده است :

برآورد جمعیت اکراد درسال ۱۹۷۵

| کشور | کل جمعیت | کردها | درصد |
|---|---|---|---|
| ترکیه | ۴۰/۲میلیون | ۷/۵میلیون | ٪۱۹ |
| عراق | ۱۰/۵ "" | ۲ تا ۲/۵ "" | ٪۲۳ |
| ایران | ۳۴" " | " " ۳/۵ | ٪۱۰ |
| سوریه | ۶" " | "" ۰ـ/۵ | ٪۸ |
| شوروی | | ۱۰۰ هزار | |
| جمع کل اکراد | | ۱۳/۵ تا ۱۴ میلیون نفر | |

از سطر دهم این صفحه تا اینجا توضیح مترجم می باشد) .

بعنوان آرم ملی ، درماه مه سال ۱۹۴۴ جمعیت ژ. کاف‌همراه با هم پیمانان عراقی ، پرچم سه رنگی برای کردستان

بوجود آوردند، رنگ قسمت بالائی قرمز، وسط سفید، وپائین آن سبز، یعنی برای ایجاد این پرچم چه راهی ساده تر از اینکه پرچم ایران را وارونه کنند؟ برای نشان ملی اکراد دروسط آن کرهٔ خورشید رسم شده بود در حالیکه دو خوشه ی گندم دوطرف آن را دربرگرفته بودند ویك کوه ویك قلم نیز روی آن دیده می شد.

درزمان جنگ، بخاطراینکه پیمان مصالحه ای با دولت‌ها به امضاء برسد، همهٔ گروه های سیاسی اکراد متحد شدند که در میان آنان تنها کمونیست‌ها بودند که به رسمیت شناخته نمی شدند.

درعراق پس از سپری شدن مدتی، تمام گروه ها، حتی کمونیست‌ها درصف واحدی به نام "رزگاری کورد" (رهائی کرد) جمع شدند، وپس ازماه آوریل سال ۱۹٤٤ جمعیت ژ. کاف مهاباد هم به آن صف ملحق شد.

تمام نیروهای مترقی، قبل ازهرامری توجه به حقوق ملی داشتند. البته چپگرایان تاءثیرقابل ملاحظه ای برجریان ایجادکرده بودند، اما رویهمرفته نظراین بود که جنبش ـ ناسیونالیستی اکراد در معرض افکار عمومی جهانیان قرار داده شود وآنرا به جهانیان بشناسانند.

## عضویت قاضی

تا آن لحظه ، جمعیت ژ. کاف رفتار بسیار خوبی داشت وهمه‌ی اقداماتش برموازین دموکراسی بود. کسی برای ریاست انتخاب نشده بود، وهمچنین هیچ کس کوشش نداشت که یك فرد یا یك گروه را همهٔ کاره‌ی جمعیت نماید. تا آن لحظه هیچ فرد شناخته شدهٔ مارکسیست یا کمونیست داخل جمعیت نشده بود وهیچ کس هم سعی نداشت که چنین افرادی را داخل جمعیت نماید.

دوسال ازعمر جمعیت ژ. کاف می گذشت و مسئله‌ای پیش آمده بود، آنهم اینکه از قاضی محمد سوال شودکه آیا عضویت دراین جمعیت را می پذیرد یاخیر؟ دسته‌ای از اعضاء، مخالف ورود قاضی به داخل این گروه بودند زیرا می دانستند که قاضی از نفوذ واحترام فراوانی برخوردار است و این امر هم باعث می شود که کم‌کم تمام تشکیلات زیر نفوذ او برود.

عده‌ای دیگرنیز هریك بدلیلی با ورود او موافق نبودند.

ولی با وجود این همگی براین عقیده متحد بودند که لازم است یك نفر نظارت برنحوهٔ اجراء مقررات و مصوبات جمعیت را داشته باشد، بالاخره همگی تصمیم گرفتند دراین باره با خود قاضی گفتگو نمایند.

بنابراین روزی از روزهای ماه اکتبر سال ۱۹٤٤ قاضی را به منزل " احمد الهی " دعوت کردند، درآنجا بیست وچهار نفر از اعضاء جمعیت جمع شده بودند ودرمیان آنان ده نفر بسیار قابل اعتماد بودند. مسئله را به اطلاع همه رساندند، تصمیم براین گرفته شد که دونفره : " قاسم قادری " و -

«ملا قادر مدرسی» در اتاق جداگانه‌ای با قاضی گفتگو نمایند و ازاو بخواهند که به جمعیت ژ. کاف بپیوندد. اگر قبول نکرد ازهمان اتاق برود وبه میان مهمانان برنگردد، اگرهم پذیرفت وجواب مثبت داده به اتاق نخستین وبه میان مهمانان برگردد، ودر آنجا مراسم تحلیف را بجای آورد.

قاضی محمد بدون تردید و دو دلی، عضویت در جمعیت ژ. کاف را پذیرفت، اگرچه هرگز بعنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب نشده در واقع همیشه رهنما و ندای جمعیت بود.

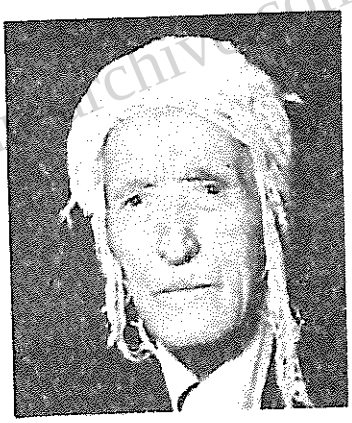

جناب ملا قادر مدرسی

## یك نمایشنامه‌ی کردی

در اوایل سال ۱۹۴۵ بعضی حوادث و وقایع رخداد که باعث شد این جنبش وتحرك بجائی برسد که راه بازگشت نداشته باشد. درماه مارس آن سال یك نمایشنامه (اپرا) بوسیلهٔ جوانان کرد نمایش داده شد که ازنظر چگونگی، ونیز تأثیری که برمردم بجای گذاشت، بی نظیر بود.

نام نمایشنامه "دایکی نیشتمان" (مام میهن) وبه زبان کردی یك پیام ناسیونالیستی بود. "مام میهن" در خطر و دستهایش در زنجیر بود، تمام تماشاچیان این تأثر، همراه با صدای حزن انگیز ناله وشیون فرزندان مام میهن که از پشت پرده شنیده می شد، اشك می ریختند. درپایان درحالی که همهٔ تماشاچیان با ابراز احساسات شدید کف می زدند، مام میهن به دستیاری فرزندانش رهائی می یافت...

یکی از فرزندان مام میهن دراین نمایشنامه که با صدای بسیار گیرائی آواز سرمی داد، "سیروس حبیبی" "فرزند میس دال خانم" بود. پس از اتمام این برنامه، بازیگران آن دریك جلسه‌ی خصوصی دعوت شدند، وتنها ازسیروس حبیبی که پسرخردسالی بود، دعوت بعمل نیامد.

برای اولین بار درمنطقهٔ کردستان، بوسیلهٔ این اپرا فکرعمیق وشدید ناسیونالیستی بیدارگردید، وراستی هم که نمایشنامه‌ای غم انگیز وتأثر آور بود. درهیچ صحنه ای از نمایشنامه، این امر فراموش نشده بود که کردستان یك منطقه‌ی مذهبی است. پس از چند ماه که این نمایشنامه برای مردم مهاباد اجرا گردید، ازآن منطقه بجاهای دیگرنیز

رفت. درماه جولای سال ۱۹۴۵ که این نمایشنامه درمنطقه‌ی اشنویه، که تحت تسلط روسها بوده روی صحنه آمده یك افسر روسی که مسئول آن نواحی بود از اپرا بشدت انتقاد کرد و گفت که پیام آن کاملا" ضد ایرانی وضد ایران است، ونیز خاطر نشان نمود که ازاین پس باید نقش منفی وشیطانی اپرا را یك نفر با لباس افسری آلمانی اجراء نماید، ونیز در پایان نمایشنامه باید فرزندان مام میهن، باکمك چند افسر روسی ما در وطن را ازخطر وتیره روزی برهاننده بطور کلی تغیراتی درمتن نمایشنامه داده شده. ( با ایفا گر نقش مام میهن در اپرای مذکور مصاحبه وگفتگوئی بعمل آوردم که دربخش ملحقات کتاب به آن توجه فرمائید- مترجم ) .

درمدت زمانی که این نمایشنامه تاثیر عمیق خود را می کرد یکی دیگراز رسوم عجیب مردم مهابا بظاهرشدو توانست به طور چشمگیری تاثیرات ملی برجای بگذارد.

آن زمان رسم براین بود که اگر کسی می توانست مدت مدیدی قیافه وحالت جدی بخود بگیرد ونخندد، اورا " میر" و یا - " شاهزاده " می کردند، که درآن صورت کلاه ولباس ویژه ای می پوشیده عده‌ای همراه او ونیز یك نفر " دلقك " ، درخیابان های شهر راه می افتادو کاملا" فرمانروائی وحکومت می کرد. " میر" می توانست که به یك نفرثروتمند دستور دهد که فلان مقدار از اموالت را به فلان آدم فقیر بده، یا هرنوع دستوردیگری که دلش میخواست می دادو دستورا و کاملا" مطاع وقابل اجراء بوده. هنگامیکه " میر" درکوچه ها و خیابانهای شهر می گشت، کودکان عجول وشلوق چوب بدست، ونیز مردم

انواع حرکات مضحك و گفته های خنده آور را می گفتندوانجام می دادند تا بلکه میر بخندد. همینکه می خندید تاحد مرگ اورا کتك می زدند ، وازهمان لحظه ازقدرت نیز ساقط میشد ( برای اطلاعات بیشتر و شرح دقیقتر این مسئله به جزوه ی " میر نوروزی ـ جشن امیر بهاری درمهاباد" نوشته ی استاد محترم عبیدالله ایوبیان مرکزی ـ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز شمارهٔ بهار ۱۳٤۱ مراجعه فرمائید ـ مترجم ) .

ریشه های این کار به آداب و رسوم اروپائی بیشترشباهت دارد تا به آداب اسلامی ، ولی سرچشمهٔ اصلی آن کجاست ؟ بخوبی روشن نیست . درسال ۱۹٤۵ دستورات وفرامین میر ، بویژه درمورد جمع آوری قوای نظامی ومسلح ، ارزش خاصی در تاریخ ناسیونالیزم کرد بدست آورد .

استاد سید عبیدالله ایوبیان مرکزی اززمان جریانات سال ۱۳۲٤شمسی تاامروز مظهرارزنده ـ ترین خدمات فرهنگی به مردم کرد بوده اند.

## آذربایجان وکردستان

در این اوقات در شمال مهاباد در قسمت آذربایجان شرقی و کناره های مناطق ترک نشین دور وبر دریاچه ی اورمیه حوادث بسوی تجزیه از آذربایجان متمایل می شدند.

در آن نواحی از سال ۱۹۴۱ قوای مسلح روس مسلط شده بودند و آنجا را تحت اشغال داشتند. از سال ۱۹۴۵ رئیس نمایندگی محلی آنان یکی از کمونیست‌های موءمن وکهنه کار بنام " جعفر پیشه وری " بوده اوقبلا" در منطقهٔ خود مختار استان گیلان نزدیکی بحر خزر ازجانب روسها به سمت مسئول ، منصوب شده بود. زمانی که آن حرکت جدائی خواهانه همان سال سرکوب گردید وازمیان رفت ، پیشه وری دوباره به روسها ملحق شد ، تنها بخاطر اینکه درطول زمان جنگ دوم جهانی بعنوان شخص اول حزب " توده " به آذربایجان برگردد.

انتخاب او برای نمایندگی مجلس درسال ۱۹۴۳ موفقیت آمیز نبوده نیز درسال ۱۹۴۴ درتهران مجلس نمایندگی اورا نپذیرفت بخاطرهمین محل کار وفعالیت‌های سیاسی او همچنان تبریز باقی مانده درآنجا درمحیطی که دوراز نیروی ارتش ایران ، شوروی برایش بوجود آورده بوده همراه با رفقایش بدنبال برنامه ها واهداف کمونیستی خود بودند.

خیلی زود ازشمال آذربایجان ایران ، در قسمتی که در جوار رود " ارس " درآذربایجان شوروی قرار دارد ، دسته‌ای مهاجر برای تقویت وکمك دادن به حزب ناتوان " توده " ونیز تقویت وکمك دادن به فدائیان ، آمدند.

باز همچون همیشه حزب کمونیست اسب را از طرف دم افسار نمود

ودرگردآوری گروه های تازه بحرکت درآمده ی ترکهای آذربایجا ـ نی اهتباه کرده. بالاخره درتابستان سال ۱۹۴۵ شکایت ونارضائی مردم از وضع اسف‌آور اقتصادی واجتماعی منطقه، مجـــددا " مردم راآماده‌ی پذیرش جـو ضد مرکزی نموده ونیز سستی بـی ـ دلیل ایران دربرابر استان شمالغربی ، حزب توده را نفسی تازه دادو درماه اوت‌حزب توده تحت‌نظارت روسها درتبریـز عده‌ای مسلح را فرستاد تاچند اداره‌ٔ دولتی رااشغال نمایند. بخاطرچند دلیل ، ناگاه روسیه شوروی متوجه شد که بـــرای اینگونه اقدامات‌زود است ، وچنین مصلحت دیدکه برای مدتـی آذربایجان را سرجای‌خود برگرداند.

سیاست‌شوروی در کردستان همچون آب ، هر زمان به شکلی بود وهروقت‌که گفتگوازخود مختاری می شدو مسئولان جمعیت‌ژ. کاف نظر آنان را درباره‌ٔ این امر جویا می شدند، حتما " پاسخ مبهم ونا روشنی می شنیدند.

درسال ۱۹۴۲ ژنرال " سلیم آتاکچیوف " در تبریز با " شیخ عبداله افندی گیلانی " ملاقات نموده. شیخ عبداله از سوی عده‌ی کثیری ازمردم منطقه ونیز ازجانب روٴسای عشایره وکرد های نواحی شمال ایران ، بعنوان رهبر انتخاب‌شده بوده، و ـ همه می خواستند که او قدرت‌را در دست‌بگیرد.

پس‌از سپری‌شدن مدتی نه چندان زیاده مخالفین شیخ به روس ها اطلاع دادند که شیخ تحریك‌شده ازجانب انگلیسی ها ست و نباید زیاد به او اعتماد کرده. همین امرباعث‌شدکه روسهـا تاحدی‌ازاو دلسرد شوندوبدنبال فرد دیگری باشندتا مسئله ی کردهارا بااو در میان بگذارند.

ظاهرا" چنین پیدا بود که میخواهند " امرخان شریفی " را مورد توجه قرار دهند اما برای آزمایش و امتحان کردن ، یعنی که ببینند آیا امکان دارد امرخان شریفی وسیلهٔ اجـــرای مقاصد وبرنامه های آنان گردد یا خیر؟

بهرصورت درتابستان سال ۱۹۴۵ توانستند شخص مورد نظرخویش را بیابند. این شخص " قاضی محمد" و بهانه ی سیاسی هـــم جمعیت ژ. کاف انتخاب گردیدند.

برای اکراد ملیت‌خواه ، ونیز روٴسای عشایر، مسئلهٔ همکاری با روسها بطورجدی مطرح بود. منطقه هم عملا" زیر نفوذ روسها اداره می شدوارتش ایران را نیز در فاصلهٔ دوری نگاه داشته بودند که اکراد مطمئن شوند ازسوی آنها خطری متوجه شـــان نیست ، بطور بسیارجدی هم دنبال فرصتی بودند که در آن ـ فرصت به اکراد نشان دهند که دلسوز آنها هستند ومیخواهنـد که آنان به حقوق دیرینهٔ خود برسند.

آنان یك مشت کرد ناسیونالیست افراطی را که قاضی هم جزو آنان بود ، متقاعد کردند که این جنگ بنفع شان خواهد بود وباعث خواهد شد که بتوانند به آرزوی دیرینه ی خود برسنـد و حقوقشان در ایران برسمیت شناخته شود .

پس این یك امر طبیعی و یك گام بسوی هدف پیش رفتن بود کـه قاضی محمد ـ وهاب بلوریان ـ مناف کریمی و کریم احمد ین و چند تن دیگر از اعضاٴ وگردانندگان جمعیت ژ. کاف نظریات ـ ژنرال آتاکچیوف روسی را بپذیرند ، نیز این گفته او راکـه گفت : لازم است روز سوم سپتامبر در تبریز حضور یابنـــد ودرمراسمی که طی آن حزب توده جای خود را به " فرقـــه ی

دمکرات آذربایجان " می داد ، شرکت جوینده.

درآن روزگار سیاست شوروی این بود که خود را دور از هرگروه و جمعیت سیاسی ، بویژه از کمونیست‌ها نگاه دارد، تا مردم از یکسو مطمئن شوند حقوق ملی شان را خواهند یافت ، و از سوی دیگر نسبت به روسها خوش بین گردند، روسها نیز بهتر بتوانند منطقه وموقعیت آنرا درك کنند.

بهتر بگوئیم می خواستند از آذربایجان همچون گوه‌ای استفاده کنند وپیش بروند، اصل برنامه دسترسی پیدا کردن به " خلیج فارس " بود ، وبرای رسیدن به این هدف واجرای این نقشه لازم بود که نقشی هم برعهده‌ی اکراد واگذار شود .

www.iran-archive.com

## دومین سفر به باکو

در اواخر ماه سپتامبر سال ۱۹۴۵ ژنرال آتاکچیوف افسر سیاسی شوروی در آذربایجان ، به قاضی محمد گفت که هنگام این فرا رسیده است که با دسته‌ای از مردان کار آمد به اتحاد شوروی سفر کند و در آنجا با مقامات مسئول درمورد آینده کردستان به گفتگو بپردازد.

از تاریخ اولین سفر هیئت اکراد به باکو در سال ۱۹۴۱ تا این لحظه ، سیاست شوروی در مقابل مسئله کرد تغیر کلی یافته بود. در سال ۱۹۴۲ آلمان چشم طمع به شوروی دوخت و میخواست از مسیر پائین کردستان داخل شود و خود را برای یورش ناگهانی به شوروی آماده نماید. در سال ۱۹۴۵ نیز دولت موفق شوروی خود را آماده نمود که بطور کامل در مدت جنگ از اوضاع بهره برداری نماید.

در این گیرودار چنین به نظر می آمد که در سفر دوم به باکو نمایندگان اکراد را به گرمی خواهند پذیرفت و این چنین هم شد. پشتیبانی کامل خود را از اکراد اعلام نمودند بشرطی که جنبش کردستان متمایل به آنها باشد و با جنبش ملی و ضد طبقاتی آذربایجان هم آهنگ گردد.

این بار قاضی بعنوان همکاری با میزبان ، خود اعضاء نمایندگی شرکت کننده در این سفر را انتخاب نموده، بجز خودش ، مناف کریمی و علی ریحانی از مهاباد برگزیده شدند، قاسم ایلخانی زاده قبلاً به باکو اعزام گردیده، از میاندوآب سیف قاضی به جمع پیوست ، ـ عده‌ای نیز از روءسای عشایر بودند و عبارت بودند از : ـ عبدالله قادری ـ و کاك حمزه نلوس مامش ، نوری بیگ بیگزاده

ازنواحی غرب و جنوب دریاچهٔ اورمیه . نمایندگان قبلا" به تبریز رفتند، درآنجا به آنان گفتند که لازم است اول با دکتر "صمدوف" دربیمارستان روسها ملاقات کنند.

سپس در مهمانخانهٔ کوچك "زاله" گرد آمدند که ازآنجا به ایستگاه راه آهن بروند، محلی که آخرین ایستگاه قطار درجنوب شوروی بود، برایشان تعیین گردید. چون درسال ۱۹۴۵ ـ شبکهٔ خطوط آهن ایران تا وسط فاصلهٔ بین تهران وتبریز می رسید. آنگاه سوار اتوموبیل اختصاصی شدند وبه آنها گفته شد که هدفشان باکو خواهد بود. اگرچه بعضی ازنماینده ها تازه متوجه شده بودند که هدف دورتر ازتبریز است، بیشتر شان قبلا" حس کرده بودند که به شوروی خواهند رفت.

درمیان آنان تنها "قاضی محمد" بود که تمام نقاط حساس و ـ همهٔ اقطار این سفررا بخوبی می دانست.

درباکو میزبانان روسی خود را، که "علایوف" و "ایوب کریملی" بودند، دیدند، آنها با دسته های گل به ایستگاه آمده بودند، به مهمانان خیر مقدم گفتند و سپس به جانب هتلی در فاصلهٔ چند مایلی شمال Merdaken راه افتادند. صبح روز بعد برای بحث و گفتگو دربارهٔ طرح وچند پیشنهاد ـ که توسط علایوف به دست نخست وزیر آذربایجان شوروی جعفر ـ باقروف رسیده بوده جلسه ای تشکیل گردید.

قبلا" قاسم ایلخانی زاده تعین گردیده بود که پیشنهاده ونیز آرزوی دیرینهٔ مردم کرد را درمورد ایجاد کردستان آزاده به بهترین وجهی روی کاغذ بیاورده که پیش ازملاقات با باقروف این عمل انجام داده شد.

درساعت هفت بعدازظهر این هیئت از سوی مردی بلند بالا و تنومند، شصت ساله که جوانتر بنظر می رسید" که باید خود میرجعفرباقروف بوده باشد" مورد استقبال قرارگرفت و به آنها خوشامد گفته شد. زبانی که او باآن سخن می گفت اصلا" برای اکراد عجیب ومشکل نبود، چون هم طرز سخن گفتن وهم نشست وبرخاستش کاملا" آذربایجانی بودو زبانی هم که با آن تکلم می کرد بازبان ترکی تبریز فرق چندانی نداشت واکثر کرد های شمال آذربایجان به خوبی بااین زبان آشنائی دارند.

باقروف جلسه را باعنوان کردن این مطلب که : اعتقادونظر اتحادجماهیر شوروی درباره مسائل ملی به چه شکلی است؟ افتتاح نمود. او گفت : مردمی که زبان وفرهنگ ویژه‌ای را دارا می باشند، قطعا" بایدازتمام حقوق ملی بهره مند گردند، بایداجازه داشته باشند که فرهنگ خود رااحیا" کنند وبه آن اشاعه دهند، باید در تعیین سرنوشت خود آزاد ومختار باشند. ایران هم کشوری کثیرالمله است، ملت‌های گوناگون زبانهای متنوع : کردی / ترکی / عربی/ گیلکی و... در آن وجود دارد وهرکدام ازآنها باید خواهی نخواهی روزی به همه حقوق مشروع خود دست یابند، ودراین رابطه نخستین پرچمدار کوشش ترکهای آذربایجانی می باشند وبه همین دلیل اصلا" لازم نیست که اکراد زیاد عجله داشته باشند. آنگاه پیروزی مردم کرد رابطه مستقیمی باپیروزی اکراد عراق وترکیه دارد. سرزمین آزادی که اکراد همه نقاط درآن یافت‌شوند، بخوبی دربرابر چشمان ما مجسم می باشد.

الان که من ( با قروف ) دارم با شما صحبت می کنم ، این اطمینان را می دهم که هرزمان که خودمختاری آذربایجان تحقق پیدا کرد ، آزادی ورهائی شما نیز در آن خواهد بود.

برای قاضی محمد این بار نخستین نبود که مسئلهٔ اکراد را با مسئلهٔ خود مختاری آذربایجان می آمیختند. پاسخ قاضی محمد این بود که مردم کردهم مانند مردم آذربایجان برای احقاق حقوقی کاملاً طبیعی کوشش می کنند.

با قروف تا آنجا که در توان داشت از مسئلهٔ آذربایجان پشتیبانی نموده، پس از آن وعده هائی هم به اکراد داده. در حین سخن گفتن با قروف بسیار احساساتی شده بود و با مشت به میز جلو خود می کوفت و میگفت : تا روزگاری که اتحاد شوروی وجود داشته باشد آزادی ورهائی مردم کرد تضمین شده است.

قاضی دربرابر اینهمه احساسات که میزبان نشان داد از جا برخاست وگفت : یك ملت ستمدیده ومستضعف وتحت فشار ، هردست کمکی که بسویش دراز شود نه تنها آنرا خواهد فشرد، بلکه آنرا خواهد بوسید.

سپس در این مجلس که چای نوشیده می شد و یك نشست کوچك وغیر رسمی بوده صحبت از نیازهای مردم کرد آغاز گردید و قاضی برای زیبائی ورسائی گفته هایش داستان یك روستائی را که اربابش به او یك تازی شکاری هدیه داده بوده، تعریف کرد و گفت : ـ فردای آن روز شخص دهاتی نزد اربابش برگشت و گفت قربان من بینهایت و هزاران هزار بار ازشما ومحبتهایتان سپاسگزارم . نمیدانم باچه زبانی تشکرکنم؟ ارباب تعجب کرد وگفت مگر ـ بخشیدن یك تازی شکاری چیست که نیازبه اینهمه سپاسگزاری و ـ

تشکر داشته باشد؟ روستائی درپاسخ گفت: ازوقتیکه ارباب یك تازی شکاری بمن داده اندمطمئن هستم که درنظر دارند ـ که یك اسب هم برای رفتن بشکار بمن بدهند، وقتی اسب را مرحمت فرمودند حتما" امکانات تعلیف آنرا نیز دراختیارم خواهند گذاشت، پس ازهمهٔ اینها به اسب وتازی وصاحب آنها، یك چهاردیواری هم برای زندگی کردن خواهنددادد، این است که من خود را مردی کاملا" خوشبخت می بینم ولازم می دانم از اربابم برای اینهمه هدایا سپاسگزاری نمایم.

قاضی برای اینکه مطمئن شود با قروف منظورا ورا بخوبی درك کرده است، چنین ادامه داد: ازهنگامیکه وعدهٔ آزادی و رهائی مناطق کرد نشین بما داده شده است ما درانتظار این می ـ باشیم که تمام امکانات و وسائلی که می توانند حافظ آزادی باشندوترقی وپیروزی را نیز تامین نمایندراختیارمان قرار داده شود.

با قروف بسیار خوب متوجه موضوع بودوبا تاکید گفت: درچند نوبت سلاحهای لازم از: تانك، توپ، مسلسل، تفنگ و ...

به مهاباد ارسال خواهدشد، همراه آنها کمك های اقتصادی بطورچشمگیری خواهد آمد، دانشکدهٔ افسری باکو همهٔ اکراد داوطلب را خواهد پذیرفت نیزبه پیشهوری سفارش خواهیم کرد که هشتادنفرازاکراد متقاضی افسری را دردانشکدهٔ افسری تبریز (که بزودی دایرخواهدشد) بپذیرد. یکدستگاه ماشین چاپ نیز خیلی فوری جهت نشر مطبوعات کردی به مهاباد فرستاده خواهدشد.

آنگاه با قروف انگشت برنقاط سیاسی گذاشت وگفت: جمعیت ژ.کاف.

با آن تشکیلا تش هرگز نخواهد توانست چیز مثمر ثمری باشد .
امروزه تمام درب های دنیا دارد بسوی دموکراسی گشوده
می شود ، شما به ایالات متحده آمریکا ، به بریتانیا ،
به اتحاد شوروی بنگرید جنبش وحرکت مردم کرد تنها درزیر
پرچم " حزب دمکرات کردستان " می تواند پیشرفت کند و
آینده ای داشته باشد.

با قروف اشاره ای به قیام مسلحانه ی ملا مصطفی بارزانی که
چند ماهی بود درشمال عراق شروع شده بودنموده و گفته میشد
جنبش اوبا " رزگاری کورد" که نهضتی برای ایجاد کردستان
بزرگ بود ، درارتباطمی باشد.

با قروف درضمن به آنان گفت که ملا مصطفی جاسوس انگلیسی ها
می باشد ولازم است با احتیاط فراوان با او برخوردنمایند و
با او قرارداد وپیمان ببندند.

فردای آن روز از نقاط جالب باکو دیدن کردند، کریملی به
آنان اطلاع دادکه ملا مصطفی بارزانی وافراد مسلحش به
نزدیکی " کیله شین" آمده اند ومیخواهند واردخاک ایران شوند.
همان روزبه اطلاع هیئت رسید که سفرآنها به تفلیس لغو شده
است بخاطراینکه بتوانند زودتربه منطقه خودشان برگردند و
اقدامات احتیاطی راانجام دهند. عصرهمان روز نمایندگان کرد
باچند دسته گل در آرامگاه " عزیز وف " در نزدیکی مجسمه ی
" کروف " حضوریافتند وگلها رانثارآرامگاه نمودند. قاسم آقا
ایلخانی زاده این لحظه راهمیشه درخاطره داشت چون یکی از
نمایندگان درآن لحظه زیربای مجسمه نماز مغرب را بجای آورده
بود.

آن شب درهتل پذیرائی بسیار گرمی از آنان بعمل آمد نوازندگان وخوانندگان آذربایجانی بزمی خسروانه آراستندو دراین بین چندتن از اعضاء هیئت به محل خلوتی رفته ودور از چشم قاضی محمد، لبی تر کردند. این نوع احتیاط ها بسیار لازم وضروری بود، حتی وقتی روسها گوسفندی برآنان سر می بریدند، سعی فراوان می کردند که اینکار برابر موازین اسلامی وذبح شرعی انجام پذیرد.

ساعت هشت صبح روز بعد، نمایندگان اکراد باهمان ماشین واز همان ایستگاه قطار که آنهارا به باکو آورده بود، حرکت کردند. به هریك ازآنان یك قطعه عکس رنگی استالین که درقاب هم گرفته شده بود، دادند. برخلاف گفته های باقروف، آنان زیاد به ملا مصطفی بدبین نشدند و گفتند یك کرد هر چه باشد بالاخره یك کرد است واگر روزی به آرزوی دیرینهٔ خود برسند همگی بهم می پیوندند وتمام توطئه‌ی خارجیان نقش برآب وذلیل خواهدشد.

www.iran-archive.com

## نگاهی به بارزانی ها و گذشته آنان

کوهستانهای شمال شرقی اربیل عراق ، طرف چپ رود بزرگ ـ " زاب " وبلندیهای آن نواحی ، محل زیست پیروان شیـــوخ بارزان می باشد. در روستای بارزان چیز جالب توجهی کـــه وجود دارد محل سکونت شیخهاست که باسنگهای محکم ویکپارچه وبزرگ درست شده است. اغلب در جلو این خانه ها رفت وآمد فراوان است.

آن زمان هنوز خیلی زود بود که شیخ عبیدالله نهری شمزینان دامنه ی خلافت نقشبندی را به آنجا آورد وآن را به دست مردی مذهبی داد که در بارزان می زیست وبدین سان آنان را بـــه جرگه ی بزرگترین مجمع درویشان مسلمان کشانید.

اولین شیخ بارزان که نام او " تاج الدین " بوده اگرچـــه نتوانست همچون استاد خود باشد وخودرا تا مقام نزدیك بـــه پیغمبری ارتقاء دهد، ولی بعلت نوشتن " سلسله " های تصوف وگفتن اشعار مذهبی توانست تا اندازه ٔ چشمگیری درمیان اهالی ساده ی روستا نفوذ پیدا کند.

درسال ۱۹۰۶ زمانی که مارك سایکز ازاین ناحیـــه دیدن کرد متوجه شد درفاصله ی مدتی که شیخ بارزان به " عقره " بـــه دیدار قائم مقام آنجا رفته بوده حسن آقای زیبار از رود زاب عبور کرده و اموال اکراد شیروان را تاراج کرده بود. قائم مقام از زیباری ها رشوه گرفته بوده نیز دراین مدت هرکی هارا تحریك می کرد تا روستاهای منطقه ی شیروان را آتش بزنند.

مارك سایکز می گوید که بارزانی ها همه جا به جنگجومعروف

بودنده درآن روزگار تعدادشان هفتصدوپنجاه خانواده بود .
درحالی که دشمنانشان ازنظر کثرت باآنان قابل مقایسه
نبودنده هزار خانوادهی زیباری ، وسه هزار خانواده ی
هرکی . اماچند ایل دیگر وجود داشتند که شیوخ بارزان را
بعنوان پیر خود پذیرفته بودنده اینان عبارت بودنداز :
شیروانی ها که درسال ۱۹۰۶ یکهزاروهشتصد خانواده بودهاند
میزوری ها ،که ایلی کم تحرك بودند وتعدادشان به یکصد و
بیست خانواده می رسیده و نیز ایل کم جمعیت " دولهمهری ".
بدین سان بارزانی ها توانستند خودرا دربرابر دشمنانشان
محفوظ نگاه دارنده مخالفین مهم عبارت بودنداز: زیباری ها
ایل برادوست " درشرق " ، هرکی ها ، گاهی اوقات عدهای خودی
وبالاخره سادات شمزینان .
درسال ۱۹۴۵ پیروان شیوخ بارزان درحدود یکهزاروهشتصدخانوار
ویا نه هزار نفر بودند.
درسال ۱۹۰۸ " شیخ عبدالسلیم " جوان درمنطقهٔ بارزان قیام
کرد ونیروی ترکها را به مبارزه طلبیده وهمچون سیدهای شمزینان
شروع به دغلبازی باشوروی ، که ایلهای کردرا برای پشتیبانی
ازقوای ترك انتخاب کرده بوده نمود.
درسال ۱۹۱۴ پیروزی با ترکها بود و شیخ عبدالسلیم در موصل
به دار آویخته شد و جای خالی او بوسیلهی " شیخ احمد "
که جوانی بیقرار وپر تحرك بوده پر شد.
درسال ۱۹۱۹ بریتانیای موفق ، باستزدن به چند بهانه ی
بی ارج میخواست برای برانداختن ترکها دراستان موصل
توطئه چینی کنده شیخ احمد با آن خوی پاك ودرستخود

شروع به مکاتبه با ترکها برضد انگلیسی ها نمود.

درسال ۱۹۲۷ شیخ احمد بخاطر اخلاص بسیار بیش ازحدی که از مریدانش می دیدواینکه همه جا شایع کرده بودند که خدارا در وجود شیخ دیده اند، تا اندازه‌ی زیادی خودرا گم کرد اما بعدا" که یك جنگ عشیره‌ای درست شدوبالاخره با دخالت پلیس خاتمه یافت، شیخ ازآن حالت خارج گردید، ولی تاثیر فراوان روی مریدانش همچنان ماند.

درسال ۱۹۳۱ حکومت بغداد تمام قولهائی را که داده بود فراموش کردوخواست مناطق تحت نفوذ خودرا توسعه دهد، بنا براین هنگام این فرارسیده بود که شیخ مریدانش راآزمایش کند تا ببیند که آیا همیشه وهمه جا بااوخواهند بود یا هیر؟ آیا حتی در کفروخداناشناسی هم اورا تنها نخواهند گذاشت؟ دشمنان شیخ همه جا شایع کرده بودند که شیخ برای مسیحیت تبلیغ می کند.

درشرق منطقه‌ٔ برادوست، نزدیك کرزهای ایران "شیخ رشید" دغلباز که نقشبندی بوده، برضد بارزانی ها فرمان جهاد صادرکرد وگفت هرکه ایمان راستین داردبایدبرعلیه آنان وارد نبرد شود، چه دستی اوراازبیرون تحریك می کرد؟ زیاد روشن نیست. بالاخره بدست برادر جوان شیخ احمد، به نام "ملا مصطفی" ازمیان رفت.

دسته‌ای ازافراد ارتش عراق فرستاده شدند تامنطقه‌را به زیر نفوذ حکومت برگردانند، اکثریت آنان کشته شده وازمیان رفتند، این بارازنیروی هوائی سلطنتی درخواست شد که وارد عمل شود، البته نه برای جنگ نهائی، بلکه فقط

www.iranarchive.com

برای اینکه چگونگی اوضاع و موقعیت را به نفع حکومت عراق نگه دارد.

درسال ۱۹۳۲ مجددا " دستجات ارتش عراق به منطقه هجوم بردند که این بارهم با مقاومت شدید بارزانی ها روبرو شدندو گروه های فراوانی ازآنان کشته شدند. این بارهم نیروی هوائی سلطنتی وارد عمل شده وبی ازاعلام، روستاهای بارزانی نشین را بمباران کرد.

اینکار تاحدودی به نفع عراق تمام شد ودستجات ارتش عراق درمناطق بارزان مستقر شدند وشیخ احمد مجبورهد که بجانب ترکیه عقب نشینی کند.

در ترکیه هم این مسئله وفرصت را غنیمت شمرده ، درسال ۱۹۳۵ شیخ احمدرا دست بسته تحویل عراق دادند. مدتی در" حلّه" و سپس در " سلیمانیه" به زندان افتاده، ملا مصطفی هم سر نوشتی نظیر برادرش را در شهر سلیمانیه داشت.

www.iran-archive.com

تا جائی که ماشین جیپ یا اسب امکان عبور دارد، وبا توجه به شرایط فصلی، از بخش بیرونی شمال منطقهٔ اربیل، رواندوز مسیر نزدیک به خلیفان منطقه ا[illegible] وبا هموار وجود دارد که درطول شرقی جلگه‌ی زاب امتداد دارد تا سرچشمهٔ رود و رو به شهر Billeh که گاهگاهی محل اطراق ایل زیباری و نیز استراحتگاه افراد دولتی ومسئولین عراقی است.

از آنجا با اسب یا قاطر این امکان وجود دارد که شخص فاصله‌ی کوتاه جلگه‌راطی نموده و وارد منطقهٔ بارزان شود.

درقسمت بالای جاده بخش دامنه‌ی شرقی یک رشته کوه، زاب و بارزان را ازمنطقهٔ شیروانی ها مجزا می سازد و دروسط این نواحی روستای "مرگه سور" واقع شده است.

رفت وآمد برای افراد قوی ایل کارآسانی است، اما همین منطقه در برابر افراد پیاده نظام، سنگر بسیار استواریست شرایط این نواحی اکرادی را تربیت کرده است که بسیار با کردهای شقلاوه، رواندوز، اربیل و سلیمانیه فرق دارند.

بارزانی بسیار ساده، اما درنده‌اندوزندگی اکثریت آنان از راه شبانی تأمین می شود، وازبیشتر آداب مدنیت بدورانده. شیوه‌ی رعایت ادب واحترام نسبت به بزرگترها درمیانشان به شدت هرچه تمامتر وجوددارد، اما این احترامات خاص قبیله است نه برای همه. انتقام گرفتن درمیانشان فوری واغلب کشتن واعدام با تفنگ است، تفنگی که تفنگچیان در دست دارند و آنرا بیشتراز همه دارائیشان دوست دارند.

هراختلافی درمیانشان با یک گفتهٔ شیخ حل میشود، وهیچ کسی

یارای مخالفت با گفته های او را ندارد. البته اشتباه آمیز
خواهدبود اگر فکر کنیم که صددرصد افراد قبیله این چنین
می باشند. برعکس، کینه توزی و اختلاف و تشتت عقاید
از ویژگیهای بارزانی هاست. اما تاحدی گرفتار سنن و
آداب واخلاق قدیمی قبیله هستند، وهرکس خیلی خوب می داند
که جایش کجاست؟ ونیزبه سادگی به زیردستی رهبران مستبد
خود دوباره گردن می نهند.
اینکه بارزانی ها این چنین زیستی دارند وبه اصطلاح به
زندگی فئودالی موسوم می باشد، بهانه بدست افراد چپ گرا
ناسیونالیست افتاده است، البته از نیروی بی فرهنگ
لجام گسیخته ی فئودالی ترس ووحشت دارند ومی خواهند آنها
درهم بکوبند.
مناطق زندگی بارزانی ها بسیار حاصلخیز، ونیز بسیار مناسب
برای گله داری می باشد.

www.iran-archive.com

## سلاحها

وقتی هیئت نمایندگی اکرا دازباکو برگشتند دیدندکه اکثر مردم مشتاقانه در انتظار بازگشت آنان وبه نتیجه رسیدن مسئله‌ی کرد می باشند.

درطول این چهارسالی که منطقه به اشغال قوای روسی‌درآمده بوده، تمام مردان شهر وروستا مسلح شده بودند، اگرچه کم بود هائی وجود داشت ولی درهرخانه لااقل یك قبضه تفنگ وجود داشت. برای بدست آوردن سلاحهای مورد نیاز حزب دمکرات کردستان قاضی محمد با نماینده‌ٔ اتحاد شوروی درمهاباد بنام "بابایوف" ملاقات و گفتگو کرد.

شبی ازشبهای ماه نامبره، چندروزپس از سقوط پست‌ژاندارمری اورمیه به دست قوای آذربایجان، چندکامیون پراز سلاح از طرف پل سرخ مهاباد(این پل که در غرب مهاباد قراردارد و قدمت آن به سیصد سال پیش برمی گرددازیادگارهای بداق سلطان درمهاباد می باشد، که پس ازاحداث‌سد مهاباد از رونق افتاد ومتروك گردید ـ مترجم) وازجاده‌ی قدیمی اورمیه، در حالی که چراغهایشان را خاموش کرده بودند، وارد شهرمهاباد شدند.

ازمیان کوچه خلوت وباریك‌شهر، اعضاء وهواداران حزب برای تحویل گرفتن یکهزارودویست‌قبضه تفنگ‌که از پست‌ژاندارمری اورمیه غارت‌شده بوده آمدند و سلاح ومهمات فراوانی تحت نظارت‌یك افسر روسی از کامیونها تخلیه گردید.

این اولین کمك روسها به کردستان بود که در نهایت دقت و

بسیار مخفیانه انجام گرفت. اما اکرادی که در باکو با با قروف ملاقات کرده بودند گفتند که : تانك ، توپ ، و ـ دیگر لوازم وتجهیزات نظامی مورد نیاز ، هم اکنون از روسیه بجانب مهاباد راه افتاده اند وخیلی زود خواهند رسید.

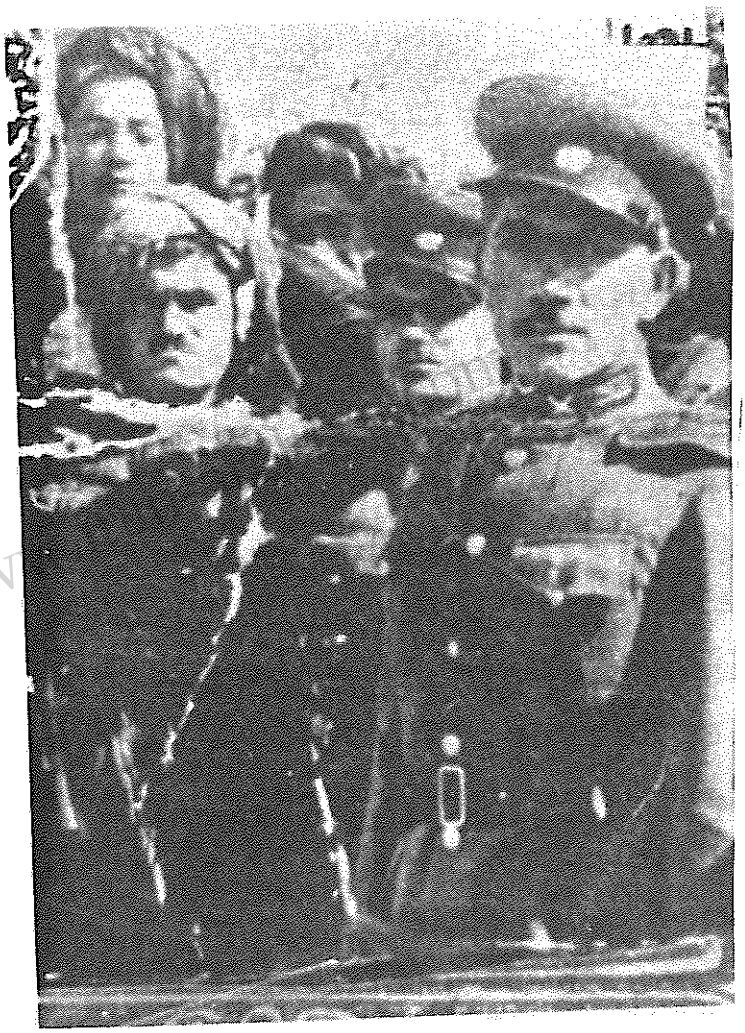

سرهنگ محمدنا نوازاده ـ کاپیتان محمدخلیل موفقی ـ و رحیم جوانمرد قاضی .

## بارزانی ها وشرکت وهمکاری انان

زمان کوتاهی پس از بازگشت نمایندگان ازباکو، ملامصطفی بهمراهی عده‌ای از افراد مسلحش از کوهستانهای اشنویه پائین آمدند وازمیان منطقهٔ قره پاپاق ها رو به جانب روستای قم قلعه واقع درجاده اورمیه (۱۰کیلومتری مهاباد) آمدند.

ملا مصطفای جوان رهبری نظامی آنان را برعهده داشت، ـ برادربزرگترش "شیخ احمد" نیزهمراهشان بود، البته در آن زمان شیخ احمد بزرگترین ومهمترین شخصیت مذهبی در میان بارزانیها بود.

درآن هنگام بارزانی ها و هم‌پیمانانشان ازمردوزن وکودك همه باهم حدود ده هزار نفر بودند، بین آنان سه هزار مرد مسلح وجود داشت که دربین آنان نیز ملا مصطفی به یکهزار رودویست نفرشان امید فراوان داشت. بغیراز پیروان شیوخ بارزان همچون: شیروانیها، میزوری ها، باروشی ها، ودوله مه‌ری ها، نیروهای مختلف دیگر عراقی نیز داخل نهضت‌شده بودند، بویژه چند افسر عراقی چون: میر حاج مصطفی خوشناو، خیرالله، عزت‌عبدالعزیز، و نوری.

ازسوی دیگر، نمایندهٔ یك خانواده "عبدالعزیز گیلانی" پسربزرگ‌شیخ عبدالله افندی بود که برای فرمانروائی بر اکراد باقاضی محمد رقابت می کرد.

مدتی پس ازاینکه عبدالعزیز به مهاباد آمد، برای ادامه‌ی تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود این فرصتی هم بود تا بتواند ازخانوادهٔ رقیب "قاضی ها" جلو

بزنند. بخاطرهمین امرا تحاد شوروی انتظار همکاری ورفتار ـ صحیح از شیخ عبدالله داشت.

دسته‌ای از افراد عراقی غیر بارزانی که درایران به قوای ملا مصطفی پیوسته بودند، به قرآن سوگند یاد کردند که تا آخرین قطرهٔ خون دست ازهمکاری با جنبش ملی مردم کرد بر ندارندوراستی خیلی هم محکم واستوار برپیمان خود ایستادند. این افراد ثابت‌قدم عبارت‌بودنداز: وهاب محمد علی آقای جلدیان ساکن منطقهٔ نزدیک رواندوز، دوتن از فرزندان ـ سیدطه شمزینان: سید احمد، وشیخ جیتو از روستای باتاس همراه باپنجاه نفر مهاجر ترکیه درمنطقهٔ نقده اسکان یافته بودند، ونیز درهمانجاسیداحمد دختربسیارشایسته‌ای راکه دختر یکی از ثروتمندترین و بانفوذ ترین سران قره پاپاق بود، بعقد خود در آورد.

ملا مصطفی در اولین دیدارش باقاضی محمد قول داد که تمام افراد مسلح خود را دراختیار جنبش ملی مردم کرد قراردهد. نیز روی آن مسئله تاءکید داشت که آن سه هزارنفر مرد مسلحی که بازن وفرزند خود در مهاباد مستقر خواهندشده، لازم است نام وتمام مشخصاتشان دردفتری ثبت گردد.

اگرچه دراین مدت بخشی ازتاریخ زندگی ملا مصطفی تاحدودی مبهم وتاریک است، ولی چنین پیداست که او ازهر فرصتی سود می جسته تاسوءظن آشکار روسهارا نسبت بخود ازمیان بردارد، سوء ظنی که بخاطر بعضی از کارهای قبلی خود او به وجود آمده بود.

کم‌کم اقداماتی درجهت پیاده کردن رهنمود جعفربا قروف - درمورد تغییردادن جمعیت ژ.کاف به حزب دمکرات کردستان - انجام می گرفت. تا همهٔ کارها آماده‌شد بیست روزطول کشید. درماه سپتامبرسال ۱۹۴۵ کونسول روس در اورمیه "هاشموف" دفترمرکزروابط فرهنگی را درمهاباد بوجود آورد. جمعیت ژ.کاف تاآن لحظه تشکیلات وکارهایش کاملا" نهانی بود ونیز جائی برای گردهم‌آئی وتشکیل جلساتی با مردم نداشت.

روسای شعبت ایل، وسرجنبانان شهر روزی از روزهای ماه نوامبر سال ۱۹۴۵ ازسوی قاضی محمد دعوت‌شدند، تا دراین دفتر حضوربهمرسانند.

مسئولان روسی منطقه، برخلاف سفارشات دولت متبوع خود، ازاین جلسه دوری گزیدند واداره‌ی آنرا بدست‌خود اکراد دادند. سخنان قاضی همچون همیشه آرام، خردمندانه، وبسیار منطقی آغازگردیدو آینده نگری وتوانائی درهمه‌ی گفته‌هایش پیدا بود. مسائلی از سفر باکو را مطرح کرده، وسفارش باقروف را درمورد جمعیت ژ.کاف به یادهاآورد وگفت‌که: لازم است نام جمعیت تغیرکند، بیش ازاین کارهایش نهانی نباشده، وتمام کارها در آن برابرموازین دموکراسی انجام پذیرد. نیز اضافه نمود: برادران روسی کمکهای لازم را به حزب نوین خواهند نمود. درآخرگفت: آیا کسی سوالی دارد؟ وآیا شرح وتفسیربیشتری لازم است؟ پاسخ دادند: خیر. تصمیمات‌لازم گرفته شد. دراین نشست از چگونگی حکومت آینده‌ی کردستان خود مختار صحبتی نشده، البته بیشترحاضران درجلسه ازوعده‌های باقروف

اطلاع داشتند. درست همزمان با تغیر نام جمعیت، تغیرات اساسی در محتوی آن بوجود نیامد و ترکیب کمیته مرکزی فورا" دگرگون نشد. قاضی محمد همانطوریکه در جمعیت ژ.ک.ا.ف عضو کمیته مرکزی نبوده، در حزب جدید نیز تنها یک عضو ساده بود یعنی هرگز بعضویت در کمیته مرکزی در نیامد.

او تنها جنبش را در سطح کلی زیر نظر داشت و به آن شتاب و جذبه می داد، البته از پشت پرده راهنمائی های اتحاد شوروی لحظه ای قطع نمیشد، همانگونه که بالاخره توانستند جمعیت ژ.ک.ا.ف را در مسیر دیگری قرار دهند.

حزب نوین برنامه و پروگرامی داشت، که بندهائی از آن عبارت بودند از:

۱) ملت کرد در داخل ایران در اداره امور محلی خود آزاد و مختار باشد و در حدود دولت ایران، خود مختاریت ملت کرد را بدست بگیرد.

۲) با زبان کردی خود بتواند تحصیل کند و این زبان برسمیت شناخته شود.

۳) انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به فوریت انتخاب شده و در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی کند.

٤) مامورین دولت در منطقه، قطعا" باید از اهل محل باشند.

۵) تمام عایدات و درآمد منطقه، لازم است در خود منطقه صرف شود.

٦) مخصوصا" حزب دمکرات کردستان سعی خواهد کرد ما بین ملت آذربایجان و اقوامیکه در آذربایجان زندگی میکنند (آشوری - ارمنی - و...) وحدت و برادری کامل برقرار گردد.

)حزب دمکرات کردستان بواسطه استفاده ازمنابع طبیعی سرشار کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی وتوسعه امور فرهنگی وبهداشتی برای رفاه حال اقتصادی ومعنوی ملت کرد مبارزه خواهد کرد .

وبدین ترتیب جنبش ملی مردم کرده رنگ دموکراسی پیدا کرد ودرحقیقت این دنباله همان شور وجذبه ای بود که از یکسال قبل در میان مردم بوجود آمده بود.

درزمانیکه جمعیت ژ.کا.ف شکل می گرفت کوشش فراوانی بعمل می آمد تا تشکیلاتی قوی ولایق بوجود آید تا بتواند برمنطقه تاثیر بگذارده، اینکارهم اغلب با استفاده ازرهنمودها وتجربیات اتحاد شوروی صورت می گرفت .

جنبش تازه ونوین رهبرخود را داشت ودرآن روزگار استالینی دقتها و وسوسه های فراوانی برای تعیین او بعمل آمده بود. آن شخص کسی جز قاضی محمد نبودکه بسیاری از اعضاء قدیمی جمعیت ژ.کا.ف از او می ترسیدندچون نیروی شخصیت او همه چیز را زیر نفوذ خود گرفته بوده نیزازجانب روسها کمکهای لازم به او می شده. قاضی این فکرراهم کرده بود که شاید روزی سیاست شوروی تغیرکند وجهت ضد کردی بگیرده اما می گفت در هر حال آنان پیروزی نهائی مردم کرد را ضمانت کرده اند.

درتمام مدت قیمومت شوروی برکردستان ، قاضی همچنان یک کرد ناسیونالیست اما کمی سخت دل ماند ونیز توانست اکثریت مردم را بدنبال خود بکشده بجز چندنفرازهم ولایتی هایش که شماره آنان هم ازتعداد انگشتان دست بیشتر نبوده.

یکی از افرادی که دودل بوده، مرتشناخته‌شده‌ی ایل دهبکری بوکان، قاسم آقا ایلخانی زاده بوده. مشارالیه دعوت ژنرال آتاکچیوف را برای رفتن به باکو بخاطر این پذیرفته بود که شاید اینکار باعث تحکیم موقعیت اکراد گردد و به طورخلاصه نفعی از آنان عاید کردها گردد. ودرآنجا چنین تشخیص دادکه هدف اصلی با قروف این است که منطقه را از ایران جدا و به شوروی ملحق نماید وآنچه بسیار به دشواری به ذهنش می آید حقوق ملت کرد است. قاسم آقا در بوکان با کاك حمزه نلوس ملاقات و اورا نیز در بدگمانی خویش سهیم نمود. زمانی که قاسم آقا از باکو مراجعت نموده، بجای این که در چنین جوّ و فضائی به مهاباد بیاید وجائی برای خود دست وپا کند، به تبریز رفت و چند هفته را درآنجا ماند ودرآنجا نیز عده‌ی زیادی همچون خود دودل کرده، بالاخره همین کار او باعث شد که سران دیگر دهبکری با ژنرال "همایونی" فرمانده ارتش ایران دربخش جمهوری کردستان تماس‌هائی بگیرند. درآن زمان اشخاص فراوانی درمهاباد به قاسم آقا بدبین شده بودند.

بخشی از قوای روس در اروپا پیروز هده بودند واین امربر قوای روسی مستقردرشمال غرب ایران تاثیر گذاشت.

مسئولان روسی همه دراین فکربودند که اکراد مخالف را قانع و مجاب نمایند به اینکه رهائی ملت کرد بدون کمك اتحاد شوروی هرگز تحقق نخواهد یافت، وبدون نظارت آنان هرنوع کوششی به شکست خواهد انجامید.

درنیمه های ماه نوامبر، پارتیزانهای مسلح که عمده ی ـ زیادی مهاجرآذربایجان شوروی نیز همراهشان بود بـــرای اشغال آذربایجان وهمکاری با نیروی مهاجم روس وارد منطقه شدند. ورود آنها ارتش ایران را مجبور به خروج از تبریز نمود.

ژاندارمری وشهربانی مورد هجوم مردم قرارگرفته وغـارت شدند. ادارات دولتی به اشغال این نیروها درآمدوهرگونـه رابطه‌ای با تهران قطع شد. عده‌ای ازنیروهای ایرانی در تبریز مانده بودند وامکان خروجشان وجود نداشت، روسها باآنان بسیارموءدبانه رفتار می کردند.

پی درپی قوای روس تقویت می شده واین امر بخاطراین بودکه دیگرراه برگشتی برای نیروهای ایران به آنجا نماند.

کوشش ایرانیان در فرستادن قوای کمکی، بخاطر جلوگیری روسها، عقیم مانده. ایران در مورد چگونگی قوی تر شدن قوای روس درآذربایجان اطلاعات تازه‌ای کسب کرده بوده، بـه خاطرهمین حکومت ایران در هفدهم نوامبر به روسها کـــه در قزوین جلو حرکت دوگردان قوای ایرانی را سد کرده بودند هشدار داد. به همه‌ی درخواستها و پرسشها وانتقادات ایران پاسخ رد ومنفی داده می شد.

درماه دسامبر سال ۱۹۴۵ در مسکو دونفر به نامهای آقای بایرنز Byrnes و آقای بوین Bevin کوشش بسیاری کردنـد تا بلکه گرفتاری و مشکلات آذربایجان در چهارچوب یك رفورم استانی درایران حل وفصل شود، اما کوششهای آنان نیز بـه

وسیلهٔ ژوزف استالین عقیم ماند وخنثی شده، چون او معتقد بود که بسیار مشکل است ایران بصورت یك کشور یکپارچه بماند ودوام بیاورد.

چند چشم تیزبین درتمام این مدت مسئلهٔ کردستان را دنبال می کرد وآنرا با مسئلهٔ آذربایجان که بی شك فرزند نامشروع روسها بوده، مقایسه می نمود.

اولین وعدهٔ روسها که در باکو داده بودند، درماه نوامبر با فرستادن یکدستگاه ماشین چاپ تحقق یافت. بسیار شدید هم تاکید گردید که حتماً این مسئله باید مخفیانه باشد برای ماشین چاپ پیشکشی، قبض فروش تهیه کردند، ودرآن قید کردند که قیمت این ماشین یکصدهزار تومان تقریباً معادل بیست ودوهزار دلار می باشد، که این مبلغ به روسها تحویل شده است.

بمحض رسیدن این ماشین، مطبوعات کردی همچون روزنامه ی "کردستان" شروع به نشر وپخش نمودندوزیربنای جنبش و نیز زیربنای حزب نوپا بدینوسیله روزبروز محکمترمی شد. جعفر پیشه وری وهمکاران روسی او در تبریز آماده بودند.

روز ۱۲ دسامبر مجلس ملی استان با شرکت ۱۰۱نفر نماینده که ازسوی حزب (فرقه ی) دموکرات آذربایجان تعین شده بودند، برپا گردید.

باشیوه ی علمی ومنطقی بحث شد که مسئله، مسئله ی تجزیه طلبی واستقلال نیست، بلکه تنها خود مختاری درچهارچوب ایران است وهمانگونه که قانون اساسی ایران معین کرده است درهرمنطقه یك شورای استانی(انجمن ایالتی وولایتی) ـ

انتخاب شود وکارها را در دست گیرد. به ملاکین آذربایجان ـ اطمینان خاطر داده شدو گفتند که اصلاً لازم نیست آنها وحشت داشته باشند. اما درهمان مجلس به چند اقدام انقلابی همچون: ملی کردن بانکها، تقسیم زمین، واین مسئله که زبان ترکی لازم است برسمیت شناخته شودودرمدارس وادارات مورد استفاده قرارگیرد، اشاره شد.

مسئولان روسی کوشش فراوان داشتند که این مسائل راکوچکتر از اندازه‌ی واقعی نشان دهندوگاهگاهی هم برخلاف فضای مجلس سخنانی می گفتند، وبالاخره نه پیشنهاد بدرد بخوری دادندو نه تصویب کردند.

بر اساس رهنمود های مسئولین روسی، قاضی محمد یك هیئت پنج نفری را بنام نمایندگان حزب دمکرات کردستان انتخاب وبرای شرکت دراین مجلس به تبریز اعزام داشت. این پنج نفر عبارت بودند از: عموزاده‌ٔقاضی، سیف قاضی ـ حاجی مصطفی داودی ـ مناف کریمی ـ کریم احمدین ـ و وهاب بلوریان این پنج نفررا درتبریز بنام نمایندگان کردستانی آزاد و ـ مستقل تحویل نگرفتند، بلکه تنها بنام نمایندگان بخشی ازآذربایجان، و شرکت کنندگان دراین نشست چه حقوقی داشتند برای آنان هم عین همین حقوق وجود داشت. آنها خیلی زود ـ دریافتند که درزیر تسلط قدرت نوین، آنان فقط می توانند یك "شورای شهر" داشته باشند آنهم بسیارکم قدرت ترازمجلس ملی آذربایجان وکاملاً تحت نفوذ ونظارت آن.

اگرچه اکراد احتمال این رامی دادند که همسایگان آذربایجانی آنها دست به چنین مانوری بزنند، اما بخاطراینکه ازفرامین

رفقای روسی سرپیچی نشده باشد ، هرزمان که گفته می شد باید نماینده به تبریز اعزام شود، مجددا " نماینده به آنجا می فرستادند.

پس از سه بار شرکت در نشست مجلس ملی آذربایجان در تبریز پنج نفر نماینده ی اکراد رو به مهاباد برگشتند تا مراتب رنجش و نارضائی خود را دراین باره اعلام نمایند.

امیرلشکر عبدالله خان طهماسبی

دربا کو با قروف قول قطعی داده وخود را متعهدوملزم به ایجاد خود مختاری کردستان کرده بودویك چنین مسئله‌ای را هم نمی شد برای مدت نامعلومی به تعویق انداخت.

تا آن لحظه قاضی دربرابر خواست مستشاران روسی، که نظر مساعد آنان برای آینده‌ی کردستان بسیارضروری بوده، خیلی احتیاط بخرج میداد ومرتب امروز وفردا می کرده، اما درروز هفدهم تسامبره، احساس بر احتیاط وآینده نگری غلبه کرد وگردهم‌آئی اعضاء حزب، مبدل به یك راه پیمائی درمقابل دادگستری، که آخرین نشان قدرت دولت در مهاباد بوده، گردید.

مردم درخواست می کردند که این اداره به آتش کشیده شود اما چون میانه روها براوضاع مسلط بودند این عمل انجام نشد اما تیراندازی هوائی فراوانی صورت گرفت ودربشت بام آن اداره پرچم کردستان به اهتزاز در آمد.

دراواخرماه تسامبره، قاضی اختیار به عبدالرحمن ذبیحی وعلی ریحانی داد تا به تبریز عزیمت ودرآنجا با کونسول بریتانیا گفتگوکنندوشرایطی بوجود بیاورند که درآینده مقامات بلند پایه‌ی بریتانیائی ودیگرقدرتهای بزرگ‌غربی، پیوندومناسبات رسمی با کردستان آزاد داشته باشند.

ازنقطه نظر نمایندگان، پاسخ کونسول بریتانیا مبهم وجای هیچگونه امیدواری نبود. قاضی خود به تبریز عزیمت نمود تا درآنجا با پیشه وری ودیگرمقامات مسئول روسی درمورداهداف وآرزوهای مردم کرد گفتگو کند.

زمانیکه به مهاباد برگشت، مدتی به بررسی افکارعمومی

مردم پرداخت ، نیزتا حدودی از حالت فرمانروائی خوددرجنبش ملی کاست ، وبطور مخفیانه خود را برای روز دوم بهمن (بیست ودوم ژانویه ۱۹٤٦)، آن روزی که درآن می بایست رسما " خود مختاری اکراد رااعلام نماید، آماده می کرد.

پس ازچند روزی قاضی درباره ٔ تصمیم خود با ستوان " نمازعلی اوف " ، وافسر سیاسی روس درمهاباد سرگرد" یرماکوف "گفتگو کرد.

تا روزهفدهم ژانویه موضوع درشهر پیچید، به میان ایلات و عشایر رسید، به دامنه ی کوه های سربقلك کشیده ودره های دلکش کردستان رفت که : " آماده باشید، یك گردهم آئی بزرگ وتاریخی درروزدوم بهمن در میدان " چوارچرا "ی مهاباد تشکیل خواهد شد" .

یك روز قبل ازدوم بهمن ، عده ای از اشخاص کارآمد کرد دربزرگترین مسجد شهر جمع شدندتا درباره ٔ خود مختاری کرد - ها ونیز برنامه وبروگرام روز بعد ، بحث وتبادل نظرکنند.

www.iran-archive.com

جمهوری شکل می گیرد

۲۲ ژانویه (۲ بهمن) سال ۱۹۴۶

هرچند روزقبل برف می باریده صبح روز بیست ودوم ژانویه هوا خوب وآفتابی بود وتوگوئی درآن روز طبیعت هم با مردم موافق بوده تاچاشتگاه جمعیت انبوهی در "چوارچرا" گردآمدند.

دوخیابان بزرگ واصلی شهر، سراسر با پرچم کردستان تزین شده بوده درمیان این انبوه جمعیت گروه بسیار منظم وکارآمدی درفاصله‌ی صد متری منزل قاضی محمد که مشرف بر رود مهاباد بوده ایستاده بودند. قاضی را تامیدان چوارچرا اسکورت کردند، ودرآنجا او روی جایگاهی (سکو) که در بخش شمالغربی میدان برپا کرده بودند، قرارگرفت.

درجلو گروهی پسربچه و دختربچه ومردان کرد با لباسهای زیبا ورنگارنگ ایستاده بودند، زنان نیز از پشت بامها و پشت پنجره های اطراف نظاره گربرنامه بودند، که این خود نشانگر این امربود که زنان از بیشتر مسائل دورند.

آن دسته‌ای که ظاهرا" زیاد جلب توجه نمی کردندولی در واقع موثرترین علل وانگیزه‌ی بوجودآمدن جنبش بودند، اعضاء کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان بودند، چند نفرمیانه سال و عده‌ای هم جوان، از خانواده های رده یکم مهاباد بودندولباسهای ازمدافتاده‌ی غربی به تن داشتند، وبرخی عمامه‌ی ویژه‌ی کردی را نیز بسر داشتند.

افراد برجسته و روسای ایل های مامش، مذگوره، گورك، و زرزا حضورداشتند، ساکنین مرزهای عراق که ملبس به لباس جنوبی بودند، نمایندگانی ازایل های هرکی، بیگزاده، و

بارزانی که لباسهای ویژه‌ی کردی تنشان کارهای دستی خود آنها بوده ایستاده بودند.

برخی با لباس‌های قرمز رنگ، برخی آبی و یا سفیدو حگال (سربیچ ویژهٔ اعراب) را به فورم عمامهٔ کردی روی‌سر و دوش انداخته بودند. آنهائی که کلاه های بلند نمدی داشته وعمامه‌را به دور قسمت پائینی آن بسته بودند، اکـــراد شکاك وجلالی بودندکه از شمال دورتر آمده بودند.

هیچ فرد روسی در میان جمعیت نبودجز "یرماکوف"(کـــه محل زیستش تبریزبود)درحالی که درداخل ماشین جیپی نشسته بـود ازدور جریان اوضاع را زیر نظر داشت.

قاضی بالای جایگاه (سکو) رفت وباصدای آرام وپر اطمینان خود چنین آغاز سخن کرد: "مردم کرد مردمی تنها هستنـــد سرزمینشان غصب وتقسیم شده است و از ابتدائی ترین حقوق که عبارت از حق تعین سرنوشت باشده بی بهره‌اند..." .

مردم کرد بیدار شده بودند، ودوست مقتدری هم داشتنـــد جمهوری کردستان دریك چنین موقعیتی تحقق پیدا کرد.

درمیان فریاد شادی و هلهله‌ی حاضران، قاضی بسیارازاعضاء کمیته‌ی مرکزی حزب سپاسگزاری کرد ونیز تشکرات ویژه وقلبی خود را تقدیم ملت قهرمان کرد که رهبری را بدست اوداده بوده نمود.

سپس عبای بلند وازمد افتاده‌ی خود را درآورد وبا احتـرام آن را تاکرد ودرکنارنهاده عمامهٔ سفید که نشان رهبری مذهبـی بوده همچنان روی‌سرش بوده بجای عبا یکدست لباس نظامـــی (اونیفورم) روسی که در تبریز دوخته شده بوده به‌تن کرد.

اگرچه لازم بود با این لباس حتما " کلاه نظامی بسر بگذارد از جانب بعضی از دوستانش (بویژه جناب ملا عبدالله مدرسی - مترجم) مجاب گردید که بخاطر زعامت و رهبری مذهبی همچنان با لباس نظامی ، عمامه ی سفید را برسر داشته باشد، و او هم پذیرفت .

قاضی آن لباس را تنها آنروز بوشیده و بعدا " همین لباس بعنوان لباس نظامی منطقه پذیرفته شد و بیشتر سران و مسئولان آنرا می بوشیدند. گفتار قاضی بیش از پانزده دقیقه طول نکشید، اما در همین فاصله در لابلای گفته هایش از همه گونه کمکهای مادی و معنوی اتحاد شوروی سپاسگزاری کرده نهز به برادران آذربایجانی بخاطر کسب حقوق خود شان تبریک و تهنیت گفت و اضافه نمود که از آن پس برادر آذربایجانی و کرد باید بیشتر مواظب همدیگر باشند. همینکه قاضی از بالای جایگاه پائین آمد، بعنوان شادمانی سیصد نفر تفنگچی شروع به تیراندازی هوائی کردند و هر نفر پنج تیر شلیک نمود. جدا از آن شادمانی اصلا" هیچ نوع شادی یا عروسی و یا انتخاب شدنی ، بدون شلیک و تیراندازی هوائی صورت نمی گرفت .

هیچ کس راضی نبود که این شادمانی بهم بخورده بویژه که قاضی پیوند برادری کرد و آذربایجانی را اعلام نمود فضا و حالت جمعیت صد برابر بر شادی تر گردید. اما ناگاه مسئله ای پیش آمد که تا اندازه ای این شادی و خوشی به تیرگی گرائید.

قاضی که در بالای جایگاه بود عده ی زیادی از روشای عشایر و بزرگان شهر دورش را گرفته بودند و به او و به مردم شادباش می- گفتند، وقتی نوبت به " زیروبیگ " رسیده در بالای سکو قرار

گرفت وطی سخنانـــی شدیدا " به شیخ عبدالله افندی گیلانی حمله کردوگفت او درجنبش ملی اکراد هیچ نقش موثرومثبتی نداشته ، و اورا جاسوس انگلیسی ها قلمداد کرد.

با این گفته های ناخوش آیند زیروبیگ ، جـوّ حاکم برآنجا متشنج گردید وازهرسو اظهارنارضائی بلند شده، پسر چوان شیخ ، " سید عبدالعزیز" که درمیان جمعیت بوده، وکارخود را درارتش عراق رهاکرده وآمده بود که به نهضت ملی کرد بپیوندد، به بالای جایگاه رفت تااز پدرش دفاع کند.

پس ازاو بلا فاصله قاضی محمد به جانبداری از شیخ عبداله سخن گفت واتهامات زیرو بیگ را واهی وبی اساس خواند، و باآن تاثیرات ویژه ای کـــه در گفته های او بود، جمعیت را باردیگر آرام کرد.

دسته ای ازاکراد براین عقیده بودند که " نمازعلی اوف " ـ زیرو بیگ را تحریك و وادار به انجام اینکار کرده است ، چون همه می دانستند که این شخص بسیار به شیخ بد بین است وشیخ رامتهم می کند به اینکه ازبریتانیا پول می گیـــرد وباآنان همکاری می نماید .

آنروز شادی ازدرودیوار شهر می بارید وصدای دهل وسرنا ـ لحظه ای قطع نمی شدو درتمام شهر رقص کردی به چشم می خورد. آنگاه که صداها آرام گرفتند و شهر درسکوت فرو رفت ،ایجاد کنندگان جمهوری مطمئن شدند که شاهد پیروزی را درآغوش گرفته موفق شده اند، وپیروزی وموفقیت آنان باپشتیبانی وکمـــك اتحاد شوروی می تواند ادامه داشته باشد.(برای روشن شدن بیشتر گفتگوئی باجناب قادرمدرسی درملحقات آورده ام ـ مترجم ).

دو روز پس از اعلام جمهوری ، یکی از ترورهای سیاسی آن - روزگار در مهاباد بوقوع پیوست .

زمانی که درماه شهریور قدرت از جنبش خود مختاری طلب تبریز سلب گردید، حزب کمونیست رهبری چندان چشمگیری نداشت وتنها توانست که ترس و خوفی در منطقه ایجاد کند. پلیس مخفی وجاسوسان درهمه جا درکمین بودند که نیروهای ارتجاعی نتوانند درکارچپگرایان دخالتی داشته باشند.

مهاجرین آذربایجان شوروی ازحزب توده ، که اخیرا " بهفرقهٔ دمکرات آذربایجان تغیرنام داده بود، پشتیبانی می کردند. تاآن وقت اکثر زمینداران وثروتمندان تبریزی به تهران گریخته بودند.

درشهرمهاباد اگرچه انقلابی اجتماعی صورت نگرفته بود، جنب وجوشی برای تقسیم زمین درکار نبود، ازتعلیمات مارکسیستی خبری نبود، پلیس مخفی وجود نداشت ، با اینهمه جذبهٔ خاصی بجانب روسها وجود داشت واین حالت را بیشتر نفوذ رهبران منطقه ایجاد کرده بود تنها بخاطراینکه به روسها نشان بدهند که تاچه حدی گوش بفرمان هستند. باروسها همکاری وجود داشت ، درنوشتجات ازمنابع روسی بهره می گرفتند - تعریف وستایش ازبزرگان روسی همه جا وجودداشت ، نام وآوازهٔ ارتش مقتدرسرخ همهٔ گوشها را پرکرده بود، تصاویر استالین مرتب چاپ وتکثیرمی شدودربیشترمنازل وادارات وجود داشت .

در روز بیست وچهارم ژانویه سروان نمازعلی اوف به قاضی - محمد اطلاع دادکه یکی ازاکراد بنام " غفورمحمودیان" که

نمایندگی فروش رادیوهای ساخت شوروی و مجارستان را در اورمیه وتبریز، ونمایندگی فروش قندوشکردولتی ایران درمهاباد را برعهده داشت، تبدیل به یك مأمور دوجانبه هم برای روسها وهم برای ایران شده است، وپیشنها دنمودکه چنین فرد خطرناکی بایدازمیان برود. قاضی تنها به بازداشت کردن او رضایت داد وگفت که غفورمحمودیان را دستگیرنموده وبه شهربانی ببرند ودرآنجا ازاو بازجوئی بعمل آورند.

سه نفرمأموربلیس اورا دستگیرنمودندودرراه بردن بهشهربانی درکوچه یهودیان (کووچه ی جوولهکان) مهاباد اورا کشتند.

این عمل یك رویداد استثنائی بوده، وبگفته ی اکثر دست اندرکاران آن زمان درتمام مدت عمرجمهوری این تنها تروری بود که روی داد. پس ازاینکار روسها تاحدی جلو جاه طلبی برخی ازمسئولین کرد را می گرفتندونمی گذاشتند که مطابق دلخواه خود عمل کنند.

روسها برای اینکه بتوانند براوضاع تسلط کافی وکامل داشته باشند(هم درآذربایجان وهم درکردستان) دستهای ازافراد زبده ی نظامی وغیرنظامی خودرا فرستادند تادرتمام امورنظارت وشرکت داشته باشند.

البته باید خاطرنشان نمود که دراولین سفر نمایندگان کرد درسال ۱۹۴۱ به باکو، دراغلب نشستها درآنجا افسران ونظامیان روسی نیز حضورمی یافتند. درمیان آنان بایداز ژنرال "سلیم آتاکچیوف" نام بردکه مشارالیه درتمام مدت تسلط روسها درمنطقه بالاترین موقعیت سیاسی را درآذربایجان داشت. یکی از افراد زرنگ سرهنگ "اصلانوف" بود که خوداز اکراد

روسی بود و با کرد های ایران در ارتباط بود. یکی دیگر "مصطفا یوف" بود که با کونسولگری اورمیه رابطه داشت و درنشستهای اولین هیئت نمایندگی اکراد درباکو حضورداشت. دوافسراخیر مدت زیادی راازسال ۱۹۴۵ درمنطقه نماندند و همینکه نقشه های اتحاد شوروی درمورد مسئلهٔ کردستان و آذربایجان می رفت حالت فعالی بیابد، منطقه را ترك گفتند. درسال ۱۹۴۵ ژنرال آتاکچیوف درتبریز بالاترین مقام را داشت وتاماه مه سال ۱۹۴۶ که ارتش روس آذربایجان را تخلیه کرد درهمان مقام باقی ماند. آتاکچیوف خود اهل باکوی آذربایجان بودونیزدیك به پنجاه سال سن داشت واغلب لباس غیرنظامی می پوشید. دوستان کردش اورا مردی زرنگ وهفت خط می دانستند بیشتر روزها قبل ازظهربا ماشین به مهاباد می آمد وهمان روز مجددا" به تبریز بازمی گشت. هرگاه اکراد با مشکلی مواجه می شدند ولازم میدیدند که روسها را متوجه آن امرنمایند به تبریزمی رفتند وبااو یا دیگرمقامات پائینتر روسی مسئله را درمیان می گذاشتند.

دکتر میانه سالی دربیمارستان روسها واقع درخیابان پهلوی نزدیك باغ گلستان بود که "صمدوف" نامداشت وزن بسیار زیبا وجوانش هم چشم پزشك بود. دومین دکتر نامش "قلی اوف" بود که باصمدوف همکاری نزدیك داشت واگرگاهی برای اوکاری یا گرفتاری پیش می آمد بجایش کارمی کرد. برای دکترصمدوف کارساده ای بود که شخصا" به سوال هرسوال کننده ای پاسخ دهد، ونیزبرای انجام هرکاری که به اومراجعه می کردند فورا" انجام می داد اموری هم که خارج ازحدود اختیارات

او بود به اطلاع آتاکچیوف می رسانیدکه اوهم مسئله را به باکو یا مسکو گزارش می کرده این شخص تاآخرین روزهای عمرحکومت آذربایجان همچنان دربیمارستان مشغول کار بوده.
مسئول نمایندگی روابط سیاسی شوروی با اکراد درارومیه شخصی بود بنام "هاشموف" که ازترکهای آذربایجان شوروی ومیانه سال بودومرتبا" باکونسول روس رابطه داشت.
قبل ازاعلام حکومت خود مختاردرآذربایجان به آنجا آمد و تا متلاشی شدن جمهوری درارومیه اقامت داشت. کارش طوری بود که زیاد به مهاباد می آمد و درخلال این رفت وآمدها باقاضی محمد و دیگرمسئولان کرد ملاقاتهائی می کرد.
آنگونه که می گویندهاشموف مردی بلند قامت و تنومند وبسیار زود آشنا بوده، سرگذشت شخصیتهای گذشته اکراد رانیکو می دانسته ودرمورد قبایل وعشایرکرد اطلاعات فراوانی داشته است. گمان می رود که تاسال ۱۹٤٦ آن کسی که قسمت عمده ی سیاست شوروی درقبال مسئله کرد رامیدانسته ودراختیارداشته وعمل می کرده و گرداننده بیشتربرنامه ها بوده، همین هاشموف بوده است.
آن کسی که درمهاباد تاءثیرفراوانی برجای نهاده سروان "صلاح الدین کاظموف" بود که در میان مردم شهر به "کاکاغا" شهرت داشته است. درسال ۱۹٤٦ اورابنام یك نفر راهنمای نظامی به مهاباد فرستادند وبنام افسری فعال وپر انرژی درمیان مردم شناخته گردیده، اهل آذربایجان شوروی بود ودرسایه دانستن زبان ترکی با اکثرمردم شهرگفتگومی کرد.
آخرین افسری که درماه فوریه جهت اقامت دائمی به مهاباد

فرستاده شده وتا پایان عمرجمهوری درآنجا ماندوپس ازسقوط حکومت به کونسولگری روس در اورمیه ملحق گردیده، اسدوف بود که پنجاه سال سن داشت وبنام نماینده تجارتی فرستاده شده بود. برای امور تجارتی مدتی پیش از او - "حاجی اوف" و پس ازاو "بابایوف" آمده بودند.

اوقات او بسیارکم با امورتجاری سپری می شدو ماموریت اصلی او همکاری سیاسی با "کاکاغا" بود.

نمایندگی سیاسی روزدرمنطقه میاندوآب ازاول به "نمازعلی اوف" واگذارشده بود. اوازترکهای آذربایجان شوروی بودکه سی وپنج سال سن داشت، کم صحبت می کرد، به اندازه‌ی هیچ یك از سایرافراد روسی مشهورنبود ونیزبه اندازه‌ی هیچیك ازدیگران دردل مردم خودراجانکرده بود. محل زیستش شهر میاندوآب بودامابعلت اینکه فاصله میاندوآب تا مهاباد باماشین جیپ یکساعت راه بود، اکثراوقاتش را درمهاباد می گذرانید.

درتبریز غیرازدکترهای بیمارستان شوروی و ژنرال آتاکچیوف سرگرد "یرماکوف" نامی نیزماموریت داشت که اسم رمزی او تلفن شماره یازده (۱۱) بود. سرگرد یرماکوف ازماه مه سال ۱۹٤٦ که روسها کاملا "براوضاع تسلط یافتند، ازایران خارج شد. سه افسردیگرروسی که آنهاهم درماه مه ازایران خارج شدند - عبارت بودنداز: سرگرد "جعفراوف" که کارشناس در میسان کردهای شکاك و شمالی ایران بود، سروان "صمدوف" که درنقده می زیست، وسروان "فتح الله اوف" که محل زندگی او هم "اشنویه" بود.

پس از گردهم آئی روز ۲۲ ژانویه ، مقامات مسئول حزبی با ـ
د شواری بزرگی روبروگردیدندکه آنهم ایجاد ارگانها و اداره ـ
های لازم برای راه بردن مناطق آزاد شده بود.
پس از جنگ جهانی اول ، شیخ محمود سلیمانیه در عراق نیز
برای ایجاد زیربنائی استوار برای حکومت کردها با چنین
مشکلی دست به گریبان شده ، اما از خود راضی بودن وجاه طلبی
او قبل از اینکه هیچ کاری کرده باشد ، موجبات سقوط او را
فراهم آورد.
نظر مسئولان حزب این بود که نخست امنیت در منطقه بوجود
آورند ، آنگاه مردم را مطمئن سازند که ترقی آنها وتوسعهٔ
منطقه بدور از تأثیرات مستقیم روسها خواهد بود. بخاطر
همین امر قاضی گروه هائی مأمور مخفی به تمام گوشه وکنار
و زوایای کردستان فرستاد ، به میان جلالی ها که درحدود
مرزهای شوروی بودند ، به میان ایلات پراکندهٔ اورامان و
جوانرود درشمال غربی کرمانشاه ودر جوار مرزهای عراق .
دربخشهای پائین خط سقز ـ سردشت بعلت وجود نیروهای ارتش
ایران ، کوشش برای واردکردن مردم بداخل حزب مشکل ومحدود
بود. جدا از جنبش ملی جمعیت ژ.کاف که بعدا " مبدل به حزب
دمکرات کردستان گردید ، درناحیهٔ سقز ـ بانه حرکت نادرست
محمد رشید خان وجود داشت که این جنبش پس از متلاشی شدن
قوای ایران درسال ۱۹۴۱ بوجود آمده بود وبرای نهضت خود ـ
مختاری طلب کردها زیان فراوانی داشت . جنبش محمد رشیدخان
نمونه ای از جنبش فئودالی بود که در اثر خلأ ناشی از عدم قدرت

دولت در منطقه بوجود آمده بوده وبالاخره نه توانست امنیتی در منطقه ایجاد کند ونه حکومتی صحیحی بوجود آوردوآخرالامر سقوط کرده

درسال ۱۹۴۴ محمد رشید خان از محل خود بداخل خاک عـــراق رانده شد ولی درسال ۱۹۴۵ مجددا" همراه با دویست سوار مسلح برگشت ودرمکانی که فاصله اش با نیروهای دولتی دقیقا "محاسبه شده بود ، مستقر گردید.

درتابستان سال ۱۹۴۵ محمد رشید خان نیروهای خود را به شهر مهاباد برد وپس ازمدتی رو بجانب جنوب و بالاخره سردشـــت حرکت کرده کوتاه سخن : پس ازاعلام جمهوری دوباره به مرکز جدید(مهاباد) برگشت تا با مسئولین گفتگو نمایدوبداند کـــه پست و مقام او در حکومت نوین چه خواهد بود؟ سپس درحالی که اطمینان خاطر داشت که پست او فراموش نخواهدشده ، باز رو به جنوب از مهاباد خارج شد. محمد رشید خان همچون اکثراکراد عراقی ، درنظر روسها مشکوک بودوچنین تصورمی شدکه اقدامات او به تحریک انگلیس باشد، وگفته می شد که بایدازوجوداین ـ ها در رژیم جدید بطور بسیار محدودی استفاده شود .

رهبری قاضی محمد در روز ۲۲ ژانویه ازجانب مردم بر سمیت شناخته شدوازاوخواستند که بنام رئیس جمهورانجام وظیفـــه نمایدو اقدامات لازم برای تشکیل کابینه راانجام دهد.

دریکی از روزهای ماه فوریه قاضی ده نفرازاعضاء کمیتـــه ی مرکزی حزب را دعوت کرد تا درمحل ساختمان تجارتی" سوویت ـــ کرد " حضور بهمرسانندودرآنجا ازآنان درخواست نمودکـــــه نظرات خود را درمورد تشکیل کابینه ابراز دارند وتا "کیـــد

کرد که خود اعضاء کمیته مرکزی می توانند کاندیدا شوند.
پس از بحث وتبادل نظر لیستی از جانب قاضی محمدتنظیم و
آماده گردید. پس از شش روزیعنی در ۱۱ فوریه این لیست
بدون هیچ گونه تغیری در روزنامه‌ی "کردستان" به چاپ
رسید. وزراء همراه با قاضی محمد که ریاست‌جمهوری را بر
عهده داشت، در اداره مراسم تحلیف بجای آوردند.
پس از ریاست‌جمهوری، نخست‌وزیر(صدر هیئت‌رئیسه) حاجی
بابا شیخ، اهل بوکان بود. مشارالیه سیاستمداری شصت وپنج
ساله وازخانواده‌ء سادات زمبیل اطراف بوکان بوده، مردی
نحیف و لاغراندام، عینك ور یش‌سفیدش قیافه‌ی بسیار
دانشمندانه‌ای به او داده بود، البته تحصیلات رسمی هم داشت.
درروزگار گذشته یکی از دوستان وفادار وقابل اعتماد رضاشاه
بود ودرنزد او نفوذی فراوان داشت. پس از تبعید رضاخان
به جانب محمد رشید خان که آن زمان حاکم برسقز وبانه
بود روکرد. پس ازآن به سوی جمهوری مهاباد آمد. حاجی بابا
شیخ رفتاربسیارخوبی بامردم داشت، امایکی از اعضاء فعال
جمعیت ژ.کاف نبود. دراواخر سال ۱۹۴۵ برای ارضاء حس‌جاه ـ
طلبی خود به جنبش ملی حزب دمکرات کردستان پیوست.
مشارالیه تزدیکی خاصی با قاضی محمد نداشت وچنین استنباط
می شدکه برای خنثی کردن اعمال وکردارخانواده‌ی ایلخانی ـ
زاده های بوکان، که همسایه‌اش بودند، به مقام صدارت‌عظما
رسیده است. بااین مقام والائی که حاجی بابا شیخ داشت
هرگزمرد قدرتمندی در حکومت نبود. ( درمورد گذشته‌ی حاجی
بابا شیخ ـ خلاصه‌ای از زندگی او ـ دوستی او بارضاخان ـ میزان

تحصیلات و... گفتگوئی با فرزند محترم ایشان جناب سید عبدالقادر سیادت انجام داده‌ام که دربخش ملحقات کتاب آورده شده است ـ مترجم) .

کمیته‌ی مرکزی برای پست وزارت جنگ، عموزاده‌ٔ قاضی محمد حسین سیف قاضی را که مردی بسیار چاق وقوی هیکل بود انتخاب نمود. او بیشتر درمیاندوآب بسرمی برد، ضمناً معاون رئیس جمهوررا نیزبرعهده داشت.

برای وزیری فرهنگ و یاری دهندهٔ ویژه، قاضی خود مناف کریمی را انتخاب نمود، شخصی مهابادی واعضاء قدیمی جمعیت ژ.کاف، نیز عضو کمیتهٔ مرکزی. مناف کریمی اگرچه جوانی بیست وپنج ساله بود، درمهاباد شناخته شده و محترم، واز نقطه نظر وضع مالی جزو خانواده های رده دوم بود.

ازسوی قاضی محمد، محمدامین معینی به سمت وزیرداخله (وزیر کشور) منصوب گردید. نامبرده گاراژ داشت ونزدیکی بسیاری با تجار روسی مستقردر تبریز داشت وزمانی که روسها ازنظر سیاسی تثبیت شدند، محمدامین معینی یکی از معتمدترین یارانشان بود.

پست وزارت بهداری از سوی قاضی محمد به "سیدمحمد ایوبیان مرکزی" داده شده، جوانی سی ساله ازنقطه نظرمالی ازخانواده های رده دوم، تحصیلات رسمی اش زیاد نبود ولی شخصی بسود خود ساخته. داروخانه‌ی راکه متعلق به پدرش بود اداره میکرد، هنوزیکسال تمام ازعمر جمعیت ژ.کاف نگذشته بودکه بعضویت آن درآمد.

عبدالرحمن ایلخانی زاده فرزند حاجی بایزید آقا، وزیرامور

خارجه شده، وعموزاده‌ٔ او اسماعیل آقا ایلخانی زاده وزیر راه . انتخاب و وارد کابینه نمودن این دونماینـــده‌ٔ با نفوذ بوکانی " از ایل دهبکری " که رقیب قاضی بود نـد از نقطه نظر سیاسی ضـــرورت داشت . طایفه‌ٔ ایلخانیزاده ازبودن دونفرشان در کابینه بسیارخرسندو مسرور بود نـد ومی خواستند تحت نظر ملا مصطفی که آن زمان همراه باعده‌ای بارزانی دربوکان بوده، باشند. عبدالرحمن آقا تحصیـــلات منهبی خوبی داشت ویکی از اعضاء جمعیت ژ.کاف بوده، امـا اسماعیل آقا تحصیلات رسمی چندانی نداشت وتاسال ۱۹٤٤ هم عضویت در جمعیت ژ.کاف را نپذیرفته بود . ایلخانیزاده‌ها هریك حدود سی وپنج سال سن داشتند.

" احمد الهی " مردی چهل ساله ، ازخانواده های رده دوم واهل بازار وکسب وکاره، بعنوان وزیر اقتصاد انتخاب شد . بسیارثروتمند نبوده، اما تحصیل کرده بودو بسیار خوب می - دانست که مناطق مختلف کردستان از نظر تجارت برای چـــه نوع کارهائی مناسب هستند . ازاعضاء قدیمی جمعیـــت ژ.کاف بودونیز درمنزل همین شخص بود که قاضی برای عضویت در جمعیت مراسم تحلیف بجای آورد .

" خلیل خسروی " فردی از یکی از خانواده های قدیمی مهاباد وازنظروضع مالی در رده‌ٔ دوم ، که چهارماه پس ازبوجودآمدن جمعیت ژ.کاف بعضویت آن درآمده بوده، بعنوان وزیر کـــار منصوب شد.

" کریم احمدین " مردی چهل ساله ، ازخانواده‌ای نیك ، بـه عنوان وزیر پست تلگراف وتلفن منصوب شده، نفوذ چندانـــی

نداشت ، وباهمسر قاضی محمد قوم وخویش بود .
" حاجی مصطفی داودی " مردی پنجاه وپنج ساله ازخانواده ای بسیارمحترم وپر جمعیت ، بعنوان وزیر تجارت منصوب شد .
درسال ۱۹۴۲ درباغ او بود که نطفهٔ جمعیت ژ.کاف بسته شده اما خود او یکسال پس ازآن تاریخ بعضویت گروه درآمده.
باسوادترین ونامدارترین روحانی مهاباد " ملا حسین مجدی" بعنوان وزیر دادگستری انتخاب شده. هرچند نامبرده مدت کوتاهی بعضویت در حزب درآمده، اما اعتبار وارزش مذهبی وقضائی او به خوبی نشان می داد که جزاو کسی شایستگی وزارت دادگستری را ندارد .
" محمود ولی زاده" جوانترین عضو کابینه درحدود بیست و سه سال سن داشت ودر کرج نزدیکی تهران ، مدرسهٔ عالی کشاورزی را به پایان برده بود وبخوبی پیدا بود که برای پست وزارت کشاورزی کسی بخوبی او نمود . نامبرده ازخانواده های رده یکم بود وازسال ۱۹۴۳ بعضویت درجمعیت ژ.کاف درآمده بود.
بدین سال قدرت حکومت در مهاباد دردست خانواده های مرفه و یا تحت نفوذ آنان بوده. برخورد این دسته با مسائل سیاسی واقتصادی محافظه کارانه وقدیمانه بودوازآنان جزاین هیچ انتظاردیگری نمی رفت ، اما ازنقطه نظراجتماعی وفرهنگی مترقی بودند. اگر منصفانه قضاوت کنیم باید بگوئیم : کابینه جنبش ملی کرد را بخوبی زیرنظرداشت ورهبری می کرد شهرمهاباد را بسیارخوب راه می برده، اما منطقهٔ مهم اورمیه ، ودرجنوب سقز وسردشت دراختیارآنان نبوده. نیز

ازکردستان بزرگتر و خارج ازمرزها هیچ نماینده‌ای درکابینه وجود نداشت. کابینه نتوانست که افراد زبده عشایر و ایلات را بدرون خود جذب کند، البته اینهم تنها بدین علت نبود که فقط یکدسته مهابادی می خواهند همه‌ی کارها دردست‌شان باشد وخود را برهمه تحمیل کنند.

درنظرگرفته بودند که مجلس بزرگی بوجود بیاورند که اعضاء آن همگی باانتخاب مردم بدانجا راه یابندوبی گمان رؤسای عشایر درآن مجلس حضور می داشتندومی توانستند خود، منطقه‌ء خود را راه برند، بدون اینکه نیازباشد همه درپایتخت گردهم آیند.

نه قاضی محمد، ونه اعضاء کابینه، هیچگونه تصمیم مهمی را بدون مشاورت ورایزنی بارهبران بزرگ ومهمی چون: امرخان شکاک ـ رشید بیگ هرکی ـ یا ملا مصطفی بارزانی نمی گرفتند. بدین سان شخصیت ونفوذ معنوی قاضی همه چیزرا تحت‌شعاع قرارداد وبرنیروی اجرائی نیز اثرفراوان گذاشت وتحت‌هیچ عنوانی اجازه نداد که اختلاف درمیان ایلات که این امر درمیان عشایر بسیاردیده می شده بوجود آید البته درهیچ مقطع ومرحله‌ای نباید پشتیبانی اتحاد شوروی راازیاد برد.

واقعیت این بود که هرنوع نیکی ودرستی، درسایه‌ء عدالت‌خواهی رهبربوده، بویژه که قاضی ازخوی واخلاق عالی بهره داشت وبهیچ عنوان از نفوذ خود در جهت فرمانروائی درمیان ایلات و عشایر استفاده‌نکرد.

مدت کوتاهی پس از یورش شوروی وبریتانیا درماه اوت سال ۱۹۴۱ به ایران ، واستعفای رضاشاه درماه سپتامبر، سفیر بریتانیا درتبریز "سر ریدرز بولارد" طرحی را بمرحله اجراء درآوردکه ازجانب بریتانیا تعیین شده بودوا تحاد شوروی نیز از آن جانبداری وپشتیبانی می کرد.برنامه طرح این بود که شخص فوق الذکردرمورد عقدقراردادی قانونی دربین ایران و این دو قدرت مهاجم ، باحکومت ایران گفتگو نماید.پس از مختصرتغیراتی طرح آماده گردیدتا ایرانیان ازآن پشتیبانی نماینده بالاخره روز ۲۹ ماه ژانویه سال ۱۹۴۲ این پیمان به امضاء رسید ومجلس به آن رای داد.

ازمطالبی که درپیمان نامه به آن اشاره شده بوده یکی این بودکه اقرارکرده بودند حضورنیروهای متحد خارجی درایران به معنای تسلط واشغال نظامی کشور نیست ، همچنین این نیروها به هیچ عنوان درامور اداری ، اقتصادی ، امنیتی، قانونی و... کشورایران مداخله نخواهندکرد. البته رفتارآشکار شوروی درزمان جنگ درآذربایجان وکردستان ، اگرچه بنام توسعه طلبی وجاه طلبی نبوده بخشی ازاین پیمان را نقض کرد. این دخالت وتعرض ایران را ناچارنمودکه دربهارسال ۱۹۴۶ به شورای امنیت شکایت برده ونیزاینکه گفته می شدتا دوم مارس ۱۹۴۶ تمام قوای نظامی خارجی خاک ایران را تخلیه خواهندکرد خود دلگرمی بزرگی بوده. هنگامیکه تاموعد مقررنیروهای روسی ازجایشان تکان نخوردندوهمچنان ماندند، حکومت بریتانیا در چهارم ماه مارس رسما" به روسیه اعتراض نموده وپس از

دوروز آمریکا نیز عین این اقدام را انجام داد. پس از مدتی که این اخبار به پایتخت‌های غربی می رسید، قوای نظامی روس در آذربایجان بوسیله‌ٔ چند ستون زرهی تقویت می شد. نیروهای کمکی از مسیر اطراف تهران، مرزهای ترکیه و عراق می آمدند. در روز نهم ماه مارس بیانیه‌ای در مسکو انتشار یافت که در آن آمده بود: از اینکه مرکز مبارزه بر علیه توسعه طلبی روس‌ها از لندن به واشنگتن تغییر مکان پیدا کرده، آمریکا بسیار خوشحال است. تغییر حالت شدید آمریکا در نیویورک نیز، که قرار بود شورای امنیت در آنجا نشست داشته باشد و در آن جلسه سفیر ایران «حسین علاء» از سیاست دولت متبوع خود پشتیبانی نماید، مشاهده می شد.

در این هنگام که حوادث و رویدادها بسوی بحران می رفت، ناگاه «آندره گرومیکو» نماینده‌ٔ اتحاد شوروی در شورای امنیت، از سوی اتحاد شوروی اعلام کرد که از بیست و ششم ماه مارس در فاصله‌ٔ پنج یا شش هفته قوای روسی ایران را تخلیه خواهند کرد البته مشروط بر اینکه حادثه‌ٔ غیرمنتظره‌ای رخ ندهد.

در چهارم ماه آوریل نخست وزیر ایران «قوام السلطنه» با سفیر شوروی در تهران «آی. جی. ساد چیکوف» موافقت نامه ای ـ امضاء کردند که در آن قبول شده بود که شوروی تا ششم ماه مه نیروهای خود را از ایران خارج سازد، نیز طرح استقرار و ایجاد شرکت نفت «ایرانو ـ سوویت» برای تصویب تقدیم مجلس پانزدهم شود و مجلس نیز از ۲۴ مارس تا هفت ماه مهلت برای انجام اینکار داشت. مسئله‌ٔ آذربایجان هم بعنوان

یك مسئلهٔ داخلی ایران مطرح گردیدو گفته شدکه راه حل آن هم این است که بین مردم منطقه و حکومت مرکزی یك موافقتنامه به امضاء برسد.

درمیان اکراد هیچ کس فکراین را نمی کرد که درست برعکس تصمیم یك سال پیش، اتحاد شوروی تمام منطقه وسرنوشت مردم آنرا دربرابر نفت به دولت ایران بفروشد، تنها دسته‌ی کمی ازترکها متوجه مسئله بودند.

طرح نفت شوروی مسئلهٔ نوینی نبود وباطرح پائیز سال ۱۹٤٤ فرق چندانی نداشت. درسال ۱۹٤٤ شوروی ادعای حاکمیت بربخشی از شمال ایران را داشت، وهنگامی که ایران آن را نمی پذیرفت ومنطقهٔ خود را مطالبه می نموده شوروی درازاء آن امتیازات خاصی میخواست!

دولت ایران برای چاره اندیشی به کابینه متوسل شده وازآن خواست که تا پایان جنگ به هیچ گونه درخواست امتیاز نفت اهمیت وپاسخی ندهد، اما ازجانب دایرهٔ تبلیغات شوروی به حدی مورد حمله قرارگرفتندکه نخست وزیرمجبوربه استعفا گردید. ازترس هجوم نظامی روسها، مجلس باعجله قانونی به تصویب رسانیدکه درآن هرنوع مذاکره دربارهٔ اعطاامتیاز نفت به یك دولت خارجی ممنوع اعلام شده بود.

بدین سان درسال ۱۹٤۵ راه دادن امتیاز نفت بسته شد ناچار شوروی متوسل به جنبش جدائی خواهان آذربایجان وکردستان گردید، اما باز درسال ۱۹٤٦ به سوی اخذ امتیاز برگشت. از نقطه نظر شوروی‌ها هدف اصلی دست یافتن به خلیج فارس بوده وبنا

برنظرات و اعتقادات خود شان ، هر راهی آسان تر ومیسان برتر بوده، آن راه را انتخاب می کردند.

درموافقتنامه‌ی امضاء شده میان " قوام السلطنه" و " ساد - چیکوف" اشاره به مسئله‌ٔ نفت‌شده بودکه اینهم ظاهرا" مغایرقانونی بودکه به تصویب رسیده بود، اما قوام آشکارا کاری کردکه بجای تحقق یافتن قولهای مبهم ، آن عللی که باعث ادامه‌ٔ استقرارقوای روس درنقاط حیاتی ایران بود ازمیان بروند.

طبق قراری که در خاتمه مذاکرات نخست‌وزیران ایران و شوروی در مسکو نهاده شد تا این مذاکرات درتهران دنبال‌شود ساعت ۳ ونیم بعداز نیمه شب پنج‌شنبه ۱۵ فروردین ۱۳۲٤ در کاخ وزارت امورخارجه مذاکرات بین ایران و شوروی با امضاء قراردادی بین قوام نخست‌وزیر وساد‌چیکف سفیر جدید شوروی در ایران بشرح زیر منتهی گردید :

۱ ـ قسمتهای ارتش سرخ از تاریخ ۲٤ مارس ۱۹٤٦ مطابق یک شنبه ٤ فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یکماه و نیم تمام خاك ایران را تخلیه مینمایند .

۲ ـ قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲٤ مارس تا انقضای مدت ۷ ماه برای تصویب مجلس‌پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

۳ ـ راجع به آذربایجان‌چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات برطبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت باهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد

تا ماه مارس سال ۱۹۴۶ فقط مسئله آذربایجان بود که در واشنگتن، لندن، نیویورک و مسکو بعنوان یک مسئله مهم مورد بحث و تبادل نظر بود و بسیاری به دشواری به فکر ها خطور می کرد که ناگاه منطقه کوچکی چون کردستان، ادعای ناحیه شمالغربی ایران را بنماید، اما در مهاباد رویداد ها بسیار بالاتر و بیشتر از آن حدیکه روسها می پنداشتند جلو می رفت.

مدت کوتاهی پس از تشکیل کابینه، دو تن از اعضاء بلندپایه حزب بنامهای: "محمد امین شرفی" و "خلیل خسروی" هم برای کارهای شخصی و هم کارهای حزبی به تبریز رفتند.

در بیمارستان روسها دکتر صمدوف با حالت بسیار درهم و خشمناکی به آنها گفت: چرا شما ها بدون اجازه و رضایت اتحاد شوروی در شهر مهاباد حکومت خود مختار ایجاد و اعلام کرده اید؟

آنان پاسخ دادند، اما روسها از پاسخ آنان راضی نبودند، گفتند که قاضی محمد باید به تبریز بیاید و با پیشه وری دیدار و گفتگو نماید. در تبریز جعفر پیشه وری رئیس حکومت آذربایجان به هتل قدیمی "گراند هتل" آمد تا با رئیس جمهوری کردستان بحث و گفتگو کند. پاسخ ها و دفاعیات قاضی ساده بوده، نمایندگان سیاسی روسها در تبریز "یرماکوف" از چگونگی احساسات مردم پیش از ۲۲ ژانویه مطلع بود، وهم در داخل ماشین جیپ خود ش در "چوارچرا"ی مهاباد شاهد انجام گرفتن مراسم وجشن بود.

(در اینجا توضیحی مختصری را لازم می دانم پیش از اینکه به بخش ملحقات برسیم، بیان نمایم. روزی که به خدمت جناب

ملا قا درمدرسی رفته بودم ودرمورد این مسائل ازایشـــان ـ سوالاتی می کردم ، به این بحث که رسیدیم ایشان چنیـــــن گفتند : روز ۲۲ ژانویه همینکه مراسم آغاز گردیده یرماکوف همراه با دوتن دیگر روسی ازماشین جیپ شان خارج شده و بـــه جانب کنار رودخانه مهاباد که درآن روزگار پل روی آن احداث نشده بوده، رفتند ودرمیان گیاه وعلفزار کنار رود خانه نشستند وشروع به سیگار کشیدن نمودند. این امر بخاطراین بود کـــه درعکسهائی که ازاین مراسم گرفته می شدآنها دیده نشـــونـــد ودرآینده مدرکی دال برتائیدوبرسمیت شناختن حکومـــــت مهاباد از سوی آنان نگردد. مترجم ) .

یرماکوف از روز اول بشدت مخالف این امربودکه منطقـه ی آزادی بنام کردستان وجود داشته باشد، اما گفتگو و ـ مباحثات قاضی تا اندازهٔ زیادی ژنرال آتاکچیوف را راضـــی به این امر کرده بودونیز وعده هائی ازاوگرفته شده بـــود که درهنگام اجراء این برنامه پیشه وری هم اعتراضی نکند. قاضی پس ازمراجعت ازاین سفردرفکرتحکیم واستوارساختن زیر بنای حکومت افتاده، وبرای این کارهم بیش ازهرچیزی بـــه وجود آوردن ارتشی مرتب ومنضبط را ضروری می دانست .

مدت زمان کوتاهی پس ازتشکیل کابینه ، روبه اواخرماه فوریه سال ۱۹٤٦ دورقم از سفارشات به مهاباد ارسال گردیدکه در حدود پنج هزار قبضه سلاح روسی بودکه عبارت بود نـد از : تفنگ ، مسلسل ، هفت تیرهای برنو و کلت .

اگرچه قرارقبلی براین بودکه تانك وتوپخانه نیز ارسال شود اما آنها فرستاده نشدند، تنها نوعی ضدتانك ، بطری هائـــی

پرازبنـزین که با فتیله کار می کرد(کوکتل مولوتف )ارسال گردیده. درمهاباد مقدارزیادی از سلاحهای روسی موقتـــا " درانبارخانیات مهاباد قرارداده شده، وانتظارتشکیـــل ارتش کردها می رفت.

دیگرهدایای روس پس ازیك ماه رسیدند. این قسمت شامـــل ابزاروآلات موزیك نظامی بودکه برای انجام رژه و ســـرود ملی لازم بود. اشعار سرود ملی را مدتی قبل " هەژار"شاعر آماده کرده بودوآهنگ آن ترکیبی ازآهنگ ایرانی ـ کردی ، ومقداری هم غربی بوده که ازسوی دوتن از وزیران کابینـه " مناف کریمی" و " محمود ولی زاده" تنظیم شده بود. شعراول سرود همانگونه که انتظارمی رفت تعریف وتوصیـــف واحترام فراوانی برای مام میهن، پرچم کردستان و پیشوا قاضی محمد را دربرداشت، اما شعر بعدی جای دقت وتاءمل بود واندازه ی جاه طلبی وتوسعه طلبی حکومت وگردانندگان آن را بخوبی نشان می داد :

نەفتم ئەوی ژیانە　　لەسرت و کرماشانە
بابا گورگورەزانی　　لەموسلیش دا هەمانە.

یعنی :

نفت راکه مایه حیات است میخواهم ـ در" سرت " وکرمانشاه یافت می شود. " بابا گورگور" خبرداردکه در " موصل " هم آن را داریم . ( سرت ، منطقه ایست در ترکیه ـ بابا گورگور و موصل مناطقی در عراق اند).

قسمت ارزشمند وحیاتی ارتش اکراد در دست بوده، روسای بارزانی درحین عبور از ایران درسال ۱۹۴۵ مهاباد را دیده بودند بخش بزرگی از آنان که با زن وفرزندانشان به حدود ده هزار نفر می رسیدند، درآن ناحیه اسکان داده شدندو امتداد آنها درجهت شمال غربی بطرف مرزهای عراق یعنی خانه (پیرانشهر) و اشنویه می رفت، درحالیکه عده ای از جنگجویان آنها نیز در روستای دهبوکری ها (قم قلعه) ده کیلومتری شمال مهاباد در نزدیکی رونها نه مهاباد قرارداده شده بودند. در اوایل ماه مارس ملا مصطفی بخشی از افراد رزمنده خودرا (بهترین رزمنده) که درحدود سه هزار نفربودند به مهاباد آورده بعداً مقر فرماندهی نظامی (ستاد) خودرا درمحلی که اکنون (زمان نگارش کتاب ـ مترجم) هتل جهان نما می باشد تشکیل داده.

یکی دیگر از ساختمانهائی که از جانب بارزانی ها اشغال شد خانه ای بودکه یك فرستاده ی آمریکائی ساخته بوده، وپس از رفتن او، "میس دال خانم" درآن می زیست، که او هم زمانی که متوجه گردیدفضا وجوّ منطقه وجنبش ملی اکراد متمایل به روسها می شود، همراه باخانواده خود درماه اوت سال ۱۹۴۵ به تهران عزیمت نمودونقدان او درمهاباد اندوهی برای قاضی بوده. درمنطقه مهاباد با این سه هزار نفربه بهترین وجهی رفتار می شده، یعنی با وجود اینکه زبان وفرهنگ وآداب آنها با مردم منطقه تفاوت داشت، بخوبی با مردم آمیخته بودند ومی جوشیدندومردم آنها را پذیرفته بودند.

در این مدت ملا مصطفی اطمینان دادکه برخلاف نظریه روسها

ثابت کند که لازم نیست به او بدگمان باشند، واوهم درمسیر آنان می باشد. بخاطراین امر بسیارمحتاطانه رفتارمیکرد ونهایت کوشش خودرا بکارمی برد که هیچگونه برخوردی بین او وقاضی محمد بوجود نیاید، ونیز به چند نفرا ز اطرافیانش گفت: من می ترسم که رئیس جمهوربا همکاری روسها، دامی برای من بگسترند.

کسانی که با ملا مصطفی بودند به اوگفتندکه بسیارضرورت دارد با روسها گفتگونماید وازجانب آنها مطمئن گردد که ازجمهوری واقعاً پشتیبانی خواهندکرد. دونفربسیارشدید مخالف با این گفتگو بودندواظهارمی داشتندکه هرگز آمریکا وبریتانیا اجازه نخواهنددادکه یك منطقهٔ خود مختارکرد آنهم تحت نفوذ روسها وجود داشته باشد. اماهرچه کردند نتوانستندملا مصطفی را قانع نمایند.

پس از چندماه ازسوی ملا مصطفی توضیح وتفسیری منتشرگردید که درآن اعلام شده بودکه او(ملامصطفی) بسیارخوب متوجه شده است که ازکجا و به چه علت، به این زودی وسرعت مسئلهٔ جمهوری کردستان مطرح واعلام گردید.

ید به این مطلب اذعان نمود که گفتگوی قاضی با پیشه وری
رماه فوریه، این حق را برای اکراد مشخص نمود که می توانند
کومتی داخلی داشته باشند، اما ترکهای آذربایجان، آنزمان
یز می گفتندکه کردستان ایران تنها باید یك نیمه خود -
ختاری تحت نظارت حکومت آذربایجان داشته باشد.
را واخر ماه مارس افراد مسئول روسی که در تبریز بودند
ه قاضی اطلاع دادند که خودا و باسایرمسئولین حکومت مهاباد
به تبریز بیایند. البته لحن ونوع این اطلاع دادن، نوعی
جلب کردن بود، تا به تبریز بروند ودرآنجا با وزیر فرهنگ
آذربایجان شوروی "میرزا ابراهیموف" و ژنرال "قلی اوف"
که ازباکو آمده بودندگفتگوکنند. بنابراین رئیس جمهور
قاضی محمد، نخست وزیر حاجی بابا شیخ، وزیرجنگ سیف قاضی،
وزیرفرهنگ مناف کریمی، وزیر بهداری سیدمحمد ایوبیان،
عبدالله قادری رئیس ایل قادری مامش، کاکه سوار منگور،
وکاك حمزه امیرعشایری مامش، به تبریز عزیمت نمودند.
درآنجا ابراهیموف برایشان سخنرانی کرد و منافع واستفاده‌های
اتحاد ملت کرد وملت آذربایجان را برایشان تشریح نمود، نیز
یادآوری نمود که این آرزوهائی که شما دارید تنها زمانی تحقق
می یابدکه با مبارزهٔ اکراد عراق وترکیه برای آزادی هم-
آهنگ باشد. پس از این گفتار ابراهیموف ازآنان پرسید که:
چه کسی به شماها اجازهٔ ایجاد واعلام حکومت مستقل داد؟
پاسخ آنان همانگونه که قبلا" نیز گفته بودند این بود که:
پرماکوف ازاول درجریان امر بوده است. روسها روی این مسئله

تاءکیدداشتند که قاضی ضعف ازخود نشان داده که نتوانسته است یك مدت خودداری کند و فورا" همه چیزرا آشکار واعلام کرده است وبه این ضرب المثل استناد می نمودند که: " شخص بیمار باید مطابق دستورپزشك عمل کند" .

سیف قاضی وحاجی با باشیخ موافق این نظریه نبودند. آنان ازراه منطق دلیل آورده می گفتند: شما مردم روسیه بسیار ازما پیشرفته ترهستید، فریادآزادیخواهی شما دنیارا پر کرده است، ما مطابق همین گفته های شما عمل کرده ایم، آنگاه اعلام جمهوری هم خواست مردم کرد بوده نه خواست شخصی ما. آیاشما می گوئید که ما می بایست دربرابرخواست مردم می ایستادیم، که اینگونه ماراموءاخذه می کنید؟ آیامی گوئید ما می بایست درجهت عکس خواست آنان گام برمی داشتیم! اگرهم می گوئیدکه مردم کرد یك ملت ضعیف ومحتاجی هستند و باید حتما" به یك قدرت خارجی متکی وآویزان باشند، دراین صورت چرا ما باردیگربه قدرت مرکزی ایران متکی نگردیم؟

روسها ازاین هیئت خواستند که مدت بیست وچهارساعت صبر وتحمل داشته باشندتا دستورات مقتضی ازباکو ارسال گردد. رئس موعدمقرر پاسخ ارسال گردیدوآنهم این بود که: اکراد می توانند حکومت مستقل داشته باشند.

درطول مدت اقامت قاضی درتبریز، روسها اورا با یك ماشین سواری کوچك که ساخت شوروی نبود، به اینجا وآنجا می بردند. مدت کوتاهی پس ازاین دیدارقاضی مجبورشدکه به میاندوآب - عزیمت نمایدتا درآنجا به جنگ بین اکراد طایفه ی " شیخ آقائی" وترکهای آذربایجانی منطقه، که تازه بوجود

آمده بوده، خاتمه دهد تا آتش آن زیاد شعله ورنشده وهمه ی منطقه را فرا نگیرد. این امر آخرین کدورت وبرخوردبین افراد مسلح حکومت جمهوری کردستان وجمهوری آذربایجان نبود نیز آخرین مسافرت ابراهیموف به تبریز وتشویق طرفین به ادامهٔ گفتگو درمورد اتحادویگانگی هم نبود .

سرریدرز بولارد سفیر انگلیس در ایران
(۱۳۲٤ شمسی)

مدت کوتاهی پس از منصوب نمودن سیف قاضی بعنوان وزیر جنگ، اقداماتی درجهت ایجاد ارتش انجام گرفت و تصمیم براین گرفته شدکه دراین قوای نظامی ازوجود بارزانی ها وبعضی ازافراد عشایراستفاده نشودوچنین تصورمی شد که بدین ترتیب حکومت بهتر محفوظ خواهدشد.

همیشه این شیوهٔ جنبشهای ملی اکراد بوده که در اعلامیه های رسمی شان بسیارشدیداللحن و جنگطلبانه سخن گفته اند ودرحالی که چیزی ازحکومت مرکزی می خواسته اندبه دشمنی با همان حکومت نیز برمی خاسته اند.بخاطرهمین امرنیروی مرکزی همیشه دربرابرهرنوع خواستهای آنان ایستاده وهرگزاز خود خویشتن داری وشکیبائی نشان نداده است.

ازسوی دیگراغلب روستائیان عملاً نشان داده اندکه دراین گونه مواقع بدنبال هرج ومرج وبی بندوباری هستندوبرای دلسوز بودن نسبت به جنبش ملی اکراد چندان محل اعتماد نمی باشند، بخاطرهمین مسائل رهبران کردتصمیم گرفتند که ارتشی کاملاً ازروی برنامه وقواعد نوین آنطوریکه دلخواه خود شان بود بوجود بیاورند.

قاضی محمد همراه باسیف قاضی برای ایجاد ارتش نوین، افسران ستادمرکزی راازمعتمدین منطقه برگزیدند. سران عشایر درجه های افتخاری گرفتندوهمچنان درمیان ایل خود ماندند، نه حقوقی می گرفتند، نه هیچ فرد نظامی مهاباد ی راازخود بزرگتریا مقتدر می دانستند.

تمام ارتش مهاباد عبارت بودازهفتاد افسر فعال، که چهل

نفردرجه دار ویکهزار ودویست نفر سرباز ( پیشمرگ ) همکاری آنها را برعهده داشتند. بیشترافسران براى اداره کارهای حکومتی منصوب شده بودند. دوازده نفرجوان که قبلا" درارتش عراق بودندومدتی هم با ملا مصطفی همکاری داشتند، گفتند : ما می خواهیم به ارتش مهاباد ملحق شویم ، اگرنپذیرید ازمنطقه خارج خواهیم شد. بعضی ازآنان بارزانی بودند برخی دیگرنیزافسرارتش عراق بودند که " نوری سعید " و " مجید مصطفی" آنها را تعین کرده بودندکه بروند وبااکراد شمال عراق درباره خواستهایشان مذاکره وگفتگونمایند. درمیان آنان سرهنگ" مصطفی خوشناو" و سروان " محمد محمود" زود به پایه مستشاری رسیدند ومشغول کار شدند دیگران نیز درمیان نیروهای کرددرقسمت جنوب فرمانده نظامی گردیدند.

درماه مارس سروان " صلاح الدین کاظموف " ازارتش شوروی آمد تاارتش ملی اکراد را نظم وترتیب بخشد. درارتش نوپا زود به درجه سرهنگی ارتقاء یافت و دوستان کردش به او لقب " کاکاغا " دادند. تعلیمات درمهاباد بسیار ابتدائی بود اما بتدریج بهترمی شد. بغیر مشق ورژه نظامی چگونگی استفاده از تفنگ ، مسلسل ، نارنجك ، راندن ماشینهای بزرگ ، که ده دستگاه از کمیسیون معاملاتی روس درتبریز خریداری شده بود، نیز ده کامیون حمل ونقل وده دستگاه ماشین جیپ کهنه آمریکائی که ازجانب روس ها به اکراد هدیه داده شده بود، به سربازان یاد داده می-شد.

درروزهای آخرماه مارس روزنامهٔ کردستان چهار ژنرال را بدین ترتیب معرفی کرد : محمد حسین سیف قاضی ـ امرخان شکاك ـ محمد رشید خان بانه ـ و ملا مصطفی بارزانی .

ملا مصطفی می توانست یکهزار ودویست نفر مرد رزمندهٔ بسیار منضبط به میدان بیاورد. امرخان شکاك که آن زمان شصت و پنج سال داشت ومسن ترین مرد کردستان شمال ایران بود هفتصد سوار مسلح در اختیار داشت. محمد رشید خان که چنین بنظرمی آید درجهٔ ژنرالی را درطول جنگهای منطقه‌ی سقز که با ارتش ایران داشت (دربین سالهای ۱۹۴۲تا۱۹۴٤ ) ـ بدست آورده باشد، درسال ۱۹٤٦ تنها دویست مرد مسلح دراختیار داشت. البته آن موقع درماه موریت بودودرشهرمهاباد نبود. دیگردرجات نظامی بتدریج داده می شدند. فقط "کاکاغا" و " محمد نانوازاده" مهابادی ، وچند نفرازافسران قبلی ارتش عراقبه درجه‌ی سرهنگی رسیدند. درآن موقع " جعفرکریمی" جوانی ازدهبکری های مهاباد با درجهٔ سرگردی رئیس ستاد بود، همانگونه که شش نفرازاشخاص با نفوذدیگرنیز سرگرد بودند. چندنفرازاعضاء کمیتهٔ مرکزی حزب دمکرات کردستان که درکابینه بودند، درجهٔ سرهنگ دوم افتخاری داشتند و هرگاه که لباس اونیفورم می پوشیدند درجه ومدالهای فراوانی روی آن دیده می شده. دراوایل ماه مارس سرگرد " محمدامین شرفی" برای آوردن این لباسها ودرجات ومدال و علائم نظامی به تبریز عزیمت نموده. می شود گفت تا ماه آوریل اکثریت قریب به اتفاق مردم به حکومت وبه ارتش پیوستند رنگ لباسهایشان خاکی( زیتونی) و چکمه وکلاه به فورم روسها

بود. بیشترسران عشایرنیز عین این اونیفورم را می پوشیدند راستی که بهترین وعالیترین موقعیت برای خیاطان مهاباد ارومیه، وحتی تبریز پیش آمده بودزیرا اکثریت قوای نظامی آذربایجان نیزمی بایست عین این لباسها را بپوشند. درطول ماه مارس معلوم گردیدکه ارتش اکرادازچه روحیه ای برخوردار است. دسته ای ازافراد عشیره ای حزبی روبجانب پادگان که ازسوی ارتش ایران تقویت می شده راه افتادند.

درطول هفته دوم ماه مارس یك درگیری بین زیرو بیگ وهرکی های همراه او، باچندروستاکه پست های ژاندارمری ایران درآنها مستقرشده بودبوجود آمده البته عشایراین روستاها نیزبه کمك زیرو بیگ برمی خاستند. این یورش که حدود دویست نفرکرد درآن شرکت داشتند، بسیاربد توجیه شدوحکومت منطقه ازآن جانبداری نکرده، البته حرکت هم زیاد موفقیت آمیز نبود ودرهم شکست.

پس ازیك ماه در ۲۱ آوریل پادگان سردشت توسط یك ستون سرباز اعزامی ارتش ایران تقویت گردیده، درحالی که تاآن وقت جبهه اکرادهم مثل اول نمانده بود و قوی ترگردیده بود.

www.iran-archive.com

## اوضاع عمومی جهان

درطول ماه آوریل سال ۱۹٤٦ حکومت ایران به همه جا با دیدهٔ بد بینی می نگریست و تا حدودی هم چشم براه ماه مهٔ که درآن ماه قرار بود قوای روسی ازآذربایجان خارج شونده بود. دراین مدت شورای امنیت بجای اینکه مسئله را باآنده گرومیکو به گفتگو گذارده دربارهٔ آن به خاموشی گرائیده زیرا گرومیکو با دولتمردان ایران درمسائل زیربنائی به توافق رسیده بود. آقای گرومیکو روی این مسئله تاءکید داشت که تخلیهٔ ایران ازجانب قوای روس درفاصلهٔ پنج یا شش هفته پس از ۲٤ مارس بدون قیدوشرط انجام خواهد گرفت، درحالیکه درتهران به خوبی پیدا بودکه این نیروهای روسی همچنان خواهند ماندتا بهانه‌ای برای گرفتن امتیاز نفت شمال باشند نیزچگونگی اوضاع آذربایجان را به همهٔ ایران بشناسانند. موافقتنامهٔ چهارم آوریل بین سفیر روس درتهران و نخست وزیر ایران بسیار مخفیانه ونهانی بوده نیز موعد خروج روسها بسیارآشکار نبوده وبخاطرهمین مسئله هم بود که هیچ حزبی صحیح نمی دانست به اقدامات خودسرانه بپردازد.

تازه زمان به عقب برنمی گشت، آب رفته به جوی بازنمی‌آمد و امکان نداشت مردم را به حالت قبل از اعلام حکومت خودمختار برگرداند. «کاکاغا» با حرارت و اشتیاق فراوان مشغول تعلیم دادن ارتش بود و قرار چنین بود که ارتشی ایجاد گردد ـ که پس از رفتن قوای نظامی روس از منطقه بتواند حقوق مردم کرد را در آذربایجان محفوظ نگاه دارد.

یادگان مهاباد که در زمان اشغال منطقه از جانب روسها در سال ۱۹۴۱ فروریخته بود، به سربازخانه ارتش جمهوری مهاباد تبدیل شد. در اوایل ماه آوریل یکهزار و دویست بازرانی آمدند درحالیکه زیباترین و عالی‌ترین نوع تفنگ را داشتند، و هفت تیر، مسلسل، نارنجک و... دیگر سلاحهای ارسالی از روسیه نیز در اختیارشان بود.

بازرانی ها قبلاً در جریان شورشهای سال ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ در شمال عراق به اندازهٔ نیاز فنون جنگهای پارتیزانی را آموخته بودند، بویژه سران آنها انضباط بسیار شدید و محکمی را اجراء می کردند، و مجموعهٔ این مسائل آنان را بسیار بهتر و ورزیده تر از قوای مسلح عشایر و قبایل کرد و نیز سربازان تازه کار حکومت مهاباد، بار آورده بود.

در طول ماه آوریل آنان روبه جانب سقز، که گفته می شد یک یادگان نظامی ایران در آنجا تقویت شده است، حرکت کردند. در این اثنا ایل بزرگ شکاک و هرکی از کوهستانهای غرب ارومیه به اتفاق هم حرکت کردند تا به پشتیبانی بازرانی ها بپردازند و جبههٔ دست راست آنها را روبه غرب و در جهت مرزهای عراق، ـ

محکم وتقویت بنمایند.

در این هنگام قاضی محمد با نگرانی واندوه عمیقی دست به گریبان بوده، او از اینکه ترکهای آذربایجانی که به خواست حقیقی اکراد یا اهمیتی نمی دادند ویا اینکه پاسخهای سربالا می دادند، می ترسید که بین اکراد وآنان برخورد-های خونین بوجود بیاید.

قوای آذربایجانی، مناطقی راکه بعنوان مرزهای دو ملت تعین شده بوده، همچنان در اختیار داشتند.

این محل ها عبارت بودند از: شهر "خوی" که سی وپنجهزار نفر جمعیت داشت، درقسمت شمالغربی دریاچهٔ اورمیه واقع شده، اکثرساکنان آن آذربایجانی، ولی بخش غربی آن متصل به کوهستانهای کردستان بود. "شاهپور" (سلماس) واقع در ۳۰ مایلی جنوب آنجا، باجمعیتی درحدوددوازده هزارنفر بخش بیشتر ساکنان آن ترك وبقیه کرد. اورمیه (رضائیه) واقع غرب دریاچه، باجمعیتی درحدود پنجاه وپنجهزارنفر، بخش حاکم واکثریت ترك، که همراه آنان هشتهزار خانوادهٔ مسیحی می زیستند، وبه اتفاق موافق مهاباد نبودند چون آن جا مرکز حکومت بود. "میاندوآب" واقع در چند مایلی جنوب شرقی دریاچه، باهشتهزار نفر جمعیت وآنچنان که پیدا بوده، عموما "آذربایجانی بودند، اما ازجانب اکراد به امورآنجا رسیدگی می شده، بیشتربخاطراینکه درآینده جزو قلمرو آنان گردد.

بهرترتیب بوده، اکرادبدرجستجوی یك خط جغرافیائی بودند که نود مایل درطول دریاچه مرزهای آنان شوده، حتی اگردوشهر

ا ورمیه (رضائیه)، و سلماس (شاهپور) که قسمت اعظم ساکنین ـ آنها ترک های آذربایجانی بودند، هم شامل آن می شدند.
در این مدت این امکان وجود نداشت که ساکنان این چهـــار شهر ترک زبان ضمیمهٔ قلمرو کردستان گردند، چون خود مردم آنجاها راضی به این امر نبودند. آنگاه درمیان مردم همـان شهـــرها نیز افراد دستجاتی وجود داشتند که هرگز راضـــی نبودند با فضای ایجاد شده درمهاباد، ویا باکمونیست هـــای پراد عای تبریـز شدت عمل نشان داده شود.

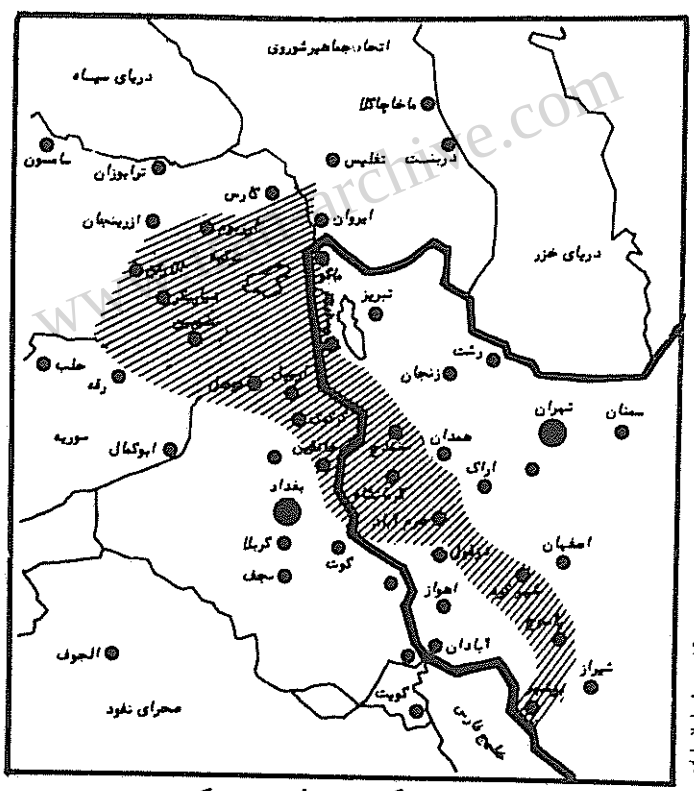


نقشه کردستان بزرگ

پیمان اکراد آذربایجانی ها

در اواسط ماه آوریل مستشاران روسی در تبریز، ارومیه، مهاباد، اقداماتی درجهت رفع دشواریهای دو حکومت کردستان و آذربایجان از طریق مذاکره وگفتگوهای دوستانه، بعمل آوردند. نمایندگان کرد عبارت بودند از: قاضی محمد، محمدحسین سیف قاضی، سیدعبدالله گیلانی، امرخان شکاک، رشید بیگ هرکی، زیرو بیگ هرکی، و قاضی محمد خضری اشنویه.

ترکیب هیئت، که کونسول روس "هاشموف" نیزیکی از آنان بوده، پذیرفته بودند که مشکلات منطقه بخش بزرگی مربوط به ایلات وعشایر غرب دریاچه ارومیه می باشد.

نمایندگان جمهوری آذربایجان که درطرف مقابل میز نشسته بودند عبارت بودند از: جعفرپیشه وری ـ حاجی میرزا علی شبستری صادق پادگان ـ سلام الله جاوید ـ و محمد بی ریا.

برابراظهارات منابع کرده، این پیمان دوستی وهمکاری که در ۲۳ آوریل ۱۹٤٦ به امضاء رسیده، نفوذ نمایندگان روس در آن وجود داشت زیراکه مسئولان روسی درتمام مدت گفتگوی نماینده های اکراد وترکها، دراتاقی درمجاورت آنها نشسته بودند. با دلگرمی که اکراد به روسها داشتند، بیشترروی حاکمیت در مناطق غربی دریاچه ارومیه اصرارمی نمودند. روسها مجددا" روی این امر پافشردندکه تاروزی که اکراد ترکیه وعراق نیز بااکراد ایران هماهنگ قیام نکنند، بهیچ عنوان نمی توان درمرزهای کردستان تغیری داد ویا آنرا مشخص ومجزا نمود.

مواد آخرین موافقتنامه که بالاخره دربوته ی فراموشی نهاده شد

وبرای فروکش کردن آتش ناملایمات منطقه لازم الاجرا بودند و تصویب شدند، بدین ترتیب بود ند :

ماده۱) درهرجائی که دوحزب لازم تشخیص دهند، نمایندگان رسمی طرفین درهردو منطقه، اختیارات کافی داشته باشند.

ماده۲) درنقاطی ازآذربایجان که ساکنین بیشترآن کردباشند کارادارات دولتی بعهدهٔ اکراد خواهد بود وبلعکس.

ماده۳) برای حل مسائل اقتصادی کمیسیون مختلطی تشکیل وتصمیمات کمیسیون با مساعی سران هردوحکومت اجراخواهدشد.

ماده٤) درصورت لزوم بین حکومت ملی آذربایجان وکردستان اتحاد جنگی منعقدوطرفین ازکمکهای متقابل برخوردارخواهند شد.

ماده٥) هرگونه مذاکره باحکومت تهران با موافقت هردوحکومت آذربایجان وکردستان مقدور خواهد بود.

ماده٦) حکومت آذربایجان برای پیشرفت زبان وترقی فرهنگ اکرادی که درآذربایجان زندگی می کنندکوشش خواهد نمود وبلعکس.

ماده۷) هرکسی برای برهم زدن مقام دوستی وتاریخی دونژاد آذربایجان وکردستان وازبین بردن اتحاد دمکرات ملی یا خدشه دارکردن آن اقدام کندوسیلهٔ طرفین مجازات خواهد شد.

تمام افراد یاشده درآغازاین مبحث زیراین پیمان نامه را امضاء کردند. اکرادی که زیرقراردادرا امضاء کردند زیاد به دولت دوست ( روسیه ) دلخوش نبودند، اما چنان بنظرمی آمد که دیگر راه بازگشتی وجود ندارد.

درتهران یك حالت غامض و ناراحت کننده‌ای وجود داشت، به ویژه ازوقتی که متوجه شده بودند این دو استان ایران همچون دو دولت جداگانه نمایندگان رسمی بین هم رد وبدل کرده و یك چنین پیمانی را امضاء نموده‌اند.

اما قوام السلطنه توانست که ازتمایل آذربایجانی ها به اهمیت ندادن به ماده پنج قرارداده بهره برداری کند.

نیزحکومت مرکزی ازاینکه ترکها به خواست اکراد پاسخهای درست وکامل نداده بودند ورنجشی دربین شان وجود داشت به نفع خود بهره برداری نموده، بویژه که می دیدندتمایل اکراد به تهران بسیاربیشتراست تا به تبریز.

یکی ازماده هائی که قاضی به آن اهمیت‌خاصی می داده‌ماده‌ی چهارم پیمان بودکه درآن اشاره به همکاریهای نظامی دربین طرفین درمواقع لزوم‌شده بود. قاضی وقتی به مهاباد برگشت دسته‌ای نظامی ورؤسای آنان را دعوت کرد وازآنان خواست که سوگند یادکنند که هرگاه آذربایجان مورد هجوم قرارگرفت آنان برای دفاع ازآن آماده باشند.

قاضی نمی توانست تنها به این امر امیدوارباشدکه آذربایجانی ها درمواد مربوط بخودشان درست وصادق خواهند بوده البته نیروی نظامی وغیرت ورشادت آنان راچیزچندان قابل توجهی نمی دانست، اما به این امر اطمینان داشت که حکومت تبریز که درست کمونیست‌ها بوده، هم ازنظرتئوری واندیشه، وهم ازنظر کردار، کاملا" دراختیار روسها است. نتیجه‌ای که جاداشت به آن دلخوش وامیدوارباشند، تنها زمانی تحقق می یافت که همکاری نظامی بین کردستان و منطقه‌ای وجود می داشت که

زنده ماندن وادامهٔ حیات آن منطقه ، از سوی یکی
از برقدرتها تضمین شده بود .

آندره گرومیکو نماینده دولت اتحادجماهیرشوروی
در سازمان ملل متحد ـ نیویورک ـ مارس ۱۹۴۶

اعزام دانشجو به شوروی

آوریل همچنان ماه اعزام دانشجویانی بود که برای ادامه‌ی تحصیل عازم باکو شدند. لازم این مطلب یادآوری گردد که درماه نوامبر یکهزار و دویست قبضه تفنگ وارد مهاباد شد درماه دسامبر چاپخانه تأسیس و دستگاه چاپ که بسیار ضروری بود شروع بکار کرده، ویك ماه پس از آن از سوی مسئولین حکومت اعلام گردید که هشت دستگاه کامیون بارکش نظامی وارد شهر گردیده که دوهفته بعد پنج دستگاه دیگر نیز به آن اضافه گردید.

اکراد مجددا" درخواست تانك و توپخانه کردند تا درصورت لزوم بتوانند با ارتش ایران مقابله کنند. روسها هرگز پاسخ رد نمی دادند و اعلام کرده بودند که به زودی هشت عراده توپ خواهند فرستاد، اما هیچوقت این توپها ارسال نشدند. داستان تانك عجیب وجالب توجه بوده، روسها اصرار داشتند که ما از نمونه تانکهای قدیمی ایران، ویا تانکهای کهنه‌ٔ آمریکائی خواهیم فرستاد، آنهم بخاطر اینکه دست ما آشکارا درمسائل دیده نشود، اما تانکها نیز همچون توپها ـ هرگز نرسیدند. شاید از روز اول نیز این تصمیمات جدی نبوده‌اند. اگرچه درباکو قول کمکهای اقتصادی داده شده بود، اما در این زمینه نیز اقدامی صورت نگرفت.

یکی از وعده‌ها که بسیار به دردبخور آرزوهای دیرینه ودورودراز اتحاد شوروی بود، این بودکه جوانان کرد را برای ادامه‌ی تحصیلات به شوروی بفرستند، و "باقروف" درباکو گفته بودکه هرچند نفر را که میل دارید بفرستید.

نامبرده توانست این مقدار انسانیت بخرج دهد، چون خوب می‌دانست که میزان تحصیلات جوانان کرد محدود است و این جوانان آمادگی دارند که درشوروی دررشتهٔ نظامی یا هررشتهٔ دیگر ادامهٔ تحصیل بدهند.

درمهاباد درطول ماه مارس وآوریل، قاضی محمدباهمکاری وزیر فرهنگ منافکریمی، شروع به جستجودرمورد یافتن جوانانی که درآینده می توانستند افسران خوب و ورزیده شوند، کردند. چون سطح معلومات وتحصیلات پائین بود، هر کسی که شش کلاس ابتدائی را گذرانده بود می توانست دررده‌ی انتخاب شوندگان قرار گیرد. بنابراین خیلی زود شماره انتخاب شدگان به ششصد نفر رسید.

اواسط ماه آوریل بودکه اولین گروه چهل نفری آمادهٔ اعزام شدند، پدران آنان هیچ گلهائی نداشتند، اما وقتی می دیدند که درتبریزهم دانشکدهٔ افسری وجوددارد، تمایل بیشتری داشتندکه فرزندانشان به آنجا اعزام شوند. اواخرماه آوریل گروه چهل نفری وارد تبریز شدنددرحالیکه تمام خرج‌وحساب خودرا داده بودند. پانزده روز پس ازآن، دستهٔ دوم که بیست نفربودند، بدنبال دستهٔ قبلی اعزام شدند. درتبریز روسها آنان را با قطاربه باکو فرستادندودرآنجا درمحلی که دانشکدهٔ افسری نام داشت استقراریافتند، درواقع در آن محل دروس دبیرستانی وتمرینات نظامی به جوانان داده‌میشد. فرماندهٔ آن مدرسه ژنرال "مالچانوف" و مسئول جوانان کرد سرهنگ "حسین حاجی اوف" بود.

اکرادلباس اونیفورم نظامی گرفتندوازروی استعداد به چند

دسته و رسته تقسیم شدند، مخارج آنان پرداخت‌شده بودو ـ حتی بعضی جیره‌ٔ اضافی نیز گرفته بودند.

مطالب کمونیستی آشکارا به آنان تدریس نمی شد، اما چگونگی اوضاع داخلی شوروی، جانبداری استالین از مسئلهٔ اکراد ـ بخشی از پروگرام روزانه بود، در این میان از مسائل ملی نیز گفتگومی شد. اکراد با آذربایجانی ها باکو میانه خوبی داشتند، اما با دویست وپنجاه ترك آذربایجانی ایرانی که در آنجا بودند اصلاً میانه‌شان خوب نبود واین امر بیشتربخاطر سوابق کدورتی بود که دردلهای هردوطرف مانده بود.

ازمیان شصت نفردانشجوئی که به باکواعزام شدند، چندنفر برنگشتندکه عبارت بودندازِ: سلطان اطمیشی که امروزدرباکو پزشك است. سیدکریم ایوبی که اونیز تحصیلاتش را درآنجا به پایان برد ودرباکوماندواکنون پزشك جراح پلاستیك ـ (ترمیمی) است. رحمان گرمیانی اکنون درباکو می باشد. حسن حسامی اکنون درعراق پزشك است. رحیم سیف قاضی امروزه درشوروی است، وجوانی به نام "گه‌لاویژ" که در سال ۱۹۶۱ به‌زبان کردی درراديو برلین برنامه‌تبلیغی علیه ایران اجراء می کرد. یك پسرویکدخترهم درارومیه، به نامهای حامد خسروی ـ و هاجر زندی بعنوان خبرنگارازسوی "جعفراوف" منصوب شدند.

سه نفردیگرازجوانان مهابادی برای ادامهٔ تحصیلدردانشکدهٔ باکو بورس گرفتندکه عبارت بودندازِ: رحمان حلوی ـ خسرو ذوالفقاری ـ و مصطفی شلماشی. ازمیان آنان تنها فردآخری هم‌اکنون در اتحاد شوروی است.

گروه شصت نفری که درماه آوریل سال ۱۹٤٦ به روسیه اعزام روانه شدند، شاید تنها گروهی بودندکه برکسب تعلیمات وتحصیلات عالی رفتند، تا بعدها برگردندوادارهکنندگان متما ـ ـ یل به روس ارتش یاسایرادارات شوند. دستهٔ دوم اگرچه انتخاب شدندا ما دست روزگار هرگزاجازه ندادکه پای آنان به خاك روسیه برسد.

این مسئله هم جالب وجای توجه است، مسئولین حکومتی درمهاباد تصمیم گرفتندکه پسران آندسته از روٴسای عشایررا که درآغاز جانبدارحکومت بودندا ما کم کم به سردی می گرائیدند، به عنوان گروگان مانند به روسیه بفرستند. اما روٴسای عشایرهزارویکدلیل برای امتناع واجتناب از ـ این امرمی آوردند، دستهای می گفتند برای رسیدگی به اموراییل لازم است حتما " فرزندانمان درمحل باشند، گروهی دیگراظهارمی داشتند که فرزندان ما آن جربزه واستعداد را ندارند که به چنین جاهائی فرستاده شوند، بالاخره بهانهی دستهای هم این بودکه تاخرمنها برداشه نشوند ما نمی توانیم پسرانمان را بفرستیم .

این گونه به تعویق انداختن ها بسیاربه نفع آنان بودچون ـ آفتاب عمرجمهوری کم کم به لب بام می رسیدو روزهای آخرین آن داشتند فرامی رسیدندو این احتمال می رفت که ازدست دوست دیرینهاشان خلاصی یابند. دراین هنگام جوانانکردی که دربا کوبودندا نتظارفرارسیدن فصل تابستان را میکشیدند بیخبرازاینکه قمارسیاسی فضای دیگری بوجودمیآوردواین ـ مدت تحصیلدرآنجا نتیجهٔ موردنظرآنها را برایشانخواهدداشت .

## قارا وا (قادرآباد)

تا ۲۹ آوریل پادگان تقویت‌شدهٔ ارتش ایران درسقزآماده‌بود که نیروی خودرا درجلوچشم همهٔ مخالفین به نمایش بگذارد و عملاً میزان روحیهٔ ارتش ایران را نشان دهد، ازسوئی نیز اطمینان داشت که بعضی از قبایل وعشایرمنطقه مخفیا نه متحد نیروهای دولتی هستندودرصورت لزوم ازآنان پشتیبانی خواهندکرد. ازجانب میاندوآب جاده‌ای پس‌طی سمت‌جنوب‌غربی دردامنهٔ کوههای منطقه به مهاباد می آید، ودرجهت‌جنوب جاده‌ای دیگر مقابل جلگهٔ رودخانه "تتهو" تاچهل مایل به جانب بوکان می رود، نیزازآنجا دوباره درجهت‌جنوب سی مایل دیگرادامه داردتااینکه وارد سقزمی گرددو چنین به نظرمی آید که ادامه‌اش به سنندج وکرمانشاه برود.

درفاصلهٔ مرغوبترین محلهای بین میاندوآب تاسقز که دارای آب کافی نیزمی باشد، روستاهای حاصلخیزوا ملاك خانواده‌های ایلخانیزادهٔ بوکان(دهبکری)و فیض‌الله بیگی های دورو بر سقز ، قرار گرفته اند .

صبح روز ۲۴ آوریل ، سرهنگ‌کسری فرماندهٔ ایرانی درسقز - با یك واحد ششصد نفری‌سواره که توپخانه نیز پشتیبانی آنها را برعهده داشت ، به جانب‌شمال، بطرف‌قوای خصم براه‌افتادند واحدموزیك نظامی، راه پیمائی آنان را روح وخالتی خاص داده بود. تاهنگام ظهر، ستون قریب به هشت‌مایل درجهت‌شمال حرکت‌کرد وبه روستای کوچك قارا وا (قادرآباد) رسید.

درآنجا تجهیزات وکوله بارها را زمین گذاشتندو درمیان بیشه‌ای درکناررودخانه اردو زدند.

از نقطه نظر بارزانی ها این نقل و انتقالات فقط برای ترساندن آنها بوده، ودرآن لحظه بارزانی ها درقسمت بالائی شهر سقز ودرسمت غربی جاده بودند. دراین هنگام که قوای ایرانی سرگرم برپا کردن چادربودند، بارزانی ها که تاآن وقت خودرا استتار کرده بودند از چهار طرف آنان را درمحاصره گرفته و به سوی شان آتش گشودند. همان لحظه بیست ویک سرباز کشته و هفده نفرزخمی وچهل نفر اسیرشدند. بقیه را نیز تعقیب کردند تاآنها را بدرون سقز راندند.

بعدازظهرآن روز اسرا را با ماشین روباز به مهاباد فرستادند درشهرمراسمی عمومی وجودداشت که با رسیدن این اسیران مراسم تبدیل به جشن وسرورگردید. مردم بیشتربه چشم هدیه به آنان می نگریستند تابه چشم دشمن. پس ازمدتی افسران اسیررا به سقز نزدیارانشان برگرداندند، سربازان نیز به تبریز روانه شدند تاازآنجا آزاد شوند وبه تهران برگردند. مسئلهٔ قارا وابیشتر شکل دامی کهن وازمدافتادهٔ نبردهای کردی داشت تایک جنگ به شیوهٔ نوین وامروزی، اما روی همرفته نشان می دادکه قدرت نظامی ومقاومت در منطقه وجود دارد. قوای ایرانی درآنجا بطورکلی درهم شکستند اما بیشتر بخاطر موقعیت آنجا، نه اینکه ایرانیان ازجنگ واهمه ای داشته باشند. درهرصورت موفقیت اکراد دراین درگیری، دلگرمی وشعف فراوانی برای جمهوری نوپا بوجود آورد.

تا ماه‌مه چنین پیدا بودکه قدرت نوینی درمها با د شکل گرفته‌ـ است. کا بینه، یا بهتربگوئیم کمیته‌ٔمرکزی حزب دمکرا ت‌ـ کرد ستان، چه‌بصورت فردی، چه بصورت دسته جمعی شبا نروزی کا رمی کردند. بعضی ا زاعضاء بیشتربخاطرکسب ما ل مسئولیـــت قبول می کردند، وزیا نهم کوشش می کردند.

زما نی که حکومت‌شکل گرفت، حزب ماها نه سه هزا رتومـــا ن معا دل هفتصددلار حقوق برا ی قاضی تعین کرد، اما ا ودربرا بـــر خدما ت‌خویش‌هیچ پولی نخواست. وزراء کا بینه ما هی دویست وهشتا د تومـا ن معا دل شصت وپنج دلار حقوق می گرفتند. اجلا س روزا نهٔ آنا ن به ریاست قاضی محمد تشکیل می شد، ا گرچـــه قاضی رئیس‌جمهوربود، نه نخست‌وزیر.

ا زنقطه نظرا قتصا دی فشا رزیا دی روی حکومت نبود، زیرا کـــه محصولات‌سا ل قبل بسیا رخوب ورضا یت بخش بود، نیزوسا ئـل ا رزشمندی همچون: سلاح ـ مهمات ـ ما شین چاپ ـ کا میونها ی با رکشی بدون اخذ وجهی ا زسوی شوروی ا رسا ل گردید.

ما لیات‌همچون گذشته ا زجا نب ا دا رهٔ دا را ئی که به وزا ر ت دا را ئی ا یران وا بسته بوده زیرنظر "احمدعلمی" اخذوجمع آوری می شدوتما م ا ینگونه درآمدها دراختیا رحزب حا کـــــم قرا رمی گرفت، وا زسوی احمدعلمی وشرکت ترقی نظا رت دقیقی برآن می شد.

شرکت ترقی یك کمپا نی رسمی تجا رتی بودکه صا درات را زیـــر نظر دا شت وا نجا م همهٔ معا ملات رژیم با ا تحا دشوروی دراختیا ر آن بوده، که کلا" بوسیلهٔ "محمدا مین معینی" وزیر داخلـــه

(وزیرکشور) اداره می شد. (سوابق ودفاترشرکت ترقی امروزه دربایگانی ادارهٔ دارائی مهاباد می باشد ـ مترجم).
مهمترین شهامت وجرئت معامله کردن این شرکت درطول عمر جمهوری، فروختن توتون محصول سال ۱۹۴۵ بود که این کار درا وایل سال ۱۹۴۶ انجام گرفت. این توتون هم درانبار ادارهٔ دخانیات مهاباد قرارداشت.
حکومت ایران ده درصد(۱۰٪) پول این توتون را پرداخته بود اما هیچگونه اقدامی برای اتمام معامله انجام نمی داد. ناچاردرآخرماه آوریل قاضی، محمدامین شرفی را به تبریز فرستاد تا درآنجا به دکترصمدوف بگویدکه توتون کردی برای فروش آماده است. دکترصمدوف درحالیکه خودرا بسیاربیش ازحد دلسوز اکراد نشان می داد به حرفهای نمایندهٔ مهاباد گوش فرا داد وراهنمائی های لازم را دراین زمینه به او متذکر گردید. او گفت دراین کار احتیاط فراوانی لازم است، درست ترین راه انجام این کار این است که قبلاً مسئولین کرد تلگرافی به تهران ارسال دارندودرآن درخواست بقیهٔ پول واتمام معامله را بنماینده، ورونوشتی ازتلگراف را برای نمایندهٔ کردها درمجلس "صدرقاضی" بفرستند. اگرتا پنج روز پس ازارسال تلگراف پاسخی فرستاده نشده، یك افسرتجارتی روسی به نام "آقابیگ اوف" ازتهران فرستاده خواهد شدتا بیایدودربارهٔ انجام این معامله با مسئولین کرد گفتگونماید.
بدین سان درا وایل ماه مه تمام توتون کردی به مبلغ نزدیك به هشتصدهزاردلار خریداری گردیده، که بخشی ازآن را

پول رایج ایران پرداخت کردند، وبقیه را وسائل مورد نیاز اکراد همچون : شکر، پارچه های کتانی ، وسائل ولوازم بلوری وسائل ولوازم چینی ساخت روس و... تحویل دادند.

اگرچه این پولی که داده شد کمتر از مقداری بود که از سوی انحصار یخانیات ایران پیشنهاد شده بود، اما اکراد را پیشرفت وچگونگی توزین صحیح آموخت وباعث شد که درآینده محصول بیشتری تولید نمایند. آنگاه معامله کردن با شوروی هم مشکلات بسیار کمتری برسرراه داشت.

بالاخره ده درصدی (۱۰٪) که ایران پرداخته بود همچنان در مهاباد نگهداشته شدو هرگز به حکومت مرکزی مسترد نگردید.

چندروزپیش ازاینکه ارتش روزها آذربایجان را برای همیشه ترك گوید، چندکامیون بزرگ درحالی که در مهاباد بارگیری کرده بودند، به میاندوآب وازآنجا به تبریزحرکت کردند.

درمدت چهل وهشت ساعت یك میلیون و هشتصدوهفتاد و پنج هزار کیلو توتون به آنسوی رود ارس برده شد. پس ازآن ارتش شوروی منطقه را تخلیه نمود و بیرون رفت.

www.iran-archive.com

برابر گفته‌ٔ رادیومسکو تمام نیروهای روسی روز ۹ ماه مه خاك ایران را تخلیه نمودند، ولی این امر تا چند روز پس از نهم ماه مه از جانب ناظران بی طرف تائید نگردید. تخلیه‌ٔ ایران از جانب روسها به این شرایط بود که یك رابطه‌ٔ خوب و دوستانه بین آذربایجان خودمختار و حکومت مرکزی ایران بوجود بیاید به همان شکل و ترتیبی که قرار بود مجلس ایران آن را تعیین کند. نیز مسئله‌ٔ امتیاز نفت شمال در همان مجلس به بحث و گفتگو گذارده شود. روسهای چنین فکر می‌کردند که تخلیه‌ٔ ایران تا حدودی فشار را کم خواهد کرد و در آن صورت ایران در مورد امتیاز نفت خود را به کوچه علی چپ می‌زند بخاطر همین امر بود که نمی‌خواستند مسئله‌ٔ آذربایجان به سادگی و فوری حل و فصل شود.

نخست وزیر ایران قوام السلطنه آشکارا اعلام کرد و گفت: تا زمانی که قوای دولتی ایران برسرتاسر کشور حاکمیت نداشته باشند، هیچ نوع انتخاباتی برای فرستادن نماینده به مجلس صورت نخواهد گرفت.

اگرچه فشار سازمان ملل متحد و دول غربی به شدت مخالف و روبروی نقشه‌ٔ شوروی در ایران بود، از نظر شوروی تمام درها بسته نبود. شوروی‌ها می پنداشتند که نفوذ حزب توده بسیار است و می تواند از همه‌ٔ نقاط ایران بویژه آذربایجان نماینده به مجلس بفرستد و بدین ترتیب بالاخره مملکت بجانب روس کشیده خواهد شد.

دولت شوروی بسیار عجله داشت که نتیجه‌ٔ موافقتنامه‌ٔ پنهانی بین قوام و حکومت آذربایجان را به چشم ببیند.

درروز بیست وهشتم آوریل پیشه وری به تهران رسیدومدت پانزده روز را درآنجا به گفتگودرباره‌ٔ دشواریهای آذربایجان وکردستان خود مختارگذرانیده، البته ازنظراینکه بااکراد هم‌پیمان بودبحث آنها را به میان می آورد. مبنای گفتگوها بریك‌طرح هفت ماده‌ای بودکه ازسوی قوام پیشنها دگردیده بود ودرآن فوق العاده تاءکیدشده بودکه ارتش وژاندارمری باید درتمام نقاط آذربایجان مستقرشونده درواقع تسلیم بدون قیدوشرط حکومت تبریزرا خواسته بود.

روز سیزدهم ماه مه قوام دربیانیه‌ای ازهیئت نمایندگی مردم آذربایجان انتقادکرده وآنها را متهم کرده بود که درجهت بهم‌خوردن مذاکرات گام برمی دارند. در بخشی از آن بیان نامه آمده بود: ... برابرقانون، وتوافقنامه‌ایکه با روسها داریم، دولت‌شوروی مراتب‌رضایت‌خاطر وخرسندی‌خودرا ازگفتگودرباره‌ٔ مسئله‌ٔ نفت‌شمال اعلام نموده است، پس ازامضاء توافقنامه‌ٔ فوق هفت ماه فرصت‌هست که مجلس تشکیل گردد ونظرنهائی را تاءئیدواعلام نماید. بخاطرهمین امر بسیارضروری است که هرچه زودترانتخابات مجلس انجام پذیرد، ومن ازنمایندگان آذربایجان انتظاردارم که شرایط لازم برای این امرمهم را بوجود آورند...

درچهاردهم ماه مه پیشه وری به تبریزبرگشت وطی بیانیه ای مراتب‌سوءظن خودرا ازاین گفته ها اعلام داشت.

با توجه‌به این امرکه درحکومت آذربایجان وزیرامورخارجه و وزیرجنگ وجود نداشت، آذربایجانی هاچنین نشان داده‌بودند که می خواهند همیشه باایران بمانند. پیشه وری اعلام کرد

درحقیقت قوام السلطنه تسلیم شدن بدون قید وشرط ما را ـ می خواهد و مسئله‌ی نفت شمال ومجلس بهانه‌ای بیش نیست.
طرفین مسئله یعنی ایران وآذربایجان بسیارخواهان این امر بودند که مشکلات ازطریق مذاکره وگفتگو حل شوند، دولت شوروی نیز چنین نشان می دادکه همچون طرفین مسئله، دوست دارد که گفتگوهای دوستانه ادامه داشته باشد.
ازآن پس گفتگوها درتبریز دنبال می شد، وازماه مه، نماینده ایران و دوست‌جانبدارروس قوام السلطنه، مظفر فیروز، در جلسات شرکت می کرد.

حسین خان علاء

پس از ماجرای قارا وا که نیروی اکراد یک ستون ارتش ـ ایران را بکلی تار و مار کرده، اعتبار، نام، عضویت، و.... حزب دمکرات کردستان اهمیت ویژه‌ای یافت، این بار روسای سیاسی کردها توانستند که بیشتر قبایل را با هم متحد کنند و آنان را تشویق نمایند که به یک پیشروی نظامی به جانب جنوب دست بزنند، بلکه بتوانند کرمانشاه را نیز آزاد ساخته و به جمهوری ملحق نمایند.

در بیستم ماه مه یک دسته شناسائی ارتش ایران به فرماندهی سروان "خسروی" که خود از اکراد سنندجی بوده، در خارج سقز اردوگاه برپا کرده بودند. ناگاه از سوی بارزانی ها مورد حمله قرار گرفتند که در این حمله سروان خسروی همراه با دو نفر سرباز کشته شدند و در آن ناحیه ارتش ایران بکلی روحیه‌ی خود را باخت و از دست داد.

تا اوایل ماه ژوئن واحدهای ارتش ایران مجدداً "در سقز استقرار یافتند و این بار فرماندهی را رئیس ستاد ارتش ایران ژنرال "رزم‌آرا" بعهده داشت و سه گردان (در حدود پنجهزار نفر سرباز در اختیار داشت که توسط هواپیما و توپخانه و تانکهای قدیمی از آنان پشتیبانی می شد.

اکرادی که در فاصله بین سقز و مرز عراق مستقر بودند، ارتش ایران می خواست آنان را مورد حمله قرار دهد، در حدود سیزده هزار مرد مسلح بودند. چنین پیدا بود که این آخرین قدرت جمهوری باشد. در میان قوای کرده، نیروهای عشایری کاملا" نمایان بودند. لازم است از اول به این مطلب اشاره کنیم

که تا امروز اکراد در بیشتر جنگها حالت مقاومت کردن داشته اند.
همچون اروپای قرن نوزده، اکراد رزمنده ٔ کرد سوار بر اسب و
مجهز به سلاحهای آن روزگار بودند. کسانیکه از کشورهای
غربی برای دیدن آنها می آمدند، سوارکاری و چوگان بازی روی
اسب آنها بیش از هر مطلب دیگری توجه خارجیها را جلب می کرد.
پس از سال ۱۸۸۰ که تفنگ مارتینی اختراع گردید، جنگاوری
سواران اهمیت خود را از دست دادو قدیمی گردید، واین واقعیتی
است که در اکثر نقاط دنیا پذیرفته شده است.
حتی امروز هم سواران رزمنده ٔ کرد می توانند که دسته ی
نظامی را که تعلیمات کافی ندیده باشند، بترسانند. اما اگر
طرف مقابلشان سلاح خوب در اختیار داشته وبه کوهستانهای
منطقه هم آشنائی داشته باشد، بسیار مشکل خواهد بود اگر اکراد
بتوانند با او هم مقابله نمایند. اسب همانگونه که در یورش
وحمله بسیار مفید و ضروری بوده، در عقب نشینی نیز نقشی حیاتی
برعهده داشت. در روزگار ما هم اسب در مناطق کرد نشین
وسیله ٔ خوبی برای سواری، کار، وبارکشی می باشد. چند
سال قبل آنهمه جنب وجوشی که محمد رشید خان بعمل آورده، بخش
اعظمش با کمک سواران بود.
برابر بعضی از مدارکی که امروزه در دست هستند، اکثر نیروهای
مسلح کرد در سال ۱۹٤٦ در جنوب مهاباد تمرکز داده شدند تا از
میان آنان سواره نظام انتخاب شوند. البته روی این امر
تاکید نمی شد که این عده حتما" باید روی پشت اسب به نبرد
ادامه دهند، آنها می بایست در مواقع ضروری بتوانند اسب را
رها کرده وبا استفاده از سنگرو جان پناههای طبیعی جنگ را ادامه

نهند. به سواره نظام اکراد نمی شد گفت یك نیروی منضبط ، اما بسیار فعال وقابل اعتماد بودند. چگونگی نبرد آنان بیشتر باچگونگی محل ونحوهٔ فرماندهی رابطه داشت.

این واقعیتی آشکار بود که درآن هنگام بیش ازهردسته و گروهی روی بارزانی ها حساب می کردند. چون آنان پس از چندین سال مبارزه با قوای عثمانی ونیروهای عراقی ، استاد مسلم جنگهای پارتیزانی وکوهستانی شده بودند. آنان می توانستند مهدتها درسنگرساکت وبیحرکت بمانند تا اینکه دشمن کاملا" در دسترس آنها قرارمی گرفت. درآن واحد نقشه ها و حقه‌های عجیبی طرح می کردندوبوسیله‌ی این حقه‌ها بسادگی وبا دادن کمترین تلفات وزخمی یك پاسگاه دولتی را تسخیر می کردند. البته این را باید پذیرفت که گاهی اوقات بخاطرتضعیف نشدن روحیهٔ رزمندگان آمارکشته‌های خودی را بسیارکمتراز عددواقعی بیان می کردند، اغلب می گفتند زیان طرف مقابل یکدنیا بوده ولی ما اصلا" ضرروآسیبی ندیده‌ایم و به این وسیله عدهٔ دیگری را نیزبسوی خویش می کشیدند. مسئلهٔ دیگری نیزدرمیان آنان وجود داشت ، هیچ گروهی میدان فعالیتش ازآخرفاصله باعشیره‌اش دورترنمی رفت شایدگاهی اوقات تا پنجاه مایل دورترمی رفتند.

رهبری بارزانی ها یا باشیوخ خود شان بود، یا افسران قبلی ارتش عراق ، اما این حالت تنها درجبههٔ سقزرعایت نمیشد. تا اواسط ماه مه ، ترکیب ارتش اکراد برابر لیست زیر بود که به ترتیب ازاکراد شمال آمار آغاز می گردد :

بارزانی های تحت فرماندهی ملا مصطفی یکهزارودویست نفر

پیاده ـ بارزانی های تحت رهبری شیخ احمد (که درجبهه نبودند)
نهصدنفرپیاده جلالی ، وچهارصدنفرسواره میلانی ـ شکاک
های تحت رهبری امرخان هشتصد سوار ـ شکاک های تحت فرماندهی
طاهرخان (پسراسماعیل آقاسمکو) پانصد سوار ـ هرکی های تحت
رهبری رشید بیگ و بیگزاده های تحت نظارت نوری بیـــگ
یکهزارسوار ـ هرکی های تحت فرماندهی زیروبیگ هفتصد پیاده ـ
پیروان شیخ عبدالله اقندی تحت نظارت سید فهیم دویست سوار ـ
زرزا های تحت رهبری موسی خان سیصد سوار ـ ترکهای قره پاپاق
تحت فرماندهی پاشاخان و خسروی خان پانصد سوار ـ مامش های
تحت فرماندهی عبدالله قادری چهارصد سوار ـ مامش های تحت
فرماندهی کاك حمزه نلوس امیرعشایری پانصد سوار ـ پیـــران
تحت نظارت محمدامین آقا وقرنی آقا سیصد سوار ـ منگورهای
تحت فرماندهی عبدالله بایزیدی سیصد سوار ـ منگورهای تحت
فرماندهی سلیم آقا اجاق دویست سوار ـ منگورهای تحت نظارت
علی خان ، و ابراهیم سالاری چهارصد سوار ـ گورك سردشت زیر
نظر کاك الله دویست سوار ـ گورك مهاباد تحت نظارت بایـــزید
عزیز آقا سیصد سوار ـ گورك سقز تحت فرماندهی علی جوانمردی
مامندآقا ، وحاجی ابراهیم آقا چهارصدسوار ـ عشایرمتفرقـــه ی
اطراف سردشت پانصد سوار ـ ایل سوسنی یکصد سوار ـ دهبکری های
مهاباد تحت رهبری جعفرکریمی چهارصد سوار ـ دهبکری های بوکان
تحت نظارت آقاهای ایلخانیزاده پانصد سوار ـ فیض الله بیگی
های بوکان وسقز هشتصدسوار ـ طایفهٔ بیداغی سقز دویست سوار ـ
عشایرمتفرقهٔ منطقهٔ مهاباد وشاهیندژ سیصدسوار ـ پیروان ـ
محمدرشیدخان باده سیصد سوار ـ پیشمرگهای جوانرود واورامان

جنوب جمهوری ، یکصدوپنجاه سوار . جمع کل ارقام وآمار فوق الذکر دوازده هزاروهفتصدوپنجاه (۱۲۷۵۰/-) نفر .
این چنین نیروئی رسیدگی ویژه لازم داشت ، خوراك ومهمات می خواست که همهٔ این امور بخوبی انجام می گرفت .
برای هردسته یك افسرتعیین شده بود که این افسر جدا از آموزشهای نظامی ، آماده نمودن غذای کافی برای افرادش نیز جزو وظایفش بود .
بدین ترتیب حکومت نوپا توانست بر بسیاری از مشکلات و دشواری های میان عشایر فائق آید ، وجنبش خود را درسطح وسیعی ، دریك مسیر درست بحرکت درآورد .

www.iran-archive.com

تاسوم ماه مه سرلشکر" رزم آرا" به جبههٔ سقز رسید به منظور اینکه فرماندهی قوای تقویت‌شدهٔ آنجا را برعهده بگیرد و اگر امکان داشته باشد با نمایندگان اکراد نیز درمورد یك آتش بس موقت گفتگو نماید تا راه رساندن آذوقه به آنجا باز شود.

در این اثنا یك هیئت مختلط آذربایجانی وکرد درسقز با مسئولین منطقه دربارهٔ این دشواریها گفتگو می کردند. اعضاء هیئت نمایندگی اکراد عبارت بودند از: سرهنگ دوم عزت‌عبدالعزیز (عراقی) ـ سرگرد ابراهیم صلاح ـ ورئیس ستاد ارتش کردها جعفرکریمی از ایل دهبکری های مهاباد.

اعضاء هیئت نمایندگی آذربایجان عبارت بودند از: ابراهیم علیزاده ـ خلیل آذرآبادگان ـ و حسن جودت.

چندروز قبل جعفرکریمی ترتیب این امر را داده بود که از سقز یك جادهٔ اضطراری وموقتی برای پادگانهای ایران در بانه وسردشت گشوده شود، اما مقامات ایرانی نوشته‌ای بعنوان تضمین این کار و باز شدن راه مذکور مطالبه می کردند.

خواسته می شد که نیروی اکراد چهار کیلومتر از سقز، و سه کیلومتر از جادهٔ که به سردشت می رفت عقب بروند، نیز نمایندگان دائمی اکراد درسقز تعیین شوند تا آتش بس به خوبی رعایت شود.

اگرچه قوای دولتی تضمین کرده بودند که درجهت شمال پیشروی نکنند، پس از مدتی این راهم از یاد بردند، با توجه به این امر پیش بینی می شد که حکومت مهاباد موافقتنامه را نپذیرد و آن را رد نماید.

چنین پیداست که رهبران حکومت کردا زوعده‌های مبهم که درباره‌ٔ خود مختاری ازفرماندهان نظامی ایران درحین گفتگوازدشواریهای مرزی می شنیدند، بسیارخوشحال وشاد بودند، امّا آنان هیچ توجهی به عقب کشیدن نیروهای ایرانی نکردند، همان نیروهائی که برای هجوم به سنندج (سنه) تقویت می شدند.

تصویردیگری ازسمکو درروزگار اوج قدرت

در این اثناء، اواخر ماه مه و اوایل ژوئن، پیشه‌وری و مظفر فیروز، مشغول گفتگو درباره مسائلی بودند که در ۲۲ ماه آوریل از سوی قوام اعلام شده بود، که آنهم دست یابی به راهی برای توافق بین حکومت آذربایجان و حکومت مرکزی بود.

در طول این مدت چگونگی اوضاع رسمی آذربایجان از نقطه نظر کسب خودمختاری دچار نوعی رکود گردیده، چون با کوششهای سفیر ایران در سازمان ملل متحد "حسین علاء" که سعی داشت مسئله آذربایجان را در دستور کار خود بگنجاند، مخالفت می شد.

بنا گاه مسئولان تبریز و روزنامه ها شروع به انتشار و تاکید روی این مسئله نمودند که: آذربایجان همیشه یک بخش جدائی ناپذیر از خاک ایران بوده و خواهد بود، و تمام مشکلات و دشواریهائی که پیش آمده اند، همه مسائل داخلی ایران می باشند. وقتی که در ۲۷ ماه مه پیشه‌وری اعلام کرد و به مسئولین آذربایجان گفت که: امضاء موافقتنامه‌ای با دولت مرکزی ایران ضرورت دارد، زیرا آمریکائی و انگلیسی ها می خواهند با بهره برداری از مسئله آذربایجان و مشکلات آن توطئه‌ای علیه دوست بزرگ ما شوروی بچینند، دست روسها بطور بسیار روشن و آشکاری در مسائل آنجا دیده شد.

اتحاد شوروی در حالیکه بسیار آرزو داشت، غرب هیچگونه نفوذی در سازمان ملل متحد نداشته باشد، بسیار از این امر هم شاد و خوشحال بود که هرچه زودتر موافقتنامه‌ای در ایران به امضاء برسد که زمینه برای انتخابات فراهم گردد، چون

می پنداشت که از این طریق توده‌ای ها فراوانی بدرون مجلس راه خواهند یافت و در آنجا هم راه را برای تصویب مسئله نفت ایران و سوویت هموار خواهند کرد.

سرانجام در سیزدهم ماه ژوئن موافقت نامه‌ای در پانزده ماده از جانب پیشه وری و مظفر فیروز به امضاء رسید. در این موافقت نامه حکومت ایران از بعضی مسائل که در پیشنهاد ۲۲ آوریل قوام داده شده بود، عدول کرده بود. آذربایجان باردیگر به ایران ملحق گردیده بود، مجلس ملی آنجا، به نام "شورای استانی" شناخته شده بود، قوای مسلح آنجا جزئی از قوای مسلح ایران گردیده بود، اما درباره مقامات بلندپایه نظامی و فرماندهان عالی صحبتی نشده، فقط اشاره شده بود که در آینده هیئتی از نمایندگان دولت مرکزی و شورای استانی به کار آنان رسیدگی خواهد کرد. دسته‌ای از افراد موءمن و متعهد از سوی شورای استانی به دولت مرکزی معرفی شوند دولت از میان آنان یکی را بعنوان استاندار آذربایجان تعیین نماید.

تنها در ماده سیزده این پیمان اشاره‌ای به اکراد شده بود - و آنهم اینکه اکرادی که در آذربایجان زندگی می کنند می‌توانند از مزایای این موافقتنامه بهره یابند، نیز در ماده سه پیشنهاد مورخ ۲۲ آوریل حکومت مرکزی تصویب شده بود که اکرادمی‌توانند تا کلاس پنجم ابتدائی به زبان مادری خویش درس بخوانند و آن را بیاموزند. بیشتر جاهای این موافقت نامه مبهم بوده و اجرای بیشتر مواد نیازبه آزمایش تا یک زمان محدود داشت و اختیارات نیمه رسمی که داده می شد.

هیچ صحبتی از شورای استانی مهاباد نشده بودوبه مسئلـــه‌ی خود مختاری آنان کوچکترین اشاره‌ای نشده بود .

دیگرقوای نظامی روس درشمال رود ارس بودندوآذربایجان اسما " بخشی از ایران شده بوده وازسوی حکومت مرکزی سلام‌الله‌جاوید بعنوان استاندار آنجا تعیین شده بوده.

اما حکومت مهاباده دربدترین وضع ممکنه تنها گذاشته شـــد ، حالت لرزان وناپایداری داشت و هرآن بیم سرنگونیش میرفت وموجودیت آن بهیچ عنوان جای باور نبوده ازاین لحظه ببعد مسئولین حکومت درمورد ادامهٔ جمهوری امیدشان فقط به آثـار دوستی باشوروی ، ونیزنصایح وراهنمائی های آنان بوده.

چگونگی حقیقی برخورد روس ها با مسئلهٔ اکراد، دراین روزهای آخر شکل حقیقی وواقعی خودرا نمایان می ساخت .

ازقبل یك درگیری نظامی پیش بینی می شدکه بین قوای تقویت شدهٔ ایران درسقز با بارزانی ها که درقسمت بالائی شهرمستقر بودند، بوجود آید .

www.iran-archive.com

در فاصلهٔ نیمهٔ نخست ماه ژوئن با رزانی ها آرام آرام به بالای بلندیها و تپه‌های سمت شمال و مغرب که مسلط برسقز بودند رفتند و تصمیم این بود که تا حدودی نیروهای ایران را که در بانه و سردشت تقویت می شدند، بترسانند.

از این نقاط بلند هرگونه حرکتی را که درجهت تقویت قوای درون سقز انجام می گرفت، زیرنظر داشتند.

ژنرال رزم آرا که خود فرماندهی جبهه را در دست داشت متوجه شده بود که ضربهٔ کاری را امکان ندارد از طرف بانه یا سردشت به آنها وارد آورند، بویژه که اکراد در پناهگاههائی بودند که کاملا از دید و تیر پنهان بودند ولی آنها امکان این را داشتند که نیروهای در حال نقل و انتقال ایران را بزنند. اگر پادگان هیچ اقدامی نمی‌کرد امکان داشت که هیچ زیانی نبیند، اما درعوض روحیهٔ سربازان بکلی درهم می شکست و نیز عشایری که اندك تمایلی بجانب دولت داشتند آنهم ازمیان می رفت.

دستور صادر گردیده بود که به جانب تپهٔ مامشا یورش شدیدی به طرف بارزانیها برده شود. قبل از حرکت نظامیان، ژنرال رزم آرا نطق پرحرارت وهیجان انگیزی برای آنها ایراد کرد و گفت که :-

آبروی ارتش ایران درگرو عملکرد شماهاست. سحرگاه روز پانزده ژوئن دوگردان نیروی ایرانی که توسط توپخانه، تانك و نیروی هوائی از آنان پشتیبانی می شد، بطرف دامنهٔ مامشا سرازیر شدند، برابر گفتهٔ منابع کرد و ایران، این عمل تصمیم بسیار شدیدی بود و بسیار دقیق هم اجراء گردید. نیز هردو طرف تائید می کنند که بارزانی ها با لباسهای خاکی رنگ دستکرد

خودشان بسیار خوب استتار کرده بودند، اما همچون همیشه دو سوی نبرد هریك می گوید دیگری آغاز گر بوده است. به استناد به منابع کردی با شروع شدن درگیری و آغاز تیراندازی بلندی ماماشا ازسوی سیزده نفر بارزانی به رهبری "خلیل خوشاوی" که تفنگ ومسلسل دراختیار داشتند تصرف گردید، باز با تکیه ـ برمنابع کرد درطول جنگ سی نفر بارزانی دیگر بمنظور کمك دادن خودرا به سیزده نفر فوق رسانیدند، اما آنطوریکه منابع نظامی ایران می گویند بارزانیان رزمنده درتپهٔ ماماشا ازسوی پانصد تا هشتصد مرد مسلح عشایر کرد پشتیبانی وتقویت می شدند. اما هردوسو ادعان دارند که بارزانی ها همچون همیشه برخود مسلط بودندوتا هرچها رطرفشان محاصره نگردید دست از ادامهٔ نبرد نکشیدند. خلیل خوشاوی به افراد خود اطلاع دادکه تنها دریك چهارچوب دوپست یاردی روی دشمن آتش بگشایندوقسمت بالائی جادهٔ کمربندی هد فشان باشد.
نزدیکی ها غروب ارتش ایران داشت برتپه تسلط کامل پیدا می کرد وبارزانیها مجبوربه عقب نشینی گردیدند، تا آن لحظه ارتش دو کشته و چهل نفر زخمی داشت.
اگرچه منابع نظامی ایران می گویند که کشتهٔ وزخمی اکراد دراین تبرد زیاد بوده، منابع کرد اظهارمیدارند تنها کشتهٔ این جنگ "خلیل خوشاوی" بود که هدف ده گلوله قرارگرفت وفورا" به بیمارستان روسها درتبریز انتقال یافت وپس ازدو روز درآنجا فوت نمود.
زمانیکه خبرجنگ سقزرا به ملا مصطفی دادند، اودرتبریزبود. نام هرسیزده رزمنده را به اوگفتند، ملا مصطفی پیش بینی

این امر را کرد که خلیل خوشاوی تا لحظه‌ای که زنده بوده از محل خود بخوبی محافظت نموده وآنجا را رها نکرده است.
از نظر موقعیت تقویت شده کردها در جبهه جنوب در اواسط ماه ژوئن می بایست علت شکست آنها در این جبهه روشن شود، نیز برای حمله متقابل وجبران این شکست و فتح دوباره بلندیهای مامشا بررسی های لازم انجام گیرد.
در این هنگام سرهنگ میر حاج وعده‌ای از بارزانیها دامنه ی غربی مامشا را در اختیار گرفتند، اما همینکه زد وخورد آغاز گردید میرحاج بر این عقیده راسخ گردید که اکراد برای یک حمله وسیع وهمه جانبه آماده شوند تا ارتش را از تمام مناطق کرد نشین پاکسازی نمایند وبه یکباره از میانش برند.
مشکل بزرگ اکراد عدم وجود یک جبهه متحد و واحد، نیز به موقع نرسیدن بیانیه ها ودستورات لازم درمورد اینکه نیروهای عشایری همچنان حالت دفاعی داشته باشند یا خیر، بود. آنگاه تا دستورازمها باد صادر نمی شد هیچ کسی جرئت حمله به ارتش ایران را نمی داشت. چنین پیداست که درنبرد مامشا بارزانی ها رشادت فوق العاده‌ای ازخود نشان داده باشند، وبسیاری ازنقاطی راکه می بایست در اختیار ارتش باشد آنان در بتصرف خود درآوردند.
مسئله مامشا برای طرفین ظاهرا خوب و قانع کننده بود وهردوسوا زاقدامات خویش رضایت خاطر داشتند. ارتش ایران ازاین امرخشنود بود که بالاخره هرطورباشد توانسته بود در برابر دشمن بایستد، خصمی که اینهمه ازآن وحشت داشتند.
همچنین روحیه افراد برای یورشهای بعدی آماده وقوی میشد.

ازسوی دیگر اکراد مسلح هم به هیچ عنوان یاس ودلسردی را به خود راه نمی دادند بویژه ازاینکه فقط یك کشته داده ـ بودندودرعوض آن ارتش ایران راکه بمراتب قویتر ازخود شان بود دچار زیان فراوان کرده بودند بسیار احساس غرورمیکردند. بعدازمسئلهٔ ماهشاچه چیز می توانست جلوگیر اکراد ازحمله به سنندج گردد؟ اما این امربسیار ساده و آسان هم نبود.

www.iran-archive.com

رهبران کرد چنین می اندیشیدند که بغیر از مردم شهـــــر سنندج که به "سنه" معروف است، راهنمایان روسی نیـــز ازطرح آنان در جنوب کردستان ایران پشتیبانی خواهندکرد. "اسدوف" رابط سیاسی روسها که بنام افسر تجارتی درشهر مهاباد می زیست، بطوربسیاردقیقی حرکت عشایرکرد را در جهت جبههٔ جنوب زیرنظر داشت، نیزازحمله‌ایکه قرار بـود ماه ژوئن انجام پذیرد اطلاع کافی داشت.

وزیر فرهنگ، مناف کریمی، بهمراهی چند نفرازهمکارانش درراه رفتن به سردشت بودند برای اینکه دستور ادامـــه ی جنگ‌را به آنجا برسانند، درحالیکه بناگاه نحوهٔ برخورد روسها با مسئلهٔ اکراد تغییر یافت‌که این امرباعث شـــــد دومین قاصد بدنبال آنان روانه شود تا دستورات‌لازم را برای برگشتن وعدم جنگ‌بدهند.

این مسئله تصادفی نبود که درماه ژوئن( ۱۳ ژوئن) موافقت نامه‌ای بین پیشه‌وری ومظفرفیروز به امضاء رسید که در بخشی ازآن آمده بود: "... امکان دارد راهی با مقیاس‌های ملـی برای نفوذ روسیه درایران گشوده شود..." .

یک‌هفته پس‌ازامضاء این موافقتنامه و چند روز پس‌ازمسئله ماماش، کونسول روس در اورمیه "هاشموف" به سرعت‌خود را به روستای "سرا" درشمال سقز رسانیدودرآنجا با: قاضی محمد ملا مصطفی ـ امرخان شکاك ـ میرحاج ـ ومصطفی خوشنا وملاقات وگفتگو کرد. دراین لحظات‌حساس‌هاشموف‌به آنان هشدارداد که اگرآنان دربائین سقز، ازفشار خود روی ارتش‌ایران ـ

نکاهنده، احتمال برخورد با بریتانیا برایشان پیش می آید چون درآنجا درنزدیکی های کرمانشاه ، بریتانیا منابع حیاتی نفت را دراختیاردارد. لازم بیادآوری است که درآن زمان روسها هم بدنبال امتیازنفت بودندوهیچ نمی خواستند اکراد باعث شوند که بریتانیائی ها بازهم جلوتربیایند.
درآغازیورش ، هاشموف به آنان اطلاع دادکه اکراد نمی‌توانند زیاد روی پشتیبانی روسها حساب کنند، نیز شوروی نمیتواند جلو حملهٔ ارتش ایران را ازسایر جبهه ها به جمهوری ، سد- نماید. این سخنان قاضی وهمکارانش را متاثر ساخت ، اما پیش ازاینکه دست ازجنگ‌بردارند ، یك گفتگو ومشورت را درسطح مقامات بلند پایهٔ حکومت بسیارضروری دیدند. بدین ترتیب قاضی به مهاباد برگشت واز روئسای عشایر و اعضاء کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان دعوت بعمل آورد .
پس ازبحث وتبادل نظر درمورد گفته ها وهشدار هاشموف ، قاضی گفت که من فقط سه راه بنظرم می رسد : ۱- قوای اکراد به حرف روسها اعتنائی ننماید وبه سنندج حمله کند ۲- به حرف روسها توجه شود و آن قوای مسلح برگردند ۳- تسلیم حکومت مرکزی ایران شوند. استفادهٔ انتخاب راه دوم این است که دلگرمی وامید زیادی به روسها باقی می مانده نیز به‌فرمانده ارتش ایران درجبهه‌خیلی زود از تهران دستور داده می شودکه شهرهای مرزی را به دست قوای مسلح اکراد بسپارد. قاضی پس از این توضیحات که چنین پیدا بود راه ترك مخاصمه را بهترمیداند تصمیم گیری نهائی را به‌گردن حاضران درجلسه انداخت .
حاجی بابا شیخ که نخست وزیر چندان مقتدری نبوده درباره ی-

نتایج حمله صحبت کرده. درحالیکه تنها چهار رئیس عشیره با افرادشان از گفته های او پشتیبانی می کردند و چنین می پنداشت که می توانند بدرون سنندج راه یابند و چنین گفت: اگر روسها از این کار انتقاد کردند، حکومت اکراد می تواند بگوید که حاجی بابا شیخ به همراهی چند نفر از عشایر خودسرانه دست به انجام این کار زده است. ونیز تا آن زمان می توان اکثریت قریب به اتفاق اکراد را بدرون حکومت کشاند.

اکثریت راه میانه روی را پیشنهاد می کردند، می گفتند اگر ما از راه دوم برویم هم ارزش ما محفوظ خواهد ماند، هم از نظر نظامی وجنگی بدنامی ببار نمی آوریم، نیز میتوانیم مدت درازی را به گفتگو مذاکره بگذرانیم، و از همه مهمتر دوست مقتدرمان شوروی از ما هیچگونه رنجشی پیدا نمیکند.

دسته ای از سران عشایر به مهاباد آمدند و تشکیل جلسه دادند وچنین پیدا بودکه راه نوینی یافته اندونیز ظاهرا" اینطور به نظرمی آمد که اشتیاق شدید به جنگ کم کم به سردی گرائیده است. آنان درفکرخود می پنداشتند که هیچ شکی نیست که می توانند ارتش ایران را از تمام منطقه خارج نمایندو حس همدردی تمام اکراد را بیدارکنندوتمام منطقه کردستان را بصورت یك واحد درآورند، اما باخود می گفتند: پس از همه ی این کارها چی؟ تبریز بخوبی ازطریق قانونی با تهران به توافق رسیده بود، وآذربایجانی ها بنام بخشی از ملت ایران بار دیگر به آغوش مام میهن برگشته بودند. نیروهای روسی هم که درشمال رود ارس مستقرشده بودند، بسیارخوب پیدا بودکه در جائی که آذربایجان را رها کرده اند، چگونه از یکدسته ی نامتحدو

پراکندهٔ کرد جانبداری خواهند کرد؟ دسته‌ای از اکرادهم ـ که روی مسئلهٔ جنگ و ادامهٔ آن پافشاری می کردند. دلیلشان این بود که می گفتند: ارتش ایران حکومت کمونیستی تبریز را دشمن اصلی خود می داند، همینکه آنرا ساقط کرد، مسئلهٔ مهاباد تنها برای یك حملهٔ آن کافی خواهد بود، آن وقت است که تلافی مشکلات آذربایجان وتبریز را نیز برسرما درخواهند آورد .

بعضی از رهبران کرد که زیاد به اخبار رادیوهای خارجی گوش می دادند بخوبی درك کرده بودند که دوستان قدرتمند ایران کم نیستند، بنابراین عاقلانه ترین راه را چشم پوشی از نبرد می دانستند . حکومت مهاباد حتی تصمیم گرفت که دراین راه یك گام هم به جلوبردارد وآتش بس در جبههٔ جنوب را تضمین بنماید ودراین مورد با فرماندهان ایرانی گفتگو نماید. با این حال چطورامکان داشت که نیروهای ایرانی آنگونه که راهنمایان روس پیش بینی می کردند از سقز بانه، و سردشت عقب نشینی نمایند؟

ظاهرا " چنین پیدا بود که صبروتحمل و حوصله داشتن ممکن ـ است به نفع جمهوری تمام شود .

www.iran-archive.com

وزیرفرهنگ مناف کریمی ، درراه عزیمت به سرنشت بود که فرستادگان ازپی اوآمدند، درنیمه‌های راه به او رسیدند وپیامی درست برعکس پیام قبلی به‌او دادند که در سرنشت به قوای مسلح اکراد بگوید دست نگهدارند وازادامهٔ نبرد خودداری نمایند ، پس از دریافت پیام همچنان به راه خود بجانب سرنشت ادامه داد.

در آنجا قبل ازهرکاری به قوای کرد اعلام کرد که دست نگهدارند وحمله نکنند. دوهفته درآنجا ماند ودراین مدت با افسران ارتش ایران : ژنرال "آیروم" و سرهنگ "یزشکیان" دیدار وگفتگو کرد. فضای گفتگوها دوستانه بود، افسران ارتش ایران پیشنهاد کردند که لازم اکراد هماهنگ با تمام مردم ایران برعلیه رژیم آذربایجان وارد نبرد شوند.

درحالیکه ازنظربیشتراکراد این کارروش خوب وپسندیده‌ای بود ، ازنظراعضاء کمیتهٔ مرکزی حزب دمکرات کردستان این طورنبودواین خبرفتوانست آنان راهمچون سران عشایر شاد و خوشحال نماید.

دراین مدت گفتگوهای بسیارجدی بین قاضی محمد و ژنرال رزم آرا در روستای "سرا" انجام گرفت. قاضی ازجانب راهنمایان روسی درفشاربود که باید دربرخورد با مسئولین ایرانی بسیارنرم وصبورباشد، ناچارآتش بس را پذیرفت ونیز قبول کردکه راهی برای رساندن آذوقه به پادگانهای ارتش وسرنشت گشوده شود.

سه نفر نماینده را برای اقامت درسقز انتخاب کرد

این سه نفر عبارت بودند از: حاجی باباشیخ ـ هەژار شاعر ـ و حاجی محمد آقا.

این سه نفر تا آخر درسقزماندندوبی هوده منتظر رسیدن دستور از تهران برای فرماندهان ارتش بودند دایر براینکه شهرهای مرزی را دراختیار قوای مسلح اکراد قرار دهند تا آنان به حفاظت ونگهداری از آنها بپردازند.

www.iran-archive.com

درا واسط ماه ژوئن به نقشه های ادامه دادن به جنگ می - بایست خاتمه داده شود، وباآغاز ماه جولای معلوم بود که فضای منطقه ازمسیرا ولیهٔ خود منحرف می گردد. قبایل زورمند ومتحد جنوب مدت زیادی را درحال آماده باش برای جنگ نگذرانیدندواندك اندك چراگشتشان روبه شمال آغاز گردید. حضورآنان بار سنگینی بردوش روستائیان منطقه بود، برای اهالی آن روستاها جدا ازآذوقهٔ خودشان ازمهاباد نیزفرستاده می شده اما روبهمرفته چنین پیدا بودکه این وضع ادامهٔ زیادی نخواهدداشت.

همینکه عقب نشینی سوارا ن قبایل درخط دفاعی شکاف بوجودآورد بارزانی های متعهدوقدرتمند به جاهای اولیهٔ خود بازگشتند. بغیرازاین مسائل، متلاشی وپراکنده شدن سریع سوارا ن رزمنده عشایر، حکومت وکمك دهندگان روسی را ناچارکردکه باتردید به بعضی ازسران عشایر مراجعه نمایندواین راآخرین تلاش وکوشش می دانستند، تااین لحظه ملا مصطفی هم توانسته بود هم درمیان سران جمهوری وهم نزد روسها اعتباری برای خود به دست آورد.

بارزانی ها بخاطراینکه عراقی بودند، ازجنگ باارتش ایران هیچ واهمه ای بدل راه نمی دادندوهمین امرسبب گردیدکه بعنوان نیروئی که بسیارجای امید جمهوری بود ماندگارشوند. دراین مدت درمهاباد نیز تحولاتی بوجود آمده بود. ازسوی سلام الله جاوید، سیف قاضی بعنوان فرماندارمهاباد منصوب شده بود، که لازم به یادآوری است خود سلام الله جاوید

نیز پس از امضاء شدن موافقتنامه سیزدهم ماه مه بین جعفر پیشه وری ومظفر فیروز ، بعنوان استاندار آذربایجان تعیین شده بود . اما همچون گذشته کارهای حساس دردست قاضی محمد بود که ازسوی اعضاء کمیته مرکزی حزب به او کمك کرده می شد. دارائی حزب بسیار زیاد نبود ، اما این مقدار بودکه جوابگوی مخارج روزمره آن گردد. مبلغ بیست هزار تومان (معادل چهارهزار روچهارصددلار) چندماه قبل از حکومت تبریز وام گرفته شده بود، که دراز اء آن چقدر به کارخانه‌ی قندمیاندوآب تحویل داده بودند.

مالیات و حق عضویت درحزب مرتبا خذ می شده بویژه از سران عشایرکه بسیارعلاقمند بودندکه وفاداری خود را به رژیم نشان دهند. کمکهای مالی نیز ازبعضی ازخانواده های ثروتمند اخذمی شده همچون خانواده " شافعی " که ازروز بسته شدن نطفه این جمهوری تا روز سقوط آن مخالف بودند. چگونگی اوضاع بازارومعاملات بسیارخوب بودو اجناس عراقی وقاچاق به آزادی وارد مهاباد می شد وازآنجا به بازارهای تبریز وحتی تهران نیز می رسید وبفروش می رفت .

مردم عادی شهرمی توانستند به راحتی به هرجائی که دلشان می خواست بروند، چه منطقه تحت نفوذ جمهوری وچه غیرآن . اما مسئولین حکومتی و اشخاص سیاسی بسیارمواظب خود بودند که دردام قدرت مرکزی تهران نیفتند.

سیاست اقتصادی حکومت سیاستی غیرمحدود واجتماعی بودکه مردم شهر قبلها این روش را آزموده بودند. حمل اسلحه برای همه آزاد بود وتقریبا " می شود گفت تمام مردان وپسران ناحیه

مسلح بودند. مردم شهر با خیال راحت می توانستند به تمام رادیوهای خارجی گوش دهند درحالیکه این امر به هیچ عنوان درمیان ترکهای آذربایجان امکان نداشت. پلیس مخفی بخشی جدائی ناپذیر از رژیم تبریز بود، درحالیکه در مهاباد اصلا" وجود نداشت. سروان " حامد مازوجی" رئیس دژبان مهاباد، درطول یکسال خدمتش، تنهاچندنفرازدشمنان قاضی را بازداشت کرد که شماره آنان ازتعداد انگشتان دست تجاوزنمی کرد.

قاضی بهیچ عنوان معتقدبه این امرنبود که درمنطقه باید ـ اداره‌ای وجود داشته باشد که مردم ازآن وحشت داشته باشند وآن اداره حافظ رژیم یاجان او باشد. بخاطرهمین همیشه به مردم می گفت: باید حرکات شما نشان دهنده درك وفهم سیاسی شما باشد. قاضی اطلاع بسیارخوبی ازمسائل داشت، می‌دانست که این حکومت جوشیده از آرزوی دیرینه یك ملت است، بنابراین قبل ازهرچیز بایستی روش و عملکردآن طوری باشدکه بتواند پشتیبانی اکثریت ملت را بخود جلب کند آن گاه این نیروی عظیم مردم ازهراداره وپلیس مخفی و... بهترحافظ رژیم ووضع موجود خواهند بود.

درماه جولای ماشین چاپ ازجانب روسها تحویل حکومت مهاباد گردید، این ماشین آغازبکارکرد وروزنامه " کردستان " ـ بطورمرتب انتشارمی یافت. نیزهفته نامه وماهنامه هائی چون: هاوار(فریاد) ـ ئاگر( آتش ) ـ و هه‌لاله(آلاله)در تمام کردستان ایران وعراق پراکنده می شد.

نیزبرای چاپ اسناد ـ رسید ـ قبض وسایر امور ادارت ازاین

چاپخانه استفاده می شده نوشتجات، کتب و دیگرلوازم تحریر ازعراق ارسال می شدند، اما نوشتجات عراقی چون ازنظرلهجه بازبان مردم مهاباد فرق داشت، تاثیرچندانی برجای نمی گذاشت.

فرستندهٔ رادیوئی که شوروی به آنها داده بود، هرروز از ساعت٤ تا ١٠ بعدازظهر برنامه پخش می کرد، اما قدرت آن ـ به حدی نبود که صدای اکراد را به آنسوی مرز وبه میان اکراد عراق وترکیه برساند، دراین باره چند پیشنهاد به روسها داده شده، که همهٔ آنها بدون پاسخ ماندند.

اخبار مندرج درروزنامه ها ویا رادیو، ازروی منابعی همچون رادیو یا روزنامه های خارجی اقتباس می شده نه دررادیو ونه در روزنامه ها کوچکترین صحبتی ازمرام کمونیسم نبوده، اما به شکلی عجیب و مبالغه آمیز از استالین توصیف وتمجید بعمل می آمدوارتش سرخ مورد ستایش فراوان قرارمی گرفت.

www.iran-archive.com

اگردرمقایسه با تبریزسخن بگوئیم باید اذعان کنیم که در ـ مهاباد حضورروسها بسیارکم بوده حتی تصاویر ژوزف استالین که همراه باعکسهای قاضی محمد دربیشترمنازل وادارات وجود داشت، کمتر بوده.

درخاورمیانه پراکنده شدن عکس یك نفر بیشتربازورمندی او رابطه داردتابانیکی وخدمتگزاری اوبه مردم، اکراد هم که درفاصلهٔ چهارسال قدرت روسها راخوب شناخته بودند.

رهبران کرد چندین بارجانبداری خویش رااز روسها اعلام کردند پیوندهاشان باروسها رسمی بوده، اماهیچ کسی چنان نشان نمی داد که باقدرتی مساوی خودشان دررابطه می باشند.

درمدتی که کاکاغا مشغول نظم وترتیب دادن به ارتش مهاباد بود، بابایوف واسدوف درسازمان دادن حزب دمکرات کردستان کمکهای فراوان می کردند. لازم به یادآوری است که جمعیت ژ.کاف به نام انجمنی دمکرات وغیررسمی همچنان فعالیت می‌کرد وهرچندبرای رهائی کردستان بزرگ کوشش می کرد یك خط مشی سیاسی روشنی نداشت. حزب نوین دمکرات کردستان اگرچه ـ بامترقی ترین احزاب شرق وغرب رقابت می کرده ازنقطه نظر تئوری سیاسی زیاد قوی نبوده. اعضاء حزب برای نظم وسازمان دادن حزبشان، آگاهانه یا ناآگاهانه، حزب کمونیست مدل شان شده بوده. برای مثال بخش زنان داشت که همسرقاضی گردانندهٔ آن بوده وبخش جوانان که "علی خسروی" مسئول آن بود. برای اعضاءیك نوع کارت ویژه صادرمی گردیدکه خیلی زود این کارت دردست اکثریت اعضاء چه شهری وچه روستائی دیده

شده. بخش جوانان جائی بودکه درآنجا جوانان برای رسیدن به سطح بالاترو کمیته‌ٔ مرکزی تحت انضباط خاصی تربیت میشدند اما این بخش خیلی زود شخصیت واستعداد واقعی خویش را برو ز داد وحتی ازنقطه نظر نظامی توانست ازتشکیلات ما در جلـــو بزند. درماه مه چنین تشخیص داده شد که بسیار بهترخواهـد بود اگربرای عضویت درحزب رفع محدودیت شودوتوسعـــــه پیداکند، نیز برای ایجاد وشکل گرفتن سلسله مراتب و ـ رسیدگی به شکایات مردم، یك انجمن با شرکت دوازده نفـــر بنام "شورای عالی" بوجود آید. ترکیب این شورا همچو ن کمیته‌ٔ مرکزی حزب بیشترشامل روٴسای عشایر وافرادخانواده های رده بالائی مهاباد بودند، نیز تشخیص داده شدکه محـل شورا شهرمهاباد باشد.

اگرچه این شورای عالی هرگز تبدیل به یك مرکزمهم تصمیم ـ گیری نشده، توانست تاحدودی ازفشاری که بردوش اعضـــاء کابینه وجودداشت، بکاهد.

حزب دمکرات کردستان اگرچه برای سروسامان دادن ظاهرخود ازروشهای کمونیستی بهره گرفته بوده، دردادن هرگونـــه راهنمائی سیاسی آزاد بوده. درآن روزگاردرسراسر مهـاباد تنها یك نفربا افکارمارکسیستی آشنائی داشت، آنهم دانشجوئی بودکه درتهران دچارحزب توده شده بود. اگرچه شعار دادن و به جانبداری از اتحاد شوروی برخاستن عملی مترقیانه بشمار می رفت، درعمل هیچ صحبتی از سوسیالیزم نبوده، هیچ خبری ازتقسیم زمین، یکسان نمودن دهقان ومالك وایندگونه مطالب که روزنامه می نوشتندو رادیوتبریزتبلیغ می کرددرمیان نبود.

ولی سردمداران جمهوری توانستند تا حدودی عداوت ومخالفت خودرا باسران عشایره ازآنان مخفی نگاه دارند. کمیته مرکزی ورؤسای ادارات حکومتی اکثرا" ازمردم مهاباد بودندوآنان هم ازاینکه می دیدندامتیازات سران عشایرازآنان کمتراست بسیار شاد وخوشحال بودند.

بغیرازنیروی کم ومحدود داخل شهرمهاباد وبرازنیهای عراقی تمام بارمخارج ارتش جمهوری بردوش محصولات روستائی سنگینی می کرد. هرگونه اقدام درجهت کم کردن نفوذ سران عشایر بسیاربا دقت، غیرمستقیم، ومحتاطانه انجام می شد. مثلا" فرزندان آنهارا به تبریزیاباکو اعزام می کردند، یابهترین سلاح ومهمات را درمیان اکراد مهابادی یابارزانیهای مورد اعتماد تقسیم وتوزیع می کردند.

روسها بخاطراینکه خودشان دراداره حکومت دخالت داشتند نمی خواستندکه رفتارتندوشدیدباسران عشایروفئودالها داشته باشند. البته هیچ دلیلی هم دردست نیست که نشان دهد که به کمك وجانبداری ازسران عشایره، بدانگونه که انگلیسی ها درطول جنگ درعراق می کردند وبرای ایجاد پشتیبانی مردم ازقوای متفقین، سران عشایرکردرا باپول خریداری می کردند برخاسته باشند. روسها این کاررا نمی کردندما ازراه های دیگروارد می شدند، بامثلا" با بعضی ها دوستی خاص بوجود می آوردند به خیال اینکه بتوانندازدوستی اودرجهت اهداف خود بهره برداری کنند. برای مثال درغارت بسیاربرنفع وبهره ای که زیروبیگ هرکی درروستاهای آذربایجان و ارامنه نشین غرب دریاچه اورمیه انجام داده، روسهاخودرا به آن راه (کوچه علی چپ)

زدند. روسها وقتی دیدندکه تنها دوستی صرف نمی توانـــد انگیزه‌ای باشدوکاری ازپیش ببرد، بوسیلهٔ تهدیدیاهشدار هائی‌که‌می دادند، نظیر: پشتیبانی‌ما ازجمهوری قطع میشود، توانستند قاضی محمد، قوای مسلح ، وتصمیمات داخلی همهٔ مسئولین حکومتی را تحت‌اختیارخود درآورند.

چون روسهاخوب می دانستندکه هرنوع معرفی نمودن برنامه ـ های سیاسی یا اقتصادی سوسیالیستی ، شهریان وروستائیان را به کوششهائی وامی داردوبدون تردیداین امربرقاضی و سایرمسئولین اثرخواهد داشت ، ازانتشارهرنوع نشریه ای دراین زمینه خودداری می کردند. ولی ازبسیاری جهات موفق نشدند که رهبران کردرا بطورکامل درمسیرمورد نظرخـــود بکشند. این آثاربویژه درهنگام گفتگوی اکراد با نمایندگان آذربایجان ، یادرماه ژوئن که روسها قصدداشتند دست‌کشیدن اکرادازجنگ‌را به آنان تحمیل نمایند، بخوبی مشهودبود. دربسیاری ازنواحی روسها کوشش داشتندکه تاثیرخودرا برجای بگذارندودرپشت‌سربیشترکارهایشان ، جاه طلبی آنان بخوبی هویدا بود. به همین دلائل بعضی اوقات راهنمائی های آنان محدود بود، بنابراین دربیشترمسائلی که درآینده بوجـود می آمدند، آنان نیزسهم داشتند و بهیچ عنوان امـــکان تبرئهٔ آنان وجود نخواهد داشت.

بخوبی مشاهده می شدکه حس جاه طلبی روسای اکراد نزدیک مرز شمالی دریاچهٔ ارومیه ، دربین کردستان وآذربایجان درجهت جنوب توسعه پیدا می کنده ودرنظرداردبرای رسیدن به اهداف خود باحکومت آذربایجان که بعنوان آزمایش اکراد را بعنوان حکام منطقه تعین کرده بودند، وارد جنگ شوند. روزنوزدهم ماه جولای سواران رزمندهٔ هرکی وشکاك بطرف شهرماکو درشمال دور و نزدیکی مرز شوروی پیشروی کردند نیزبداخل شهروسیع خوی درغرب دریاچهٔ ارومیه نیز نفوذ کردند. همینکه واحدهای ارتش ایران درمسیرخود پیشروی را آغازکردنداکراد بسیاربه آرامی شروع به عقب نشینی کردند درضمن ادعای شرکت داشتن دراداره امور این شهرها را نیز مرتب تکرارمی کردند.ازجانب هاشموف کونسول روسها اقداماتی درجهت جلوگیری از حملهٔ عشایرکرد شمال به همسایگان آذربایجانی انجام گردیدکه مسئولین حکومت مهاباد نیز درانجام این اقدامات سهیم بودند. کینه وکدورت قبایل کرد باترکهای آذربایجانی سابقه های کهن ملی، فرهنگی ، و تاریخی داشت. مخصوصا " که بدگمانی نوینی ازجانب حکومت چپگرای تبریزدرمورد تقسیم املاك وزمین های زراعتی برایشان پیش آمده بوده بیشتراکراد چنین فکرمی کردندکه آذربایجانی ها دارای روح ملیت خواهی قدرتمندی نیستند، وبرای اثبات نظریهٔ خویش اظهارمی داشتند که پیشه وری باآنهمه ادعاهای عریض وطویل کمونیستی که داشت ، یك ملی گرای وابسته بود وبسیاربه سادگی وسهولت الحاق مجدد به ایران را پذیرفت.

اما برای اکراده، حس ناسیونالیستی پیش از هرمسئلـــه‌ی دیگری بوده، از آغاز جنگ‌جهانی دوم ، آنان نتوانسته بودند آرزوهای جدائی طلبانـه‌ی خویش را ، درهیچ نوشتـه ای مخفی نمایند وآنرا پوشیده دارند.

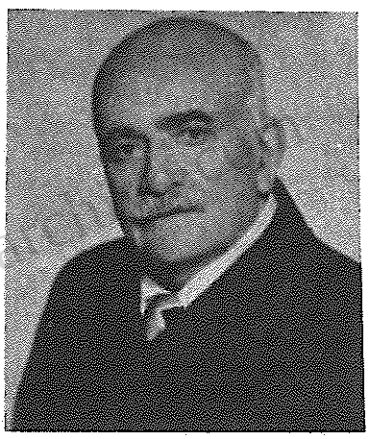

صدیق حیـــدری

ملاقات در تهران

براساس راهنمائی های اتحاد شوروی در اوایل ماه اوت قاضی به تهران عزیمت نموده، تا درآنجا راهی بیابد که ازمسیر قانونی یك حکومت نیمه خود مختاری برای اکراد دریك استان واحد ایران به رسمیت شناخته شود. درآنجا قاضی دوبار با قوام السلطنه ویك بار با ژنرال رزم آرا دیدار وگفتگو کرده، ونیز هردودفعه به سفارتخانه شوروی دعوت شدودرآنجا به او گفته شدکه تا می تواند رفتارش با دولتمردان ایرانی آرام، متین، وصبورانه باشد.

رفتار قوام السلطنه منطقی بوده. اوگفت که تمام کردستان ایران باسنندج یك واحد جغرافیائی محسوب خواهدشده، که یك استاندار که ازسوی دولت تعین خواهدگردیدا مورآنجا را اداره خواهد نموده. موقعیت ووضعیت کردستان باآذربایجان مساوی خواهدشدوبیشك قاضی اولین استاندارآنجا خواهد بود.

اگرچه قاضی برای پذیرفتن این نظریات تاحدودی ازمسیر واقعی بدر برده شده بوده، متوجه گردیدکه روسها هرنوع اقدامو راکه درخلاف جهت اتحاد اکراد وآذربایجانی ها باشدمی پذیرندو تائیدمی کنند.

درسفارتخانهٔ روسها درتهران، قاضی باآن گرمی که خودانتظار آن را داشت مورد استقبال قرارنگرفت، نیزبسیار ازقاضی گلایه کردند که چرا رفتاراکراد با آذربایجانی هائی که درمیانشان زندگی می کنند، خوب نیست؟

بخوبی پیدا بودکه پذیرفتن پیشنهادهای قوام ازجانب مسئولین آذربایجانی جزخیانت نمی باشد، زیرا امکان نداشت که هم

آن پیشنهادات را پذیرفت و هم جانب روسها را نگهداشت.
سرنوشت وآینده‌ء اکراد بی قدرت وبی دوست تنها بستگی به حس انساندوستی و ترحم همسایه‌ء قدرتمند شمالیشان داشت.
قاضی بهیچ عنوان حاضرنبود مسئولیت شکست را بگردن بگیرد، بنابراین درحالی که سفرش بی نتیجه بود وهیچ حاصلی نداشت به مهاباد برگشت.
قوام السلطنه‌ء هفت‌خط و رئیس دیپلوماسی ایران شاید پیش‌بینی این امررا کرده بود که امکان دارد پیشنهادهایش رد شود ونتواند درتسلیم کردن کامل احزاب منطقه موفق وکامیاب گردد.

www.iran-archive.com

درطول ماه اوت ، مهاباد اواسط تابستان پرسکوت وآرامخود را می گذرانید درحالیکه روزنامه های جهان وافکارعمومی دنیا بسیارمشکل می دانستندکه ازدورمسائل داخلی ایران را ـ تفسیر وازجریان آنها پشتیبانی نمایند.

اما درتهران کوشش بری تسلط ودست یابی کامل ومجددبرمنطقه بطورمرتب درجریان بود. دردوم ماه اوت قوام تغیراتی در کابینه اش دادوبرای اولین بار سه نفرازکمونیست های حزب توده را وارد کابینه کرد. درآن هنگام مظفرفیروز بخاطر جانبداری از روسها تاحدودی بدنام شده بود، بعنوان ـ معاون نخست وزیر و وزیرکار وتبلیغات منصوب گردید.

همزمان بااین مسائل ، توطئه گران حزب توده درچندشهرومنطقه نفت خیز شمال ، شروع به یک حرکت مستقیم سیاسی نمودند که درنتیجهٔ این کارآنان درماه جولای سال ۱۹٤٦ یک اعتصاب وسیع علیه شرکت نفت " انگلو ـ ایران" ایجادگردید که دررابطه باآن عده ای کشته وزخمی شدند. باعقب نشینی ارتش شوروی ازآذربایجان ، آرزوی تسلط کمونیزم برایران به یکباره در تاریکی فرو رفت.

اما بریتانیا ازدیاد وتوسعهٔ خطررا درمناطق نفتخیز ایران وخلیج فارس بخوبی احساس کرده بود، وبسیارخوب می دانست که این مسئله تاکجا برای خاورمیانه خطرناک است ، به همین خاطرنیروهای خود را به نزدیکی " بصره" درعراق منتقل نمود. توطئهٔ حزب توده همچنان ادامه داشت ، ودربیست وچهارم ماه اوت قوام عدهٔ زیادی ازرهبران کمونیست را بازداشت کرد

اما چنین پیدا بود که اینگونه اقدامات برای ریشه کردن امر نیست، البته هنوز تمام حقه های سیاسی در این راه بکار برده نشده بود. عشایر و ایلات جنوب با قشقائی و بختیاری ها ائتلاف کرده بودند که دست به یک حرکت ضد توده ای و ضد حکومتی بزنند. بعضی از رهبران این حرکت می گفتند که قبل از اقدام لازم است با مسئولین بریتانیائی تماس بگیریم و برای اینکار و پیشنهاد خود دلائلی هم داشتند.

همینکه جنبش ضد کمونیستی جنوب اندك توسعه ای پیدا کرد احساس شدید مذهبی و محافظه کاری اشخاص با نفوذ منطقه بیش از پیش فزونی گرفت.

در این لحظات غامض و حساس، شاه از قوام درخواست کرد که از مقام خویش استعفا دهد. قوام در حالیکه برای تشکیل کابینه ی بعدی از اول قول مساعد گرفت، به گفته او عمل کرد. نیز در این موقعیت مجبور گردید که سه نفر توده ای را از کابینه حذف نماید. و تمام هم و کوشش خود را در راه بازگرداندن آذربایجان به آغوش مام میهن صرف نماید.

کابینه جدید روز نوزدهم اکتبر تشکیل گردید، این هیئت تازه نفس توانست به اغتشاشات عشایری ها تمه دهد، قدمهای مثبت در جهت رفع اوضاع بحرانی کشور بردارد، و سرانجام دست به یک سلسله اقدامات مهم و حیاتی برای تسلط مجدد قوای دولتی بر سرتاسر خاك ایران بزند. در اواسط ماه نوامبر در حدود یکصد نفر از سازمان دهندگان حزب توده در تهران دستگیر شدند و در روز شانزدهم نوامبر واحدهای ارتش ایران از سوی مرکز م زنجان، که در میان راه تبریز به تهران

واقع شده است، به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند، - همان شهری که درآنجا جاوید و پیشه وری سرانجام تسلیم حکومت مرکزی گردیدند.

مسئله آذربایجان داشت آخرین لحظات پایانی خویش را می گذرانید.

www.iran-archive.com

اکراد جمهوری مهاباد، چنین می اندیشیدندکه بحران - تهران و مشکلاتی که توده‌ای‌ها در جنوب ایجاد کرده بودند باعث خواهدشد که دولت مرکزی نتواند با آذربایجان روبرو شود، بویژه درمرزهای بیدفاع شمالی ودراطراف منطقه‌سقز.

دراین مدت عشایراطراف مهاباد، اقلیت‌های مهم همچون: مامش ومنگور که سران آنها با قاضی محمد کدورتهای شخصی داشتند، بی لطفی خویش راآشکارکردند، اما فشارهای جانبی باعث شدکه خود وقبایلشان بطرف مرزهای عراق رانده شوند.

جبههٔ جنوب درحالت‌سکون باقی ماند، منطقهٔ سردشت وبانه آرام بودوبطورکلی سکون وسکوت انتخاب شده بود.

درست برخلاف این امرکه روسها اکراد را مطمئن وخاطر جمع کرده بودند، ارتش ایران شهرهای مرزی را برای تحویل دادن به اکراد تخلیه نکرد. ازجانب شمال شکاك وهرکی ها به‌روستائیان آذربایجانی فشارمی آوردند، ودرتبریز برای چهارشهرکه مورد اختلاف بود، قانون همکاری مشترك وضع کرده بودند، مثلا " ازاوایل ماه اکتبر فرماندهی نظامی نیروهای داخل شهر شاهپور(سلماس) به دونفر داده شده بود: سرهنگ‌زیروبیگ هرکی، وژنرال دانشیان (غلام یحیی) آذربایجانی.

دراوایل ماه سپتامبر، حکومت مرکزی آخرین تلاشهای‌خود را درجهت دست یافتن به توافق با قاضی براساس پیشنهادهای قوام درتهران، بجای آورد. درروزعید رمضان، که‌درمیان مسلمین روزپایان یافتن ماه روزه است، وعیدبسیارمحترمی است، ژنرال رزم‌آرا، سرهنگ‌دوم" علی اصغر فیوزی " را -

به مهاباد فرستاد تا درمورد الحاق مجدد کردستان به ایران ونیز آزادی اسرائی که توسط اکراد درسقزوبانه دستگیرشده بودند با قاضی وسایر مسئولین حکومتی دیدار وگفتگو کند.

سرهنگ فیوزی دستور داده بود که تا حدی که امکان دارد نیروی نظامی به منطقه بیاید.

ورود فیوزی با یک گردهم آئی عشیره ای ویک تجمع نظامی برخورد داشت ودرآن روز قاضی از تمام واحدهای نظامی بازدید بعمل می آورد. گفتگوها کوتاه مدت بودند، پیشنها دایران این بود که: اکراد سلاح برزمین بگذارند، الحاق مجدد به ایران را تائیدنمایند، اما جدا از آذربایجان، یعنی کاری به کارحکومت آذربایجان نداشته باشند. قاضی دربرخورد نخست روی موافق به این پیشنهادها نشان داد، اما لازم بود که رضایت کابینه را نیزجلب نماید. روزبعدقاضی به فیوزی گفت که پیشنهادها قابل پذیرش نیستند، ووسائل نظامی که در نزدیکی ها ی بانه به غنیمت گرفته شده اند قابل استرداد نمی باشند. او(فیوزی) تنها می توانست برآوردی ازقوای اکراد بنماید هرچند این امر تا حدودی ایجاد بدگمانی می کرد، بویژه اگراین سوال شدید وناخوشایند مطرح می شد که: آیا جمهوری اکراد قادربه دفاع ازموجودیت خویش، آنهم دربرابر حمله تندوقاطع ارتش ایران می باشد؟

درماه سپتامبرسال ۱۹٤٦ سروان "آرشی روزولت جونیر" معاون وابسته نظامی آمریکا درتهران، یکی ازغربیانی که درطول مدت جمهوری ازمهاباد دیدن کرده بود، وارد مهاباد شده، اما خیلی دیر بود. رفت وآمدهای آرشی روزولت جونیر به مهاباد

پرمنفعت و بسیار ارزشمند بوده، زیرا او توانست خاطرات بسیار مستندی از اوضاع داخلی حکومت و مردم کرد، از زبان اکراد مطلع و آگاه جمع آوری کند. آنچه آرشی روزولت جونیر را بسیار به تعجب واداشته بوده، فضای آزاد مهاباد بوده، چیزی که اصلاً" وبهیچ عنوان قابل مقایسه با رژیم کمونیستی آذربایجان نبوده، واوعین مطلب را به خود قاضی نیز گفت.

قاضی به سهم خویش این چنین به نماینده آمریکائی گفت: - اکراد ایران استانی به معنای واقعی کلمه "دمکرات" می - خواهند که زیرنظر رژیمی فدرال اداره گردد، همانگونه که در ایالات متحده آمریکا وجود دارد، اگرحکومت آمریکا نمی - تواند از این آرزوی مردم کرد پشتیبانی نماید، اقلاً" به دشمنی با اکراد برنخیزد. درطول مدت این دیدار اعضاء کمیته مرکزی سعی فراوان داشتندکه کمترین آثار ونشانی از روسها نمایان نگردد، این کارهم زیاد دشوار نبوده، بویژه که درآن وقت تنها اسدوف درمهاباد می زیست.

اگرچه پس از این دیدار وآشنائی نزدیک با اوضاع، آرشی روزولت می توانست مطالب را با دولت متبوع خود در میان بگذارد و همه چیزرا به آنها بگوید، اما هیچ دلیلی نداشت که آمریکا خودرا با یک جنبش ملی درگوشه دورافتاده ای از ایران گرفتار نماید. دراین مدت احتمال داردکه خط مشی سیاسی ایران ازجانب بعضی از روسای عشایرشمال همچون امرخان شکاک خوب درک شده باشد اگرچه درآن لحظات هنوزبه شدت تحت تاثیرفضای ناسیونالیستی موجود درمهاباد بودند. حکومت مهاباد بخوبی می توانست حس همدردی را در اکراد بیدار وتحریک نماید، اما بیشترنیازمندی های

آنان را نمی توانست تأمین نماید.

امرخان وقتی متوجه جانب شرقی گردیده، تنها کمونیستهای آذربایجانی بودند که بچشم می آمدند، واین نشان می دادکه انجام یك همکاری با عشایر بختیاری وقشقائی های جنوب کاملا ضرورت دارد. دلیلی نداشت اکراد، که دربیان نامه اخیر قوام حقوقی برایشان درنظرگرفته شده بوده، وازحزب توده نیز بیزار ومتنفربودند، همراه با تمام ایران علیه دشمن مشترك وارد نبرد نشوند. دراین هنگام امرخان برای دست یافتن به یك موافقت مصلحتی، همانند سران عشایر همفکرش، ازکونسول آمریکا درتبریزدرخواست کرد که پیامی برای قوام ارسال دارد که درآن پیام بگوید دولت دربرابر رفتار صبورانه وآرام خود درمنطقه می تواند به وفاداری اکراد امیدوار ومطمئن باشد. پاسخ قوام این بود: چگونگی برخورد دولت با مردم منطقه بستگی به نشان دادن عملی وفاداری اکراددرحال وآینده می باشد، بویژه دراین هنگام اغتشاش وناامنی منطقه.

روزدوازدهم نوامبر نمایندهٔ امرخان باعجلهٔ فراوان تبریز را بجانب منطقهٔ شکاك ها ترك گفت تاخبربرساندکه درآینده ی نزدیکی ارتش ایران به آن نواحی برخواهد گشت.

درمهاباد قاضی متوجه این امرگردیده بودکه امرخان ازبه وجود آمدن یك خودمختاری تحت نظارت روسها هیچ خوشحال نیست، البته بایدقرارکردکه تاآن هنگام قاضی نیزدرافکار وعقایدخویش تجدیدنظر کرده بود. اما امرخان به نام یك رئیس قبیله که افرادمسلح فراوانی نیزدراختیارداشت، از تمام مزایای آزادی واستقلال رأی که حتی قاضی هم تاحدودی

فاقدآن بوده، بهره داشت.

روسها درمهاباد دفترنمایندگی ویژه داشتند. دراینجالازم است که اشاره شودکه جای تردیداست که قاضی دراواخر از مشورت ورایزنی با مستشاران روسی سردی ازخود نشان داده باشد هنوزقاضی به شدت دربرابرمردم احساس مسئولیت می کرد ومی خواست که اوعامل اصلی درستیابی آنان به‌خودمختاری باشدوهمین مسئله‌اورا به میان پیله‌ای کشانیدکه بنظرعده‌ای خودآنرا بدورخویش تنید.

روز بیستم ماه نوامبر، عموزاده‌اش محمدحسین سیف قاضی که برای معالجهٔ چاقی بیش ازحد وناراحتی معده به باکو رفته بوده به مهاباد برگشت. شاید اگرکمی دیرتر به مهاباد برمی گشت، دچاراین سرنوشت دلخراش ورنج آور نمی گردید.

www.iran-archive.com

آخرین روزهای عمرجمهوری داشت‌سپری می شد، ونفسهایش به شماره افتاده بود، وحوادث غیرمنتظره یکی پس ازدیگری روی می دادند.

سفیرروس درتهران چندبار به حکومت ایران هشدار داد که نا امنی ها واغتشاشات درمرزروسیه ، ودرناحیهٔ استراتژیکی آذربایجان بهیچ عنوان قابل تحمل نیست. بعضی ازمفسران براین عقیده بودند که حتی اگر بازورهم شده باشد، اتحادشوروی ازانجام یافتن تصمیمات قوام جلوگیری خواهد کرد.

درروز بیست وهفتم ماه نوامبر، سفیرآمریکا درایران جورج وی. آلن آشکارا اعلام کردکه این مطلب راکه ایران گفته است: " ... حکومت ایران مجبوراست برای ایجاد امنیت، نیروی نظامی به‌تمام نقاط ایران گسیل دارد... "، مطلبی کاملا" طبیعی ودرست است.

همان روز قاضی طی تلگرافی مراتب مخالفت‌خودرا ازاعزام نیرو به آذربایجان وکردستان اعلام کرده، اما قوام ازتصمیم خود برنگشت.

زمانیکه روزهای تسلط ارتش ایران برآذربایجان نزدیك می شدند راهنمایان وکمك دهندگان روسی درمورد مسئلهٔ هم‌پیمانی نظامی بین اکرادوآذربایجانی ها سکوت اختیارکردند.

دراوایل ماه دسامبر، یك هیئت نمایندگی ازجانب اکرادبرای گفتگو باهاشموف، عازم اورمیه گردیدند. در آنجا هاشموف به آنان اطمینان دادکه دولت حداقل نیرورا به کردستان خواهد فرستاد واین نیروها فقط تا پایان انتخابات مجلس، امنیت را

درمنطقه نگاه خواهندداشت ، پس از پایان انتخابات دوباره
ازمنطقه خارج خواهندشد. به استناد بعضی از منابع روسها
چنین نشان دادند که به گفته های قوام باوردارند.
بنابراین قاضی روز پنجم ماه دسامبر دعوت برای ایجاد شورائی
بنام "شورای جنگ" نمود که درآن ده نفراز رهبران، وزیر
جنگ سیف قاضی ، ونماینده ٔ مجلس صدرقاضی ، شرکت داشتند.
تصمیم دراین شوراچنان اتخاذ گردیدکه قبایل کرد وقوای مسلح
جمهوری دربرابر دولت ایستادگی نمایند . اما تصمیم نهائی
را به فردای آن روز که قراربود درحیاط "مسجد عباس آقا" ی ـ
مهاباد گردآیند، موکول کردند، ودرآنجا نیز اکثرروٴسای
عشایروا عضاء کمیته ٔ مرکزی حزب انتظارآخرین تصمیمات رامی ـ
کشیدند. درمسجد صدر قاضی گفت با توجه به این امرکه من در
تهران بوده ام می توانم به شما اطمینان دهم که حضورارتش
ایران در منطقه نمی تواند سد راه نیروهای متحد قبایل
وارتش جمهوری مهاباد گردد. درآغازکه تصمیم و گفته ٔ او، که
اظهارداشت نیروی خصم یارای روبروشدن با ما راندارند، بسیار
ازجانب حاضران مورد استقبال قرارگرفت وازآن پشتیبانی شد.
اما ناگاه ازگوشه وکنارصداهای اعتراض آمیز بلندشدوگفتندکه
تازه برای این سخنان خیلی دیرشده است ،وسرنوشت جمهوری
رابطه ٔ مستقیم بااوضاع آذربایجان ونیزقدرتهای بزرگ خارجی
دارد. گردهم آئی درحالتی بپایان رسید که تصمیم قطعی اتخاذ
نگردیدوروحیه ٔ مردم برای ایستادگی ومقاومت تاحدودی نیز
متزلزل گردیده. ( توضیح : بنا بگفته ٔ بیشترشاهدان عینی ـ
که درآن روز درحیاط مسجد عباس آقا بوده اند، درآن روز صدر

قاضی درحیاط مسجد عباس آقا سخنرانی نکرده، بلکه تنها قاضی محمد طی سخنانی مردم را دعوت به خونسردی و آرامش نمود وگفت که هرگونه تصمیم عجولانه‌ای عواقب بسیار وخیم واسفباری بدنبال خواهدداشت. نیز اعلام داشت با وجود این که خطر بسیار نزدیك است ومن هرگونه اختیار وامکان لازم را برای خارج شدن ازمنطقه دارم، ازمیان شما نخواهم رفت و جانم را فدای شماها خواهم کرد ... ـ مترجم).

درتبریزنیز این چنین شورائی (شورای جنگ) تشکیل گردید که درآن استاندار "جاوید"، رئیس شورای استانی "شبستری" بی ریا، وژنرال دانشیان شرکت داشتند اما درتمام مدت جلسهٔ آنان جو سراسر بدبینی ویأس برنشستشان سایه افکنده بود. پیشه‌وری واقع بین ترو رفتارش میانه‌روانه بود.

سحرگاه روز ۱۱ نسامبردرتبریزشایع گردیدکه مردم باید ایستادگی کنند، اماهمان روز چند ساعت دیرترخبرپخش گردید که سلام‌الله جاوید تلگراف تسلیم شدن به تهران ارسال داشته ودیگران سران ومسئولان حزبی به جانب شمال گریخته‌اند.

فردای آن روز که دوازدهم نسامبربود، یك عکس‌العمل شدید ضد کمونیستی براه افتاد. وزیرفرهنگ بی نام ونشان قبلی "محمد بی ریا" که ازچنگ عده‌ای که دنبالش می‌کردند گریخته وخودرا به بیمارستان روسها رسانده بود، جمعیت به دنبال او به داخل بیمارستان هجوم برده واورا گرفتندوبیرون کشیدند، سپس اورا به پشت ماشین جیپی بسته ودرتمام خیابان‌های شهراورا بدنبال اتوموبیل کشیدند. نزدیکی های غروب روز ۱۳ نسامبردوروزپس ازتسلیم‌شدن‌جاویدا ولین واحدهای ارتش وارد شهر گردیدند.

متلاشی شدن ناگهانی حکومت آذربایجان، اکراد مهاباد را گیج ومبهوت کرده. اما درهنگامیکه باهم مشغول شور وبررسی بودند وانتظار راهنمائی های قاضی را می کشیدند شکاك وهرکی های غرب دریاچهٔ اورمیه همچون گل آفتابگردان روبه آفتاب قرارگرفتند. روز ۱۱ دسامبر به دشت های پائین هجوم بردندودرجهت تبریزواورمیه راه افتادند، تا درپیروزی ارتش ایران سهمی داشته باشند.

درمهاباد همینکه بخوبی روشن شدکه روسها پشت حکومت تبریز راکه ساخته وپرداختهٔ دست خودشان بود نگرفتند، قاضی وهمکارانش هرگزبطورجدی درمورد ایستادگی دربرابر برقوای دولتی تصمیم نگرفتند. برابر دعوت مسئولین حزب، دسته ای ازافراد نظامی جمع شدند ودربارهٔ گریختن و به عراق یا شوروی پناه بردن، گفتگو وتبادل نظر نمودند.

آنان آمادهٔ رفتن شدند ونزدیکی های غروب روز ۱۴ دسامبر به منزل قاضی رفتند تاازاوهم بخواهندکه بهمراهی آنان از شهر خارج گردد. قاضی پیشنهاد رفتن آنان را پذیرفت و گفت هرچه لازم دارید باخود بردارید، اما اضافه کرد: " ... من همراه مردم مهاباد می مانم، چون سوگند یادکرده ام که همراهشان باشم وازآنان نگهداری کنم. حکومت مرکزی باخشم وکینه برخواهدگشت، اگرمرا بگیرد خشم خودرا روی من خالی خواهدکرد ودست ازسرمردم برخواهدداشت، بهمین دلیل برای اینکه مردم شهر دچارضرروزیان نگردند، من مجبورم که بمانم". (این بخش قابل توجه تمام کسانی است که خودرا ادامه

نهندهٔ راه قاضی محمد معرفی می نمایند. مترجم ) .
پس از آن گفتگو دربارهٔ اوضاع عمومی آغاز گردید، همگی بر این امر تاءکید داشتند که اگرچنانچه برای قاضی هیچگونه مشکلی ایجاد نکنند وایشان زنده بمانند، برای دیگران که ازنقطه نظر شغلی ومقام باتین ترازا وبوده اند، هیچگونه جای ترس ونگرانی باقی نخواهدماند.
جنگ ومقاومت یا گریختن درکناری نهاده شده، وتسلیم شدن - بدون قید وشرط پذیرفته گردید. روز چهاردهم دسامبر اولین گروه ازاکراد شهرنشین و روٴسای عشایر پنجاه کیلو متردرجهت شمال شرقی راه پیمودند وبه میاندوآب رفتند تا در آنجا باژنرال " همایونی " که ازمسیر سقزآمده بود دیدار وگفتگو نمایند. این هیئت عبارت بودنداز : میرزا رحمت شاقمی شیخ حسن شمس برهان ، علی آقا امیرعشایری وچندنفردیگر، که دلسوزی نشان ندادن آنان به جمهوری ، آنان را مطمئن ساخته بود که با رفتارخوب و صحیح مسئولین ارتش ایران روبروخواهند شده. هیئت نمایندگی اکراد حالت گذشت واغماض را درقیافه ی ژنرال دیدند، به مهاباد برگشتند تا به مردم بگویندکه کسانی که تسلیم دولت شوند، می توانند درامان باشند.
روز پانزدهم دسامبرنمایندهٔ تجارتی روس درمهاباد اسدوف به ارومیه رفت ودرآنجا به کونسولگری روسها ملحق گردید.
یکی ازمقامات رسمی اکراد اسدوف را متهم به این امرکردکه اودربحرانی ترین شرایط دوستان خودرا بگیرانداخت و آنها را تنها گذاشت . اسدوف پاسخ بسیاردرهم وپریشانی دادوگفت :
چگونگی اوضاع جمهوری به چگونگی اوضاع جهان بستگی دارد -

اگرهم نام حزب دوباره به "جمعیت ژ. کاف" تغییر یابد، امکان دارد روسها بتوانند کمکی به آن بکنند!

روزبعد، قاضی محمد، سیف قاضی، حاجی بابا شیخ وچندنفر دیگربا اتوموبیل عازم میاندوآب شدند ودرآنجا تسلیم ژنرال همایونی گردیدند. ژنرال ازقاضی سوال کرد: چرا اکراد را درجهت تجزیهٔ ایران راهنمائی می کردی؟

قاضی پاسخ داد: هرعملی درآنجا تحت نظارت وفشار روسها انجام گردیده است. ژنرال این بار گفت: دراینصورت، شماچندماه قبل درتهران بودید، چرا موضوع را به همین شکل که بود به قوام نمی گفتی؟ گفتگوها برای روز تبدیل شد ن عمل نگهداشته شدند. قاضی به ژنرال همایونی هشدار داد وگفتکه بارزانی هنوز درمهاباد می باشند ودرنظردارندکه ازشهر دفاع کنند، نیزمی خواهنددوباره بوکان را در دست بگیرند. ژنرال همایونی بهتردانستکه به قاضی، حاجی بابا شیخ، وسیف قاضی بگوید که خودتان به بوکان عزیمت نمائید وآنجارا ببینید. دربوکان مشاهده گردیدکه بارزانیها چند روزقبل شهررا تخلیه کرده اندواز یك راه میان برازسمت شمالغربی به جانب مهاباد رفته اند. افرادهمراه همایونی به جانب روستای دهبکری ها، "حمامیان" راه افتادند آنجا محل زیست سران ایلخانیزاده بودوبیشترآنان در سال پیش باژنرال همایونی رابطه داشتند.

ساعت چهارصبح روز شانزدهم دسامبرقاضی وحاجی بابا شیخ به ژنرال همایونی اطلاع دادندکه می توانند ازیك راه میان بربه جانب مهاباد حرکت کنند، اما روسای دهبکری اطلاع

دادند که برف جاده را مسدود کرده است. بنابراین به میاندوآب برگشتندودرآنجا تلفنی به آنان اطلاع داده شد که درمهاباد در انتظارورودشان می باشند. قاضی پس ازتماس بامهاباد، به ژنرال گفت که پایتخت اکراد زیاد آرام نیست وبارزانی ها درشهرهستند وخیال مقاومت کردن دارند. ژنرال به قاضی گفت که به مهاباد برگرددو شهر ومنطقه را برای ورود ارتش ایران آماده نماید.

موقعی که در۱۱ دسامبرنیروی مقاومت آذربایجان متلاشی گردید، چندهزارسرباز ترک آذربایجانی که برای تقویت جبهه‌ی شمال فرستاده شده بودند، بجانب تبریز عقب نشینی کردند. همزمان بااین امر ملا مصطفی درحدود یکهزاروپانصدنفربارزانی ودسته‌ای ازعشایرکردرا بهمراه داشت ازمسیر میاندوآب بجانب بوکان راه افتادند. دربوکان تصمیم گرفت که ازیك مسیر میان برکوهستانی به مهاباد بسرود.

دربوکان بود که یکی ازسران ایلخانی زاده به اوگفت که: ارتش ایران نمی تواند نیروی اکراد را درهم بشکند، این نیروی اتحادشوروی است که توسط بریتانیا وآمریکا درهم میشکند موقعی که سرهنگ "غفاری" همراه بایکدسته مجهزازارتش درروز۱۲ دسامبروارددبوکان گردید، نیروی عشایرمنطقه به آنان پیوستند و برای اینکه وفاداری خویش را بخوبی به اثبات برسانند درخواست کردندکه همراه با ورود ارتش بداخل شهرآنان نیز دوش بدوش ارتش وارد شهر گردند.

بدین سان روز پانزدهم دسامبرغفاری باعشایرهم پیمان دراطراف مهاباد مستقرگردیدند، درحالیکه دلواپس بودند که

شاید ورودآنها بداخل شهر به آرامی صورت نپذیرد.
قاضی محمد روز ۱۶ دسامبر ، جعفرکریمی را نزد غفاری روانه کردوبه او گفت که به غفاری بگویدبرا برتوافقی که باژنرال همایونی حاصل گردیده است ، قوای نظامی دولتی باید نخست ـ وارد شهر گردند وبرا وضاع مسلط شوند، نیزبه غفاری هشدار دادکه بارزانی ها همچنان درداخل شهر هستند ونیزازجانب قبایل مخالف کوششهای فراوانی برای ورود به شهرانجام میگیرد. این اولین بارنبود که قاضی ازهجوم وغارت عشایر جلوگیری می کردواجازه نمی داد آتش جنگ و کشتاربیهوده شعله ورگردد. سرهنگ باروش بسیارزیرکانه ای تاروز ۱۷ دسامبرکاررا به تاخیر انداخت ، تاژنرال همایونی و قوای نظامی همراه او ازجانب شمال شرقی به نزدیکی پایتخت جمهوری رسیدند.
روز۱۶ دسامبربطوربسیارسریع وفوری ملا مصطفی برای گفتگو با قاضی محمد درپیرامون خروج او ازمنطقه وارد مهاباد گردید وگفت اگرتصمیم بررفتن اتخاذ شد تامرزعراق همراه قاضی خواهم بود. اما پس ازگفتگوهای بسیار پاسخ قاضی همان بود که قبلا" گفته بود :"... می دانم که باماندن من زندگیم به خطرمی افتد، اماهیچ اشکالی ندارد، من به سوگندم پایبندم ومردم را تنها نمی گذارم..." . بدین سان روز ۱۷ دسامبر قاضی محمد وسایر سران کردازجادهٔ شمالشرقی سیزده کیلو متر به جانب روستای " گوکتپه" رفتند تادرآنجا رسما" از مقامات نظامی ایران استقبال بعمل آووند ، سپس ارتش ایران ازسمت شمال و قوای همراه سرهنگ غفاری باتفاق عشایر ازسمت شرق باسرعت وارد شهر شدند. باحضور آنان مرگ و پایان

جمهوری اعلام گردید ومنطقه باردیگربه ایران ملحق شد.
تاآن لحظه همه چیز به خوبی پیش می رفت.
دراین مدت بارزانی ها با تمام افراد وقوای رزمنده ی خود دربخش غربی خارج شهر چادرزده بودند، نیزبعضی درشمالغربی نقده ، درمسیرراهی که بسوی مرزهای عراق می رود ، مستقر شدند.
درمهاباد ودیگرجاها بسیارسریع مسئولین کرد کوشش می‌کردند که تمام عکسها ـ اسناد ـ پرونده و... راازمیان ببرندونابود نمایند. درمنازل مردم خود بسیاربطوردقیق وسریع مشغول جستجو بودندو هرنوع سند، حکم ، نامه ، عکس ازقاضی ویا استالین که می یافتند درآتش می انداختند. سلاحهای کوچك پنهان گردیدند، اماسلاحهای بزرگ‌آماده تحویل به ارتش ایران شدند.
سه هزار قبضه تفنگ‌خوب ـ یکصدوبیست قبضه مسلسل ـ دوعراده توپ ومقدارزیادی نارنجك توسط بارزانیها بسوی نقده برده شد. نیروهای ایران دراین سرمای بسیارشدید راه درازی را پیموده بودندوکاملا خسته بودند. درمهاباد استقراریافتند ومجبورشدند برجهای بلندی بسازند وازداخل آنها مشغول نگهبانی شوند ومواظب حملات ناگهانی بارزانیها یاعشایراطراف مهاباد باشند.
وقتی ژنرال همایونی وارد مهاباد شد ، قاضی به‌او گفت که بسیار دلواپس‌علی ( کوری رش ) هستم. آن زمان علی در تبریز بود. روز نوزدهم ماه دسامبر ژنرال همایونی اتوموبیلی به تبریز فرستادو باآن

علی را به مهاباد برگرداندند. درجیب علی نامه ای پیدا شدکه صدرقاضی آن را برای برادرش (قاضی محمد) نوشته بود. صدرقاضی در هشتم ماه دسامبربه ارومیه وازآنجا به تبریز رفته بود، ویکی ازکارهائی که برای انجام دادن آنهاعازم تبریزشده بود، بازگرداندن دانشجویان کردی بود که در باکو بودند.

درآن نامه صدر قاضی نوشته بودکه : " باژنرال همایونی برخورد خوب و دوستانه داشته باش تامن خود را به تهران نزد قوام برسانم، شاید قول وضمانت حتمی ازاودر مورد عفو وبخشش مسئولین حکومت مهاباد بگیرم".

همایونی نامه راخوانده، آنگاه آنرا برای قاضی محمدفرستاد.

www.iran-archive.com

مسئلهٔ سلاحها ـ آغاز بازداشت

مدت کوتاهی پس از اینکه ژنرال همایونی وارد مهاباد شد ـ پیامی بدین مضمون دریافت داشت: ملا مصطفی میخواهد با او دیدار و گفتگو کند. در آن هنگام ملا مصطفی، و بارزانی های ـ همراه او کلیدی برای حل این مسئله بودند که قبایل کرد خلع سلاح شوند یا به جنگ با او ادامه دهند.

ژنرال، سلامتی را منیت ملا مصطفی را تضمین کرده، وقرار براین نهاده شد که روز بیستم ماه دسامبر در مهاباد با یکدیگر دیدار و گفتگو نمایند. در این هنگام قاضی محمد در منزل خود تحت نظر بود و خانه اش از سوی سربازان ارتش محاصره شده بود، تا از هرگونه رابطه او با ملا مصطفی جلوگیری بعمل آورند.

وقتی ژنرال با ملا مطفی روبرو شد پرسید: یک رئیس عشیرهٔ عراقی (منظور ملا مصطفی) در خاک ایران چکاری دارد؟ ملا مصطفی پاسخ داد اگر بریتانیا سلامتی و امنیت ما را تضمین کند، من به همراهی تمام قبیله به منطقهٔ بارزان بازخواهم گشت. نیز پذیرفت که در مورد تسلیم شدن نامه ای به ارتش ایران بنویسد که آن نامه را بزبان عربی نوشت. سپس ژنرال همایونی پیشنهاد کرد که: ملا مصطفی، میرحاج ـ عزت عبدالعزیز، ونوری به همراهی سرهنگ غفاری به تهران بروند و در آنجا نظریات خویش را در مورد حوادث منطقه به مسئولین ایرانی بگویند و هرچیزی که لازم داشته باشند از آنان بخواهند، بعداً برای گرفتن تأمین به سفارتخانهٔ بریتانیا در تهران نیز بروند. سحرگاه روز بیست و یکم دسامبر ملا مصطفی همراه با گروهی از افراد خویش با ماشین عازم تبریز گردیدند.

بعدازظهرهمان روز ژنرال همایونی، قاضی محمد، حاجی بابا شیخ، وسیف قاضی را دعوت کرد وازآنان خواست که تمام قبایل راخلع سلاح کنند، ونیزتمام سلاحهای دریافتی از شوروی را تحویل ارتش ایران دهند. درپاسخ اظهارداشتند که پنج هزار قبضه تفنگ ازروسها گرفته اندکه کمیته ی مرکزی حزب دمکرات هرپنجهزار قبضه راتوزیع کرده است، و تنها کمیته ٔ مرکزی می تواند توضیحات لازم دراین باره را بدهد. برابردستورژنرال همایونی کمیته ٔ مرکزی حزب و دیگررهبران بلند پایه ی جمهوری که شماره اشان به چهل وپنج نفرمی رسیددرساختمان شهرداری گردآمدند. ژنرال خلع سلاح عمومی راازآنان خواست وگفت که دربرابراسلحه رسیدداده خواهدشد. سپس جویای اسنادومدارك گردید، پاسخ حضارزیاد دلخوش کننده نبود، گفتند: چندروزقبل تمام اسنادومدارك وپرونده‌ها به حمام سربازخانه انتقال داده شدو درآنجاهمه راآتش زدند، بعنوان مدرك خاکسترکاغذهای سوخته درآنجا موجوداست.

قاضی همه ٔ مسئولیتها راشخصا" به عهده گرفت، اما حاضرین درساختمان شهرداری، همینکه آنجا راترك گفتند، همگی بازداشت شدند.

طرح الوند

ملا مصطفی ـ میرحاج ـ عزت‌عبدالعزیز، ونوری یك ماه را ـ بعنوان مهمان درباشگاه افسران تهران گذراندند. نتیجه‌ی گفتگو با کونسول بریتانیا هیچ جای امیدواری نبودونمی‌توانست به آنان اطمینان کافی در مورد بازگشت بعراق بدهد.

میزبانان پیشنهاد کردندکه بارزانیها می توانند درگوشه‌ای ازجنوب‌شرقی کردستان ایران، دردامنهٔ کوهستان الوند نزدیکی همدان مستقرشوند، مخارج نقل وانتقال وخوراك آنان راحکومت ایران برعهده خواهدگرفت، نیزقرارشدکه در شش ماه اول اقامت‌آنان تمام مخارجشان بردوش‌حکومت ایران باشد.

ملا مصطفی مراتب رضایت‌خویش را اعلام داشت وروز بیست ونهم ژانویهٔ سال ۱۹۴۷ درحالیکه یکی ازافراد بلند پایهٔ وزارت دارائی ایران همراهش بوده به مهاباد برگشت. نمایندهٔ وزارت دارائی مبلغ یکصدهزارتومان (تقریبا" معادل هیجده‌هزاردلار) پول بابت هزینهٔ خوراك وانتقال آنان همراه داشت و نامهٔ لاك ومهرشده‌ای نیزبرای ژنرال همایونی آورده بودکه در آن تاکید شده بود که درانتقال بارزانی ها نبایدکوچکترین تاخیری وجود داشته باشد. ملا مصطفی اصرارداشت‌که درایـن زمینه نخست‌لازم است‌با برادرش، شیخ احمد، گفتگو نماید. برای انجام اینکاربه‌او بیست وچهارساعت‌مهلت داده شد.

وقتی خبررسیدکه بارزانیها حاضربه ترك منطقهٔ مرزی نمیباشند فورا" سرهنگ‌غفاری به نقده فرستاده شد تا با ملا مصطفی گفتگونماید. ازآنجاسرهنگ‌خبرداد که بارزانیها بجای ترك منطقه، خیال دارند به جنگ‌بپردازند. ناچار روزنوزدهم

ماه فوریه ژنرال همایونی به همراهی سرهنگ غفاری - به تنهائی وبدون اسلحه به نقده رفتند تا درآنجا دراین باره با شیخ احمد مذاکره نمایند. درنقده ژنرال همایونی متوجه شدکه همانطوریکه قبلا" حدس زده بوده، بارزانیها حاضر به ترك منطقه نمی باشند. شیخ احمد اظهارداشت: اگرچه تضمینی برای ما ازبریتانیا گرفته نشده است وماکمتریـن اطمینانی به سرنوشت آینده خود نداریم، همینکه راه ها بازشوند واین برف تمام شوده درآغاز بهار منطقه را ترك خواهیم گفت وحتی اگربازورهم شده باشده سرزمینهای خویش را ازعراق پس خواهیم گرفت.

ژنرال همایونی باهیچگونه تاخیری موافق نبوده اما سه راه به آنان پیشنهاد کرد: ۱ـ دراسرع وقت بعراق برگردند ۲ـ به این شرط می توانند درایران بمانند که فورا" تمام سلاحهایشان را تحویل ارتش ایران دهند ۳ـ می توانند با ارتش ایران وارد نبرد شوند. درطول مدت گفتگو برخوردکوچکی بین افراد بارزانی وافراد همایونی بوجود آمدا ما درآن کسی کشته نشده ملاقات بدون نتیجه نهائی به پایان رسید اما بطورمبهم چنان پیدا بود که قسمت سوم پیشنهاد ژنرال همایونی تحقق خواهد یافت و بارزانیها وارد جنگ خواهندشد. ژنرال همایونی در حالی که توسط یك بارزانی اسکورت می شدبه محل خویش درجنوب نقده بازگشت و هشدارداد که تا دوروز آینده شهرتوسط قوای دولتی اشغال خواهدشده آن شب به ژنرال خبردادندکه دسته ای ازبارزانیها روبه اطراف شمال اشنویه حرکت کرده وازایل مامش یازده ارباب راکشته اند.

بخوبی پیدا بود که آنان پلهای پشت سرخویش را خراب می‌کنند وراه برگشت را برخویش مسدود می نمایند.
پس از چهل وهشت ساعت انتظار، در بیست ودوم ماه فوریه واحد های ارتش ایران بسوی شهر نقده حرکت کردند، وبارزانیها نیز آماده‌ٔ رفتن به جانب مرز گردیدند.

ازچپ به راست: سیدعبدالله ایوبیان ـ صدیق حیدری ـ قاضی محمد ـ سیدمحمد ایوبیان ـ رحیم جوانمرد قاضی.

مسئولین حکومت تبریز اکثربه جانب شمال گریختند، امـــا سران حکومت مهاباد هیچگونه اقدامی درجهت پناه بـــــردن به اتحاد شوروی انجام ندادند. شمت نفر دانشجوئی کـــــه برای ادامهٔ تحصیل به باکو رفته بودند همچنان درآنجـــا بودندومرتب دربارهٔ حوادث دلخراش سقوط حکومت آذربایجان وانتقامهای خونینی که درآنجا گرفته می شده اخبار ناگـــوار دریافت می کردند. مسئولین مدرسهٔ نظامی آنجا هیچگونـــه قدمی درجهت تخفیف دادن نگرانی دانشجویان برنمی داشتند حتی چنین پیدا بودکه روسها نخواهندگذاشت که آنان به ایران برگردند. جوانان کرد بخوبی می دانستند که درآنسوی حدود مرز، مرگ درانتظار آنان وخانواده هایشان می باشد. همـــه دراین فکربودندکه اگرخانواده هایشان قتل عام نشوند،ممکن خواهد بود همدیگررا درباکو ملاقات نمایند. پس ازاینهمه رنج واندوه، بخوبی پیدا بودکه اقامت دائمی آنان درشوروی آنان را برای همیشه ازخانواده هایشان جداخواهد ساخت و این مسئله ائی نبود که هیچکدام راضی باشند. روسها درمورد بازگشت مجددآنان به ایران مرتب امروز وفردا می کردنـــد ناچاردانشجویان دست به اعتصاب غذا زدندکه این امرخیلی زود آنان را موفق گردانیـد.

درماه مارس اجازه‌ی بازگشت به آنان داده شد.

نگاهی مجدد به بارزانی ها

ملا مصطفی در نظر نداشت که بدون اسلحه در همدان ماندگار شود از طرف دیگر ترس فراوانی از استقبالی داشت که می دانست در عراق از وی بعمل خواهند آورد! برف زمستانی اکثر راه های اصلی به منطقهٔ برادوست عراق را بسته بوده، وعبور از آنها به ویژه برای زنان وکودکان دشوار وغیرممکن بود.

برای دستیابی به شرایطی بهتر، چه در ایران وچه در عراق ملا مصطفی کارها را به تعویق وتأخیر می انداخت. در واقع برنامهٔ او این بود که قبیله را به چند دستهٔ کوچکتر تقسیم نماید تا هر دسته بهتر و راحت تر بتواند از دسترنج ومحصولات خویش در دره های موازی با مرز عراق وترکیه، در لاجان وترگور (غرب اورمیه) زندگی کنند. بدین ترتیب می توانستند تا فرا رسیدن بهار تجدید رمقی بنمایند وآزادتر باشند.

نزدیکی شهر اشنویه را انتخاب کردند، واز راهی که بسوی مرز عراق می رود، در " دیزج دول " مرگور محل زندگی شیخ عبدالله افندی مستقر شدند. برخوردهای ارتش ایران با بارزانیها از ۱۱ مارس تا ۱۵ آوریل راستی یک حماسه ازچنین جنگهائی در تاریخ است. بعد از بیست ودوم فوریه که بارزانیها از نقده خارج شدند دسته جمعی در جهت شمال، درجلگه ی لاجان حرکت کردند. گروهی به اطراف اشنویه، دسته ای دورتر به سوی دره های مرگور وترگور رفتند. درفاصلهٔ گفتگوی ژنرال همایونی با شیخ احمد حادثهٔ بسیار دلخراشی درروستای " سیلوی "مامش درست درشمال لاجان رخداد. دسته ای ازبارزانی ها که از میان روستای سیلوی عبور می کنند از آقاهای مامش می خواهند که

همگی سلاحهایشان را دریك جا قرار دهند تا بارزانی ها بتوانند با اطمینان خاطر از آنجا عبور نمایند. یکی از فرزندان "مام حسین" که از پسر دیگرش شنیده که گفت: سلاحهایتان را بمن بدهید، فورا "هفت تیرش را کشیده، حرکت وهفت تیر کشی این فرد باعث سوء تفاهم بارزانی ها گردیده، ویکی از آنان دست بر ماشه مسلسل گذاشت ودریك لحظه یازده نفر از مامش ها را از پای درآورد. "ابراهیم" برادر کوچك علی امیرعشایری یکی از کشته شدگان بود. این عمل سبکمغزانه باعث شد که تا اندازه بسیار زیادی از ارزش واعتبار بارزانی ها کاسته شود. نیروهای مامش و هم پیمانا نشان بزرگترین سد درمیان بارزانیها واکراد مهاباد گردیدند، وهرنوع امیدی را دایر برحمله بارزانیها به مهاباد ونجات دادن قاضی و سایر زندانیان کرد از دست حکومت ایران، به یأس تبدیل نمودند.

روز چهارم ماه مارس، گروه بزرگی از بارزانی ها به "ماوانا" در ترگور رسیدند، جائی که رشید بیگ هرکی و نوری بیگ بیگزاده برای گردهم آئی واتحاد با مهمانان عراقی برگزیده بودند.

روز بیست وسوم فوریه ارتش ایران اعلام کرد که تمام عشایر وقبایل باید سلاحهای خودرا تحویل دهند و روز دوازدهم مارس یك ستون نظامی از ارومیه برای اجرای دستور اعلام شده بجانب ماوانا راه افتاده. پس از درگیری وزد وخورد اندکی، رشیدبیگ ونوری بیگ تسلیم شدند و از سوی ژنرال همایونی مورد بخشش قرار گرفتند، مشروط براینکه درجنگ علیه بارزانیها به او کمك نمایند. همینکه حمله شدید ایران آغاز گردیده، آنان نیز به همکاری پرداخته وکمك های لازم را نمودند، آن جنگ در-

شمال ارومیه شروع گردید، ودامنه‌های آن به مهاباد ونقده نیز کشیده شد. درشروع جنگ قوای هرکی که توسط ارتش مورد پشتیبانی قرارگرفته بودند، علیه بارزانیهای مستقر درجنوب ماوانا اقدامات خویش راآغازکردندو بارزانیها مجبوربه عقب نشینی گردیدندتا بالاخره همه درجلگهٔ مرگور واشنویه بهم پیوستند. درروز چهاردهم ماه مارس حملهٔ نظامی ایران به منطقهٔ نقده واشنویه شروع گردید، وراستی بارزانی ها بایك دشمن زرنگ وفریبکار درافتاده بودند. جنگ در منطقه وموقعیتی بود که برای هردو سو آشنا بود. روز شانزدهم مارس بارزانیها در "نلوس" یك افسرودوازده سربازراکشتندو پنج افسرو شصت وهشت سرباز را نیز به اسارت گرفتند.

دربیستم ماه مارس در منطقهٔ "حاجی عمران" پست جنوب ـ کیله شین، ژنرال همایونی با ژنرال عراقی "علی حجازی" ملاقات کرد. ژنرال حجازی پیشنهاد کرد که درصورت نیاز قوای نظامی عراق که درمرز مستقرهستند آماده‌اند به این سوی مرز بیایند و به ارتش ایران کمك کنند، ژنرال همایونو پیشنهاد اورارد کرد ونپذیرفت وگفت که چنین نیازی نیست.

دربیست وچهارم مارس در "خلیج" بارزانی ها به یك ستون ـ ارتش ایران حمله کردند، ستوان امامی وسیزده سرباز کشته وستوان جهانبانی (فرزند ژنرال جهانبانی) بهمراه پانزده ـ نفردیگر اسیر شدند. ارتش ضعیف وخود باخته دست به حملهٔ متقابل زدکه بازهم یك افسر وهفت سرباز کشته شدند. اگرچه بارزانی هاخوب مقاومت می کردند، اما حملات سبعانه وشدید

ارتش کم کم روحیهٔ زنان ومردان آنان را درهم شکست.
بمباران منطقه توسط دوازده هواپیمای قدیمی، بحران و
درهمی منطقه را بیشتر کرد.
بالاخره تصمیم براین امرگرفته شد که به عراق برگردند
شاید درآنجا مورد عفو قرارگیرند. آنان گفتند اگردرعراق
مورد عفوهم قرارنگیریم لااقل قتل عام نمی شویم و تنها
چند نفرازسران کشته خواهندشد. حتی چند نفراز افسران قبلی
ارتش عراق همچون: مصطفی خوشناو ـ سرگرد خیرالله ـ سروان
محمد محمود ـ وسرهنگ عزت عبدالعزیز، آمادگی خود را برای
برگشتن بعراق اعلام کردند وگفتند بسیاربهترخواهد بود
اگربه سوی عراق وسرنوشتی نامعلوم برویم تااینکه دراینجا
به جنگی بی نتیجه باارتش ایران ادامه دهیم. ملا مصطفی
آنان را متوجه تصمیم خطرناکی ساخت که گرفته بود نده.
اما ادامهٔ وضع موجود هم به هیچ عنوان قابل تحمل نبود.
شیخ احمد که آن وقت رهبرمذهبی بارزانیها بود، ازنظر
حکومت مرکزی درست برخلاف برادر کوچکترش، شخصی بسیار
میانه رو وصبور بود، درآغاز ماه آوریل شیخ عبدالله به
او اطلاع دادکه بهتراست تمام اسرای ارتش ایران راآزادنمایند.
پس ازچند روزنامه ای دریافت کرد که درآن صحبت از عفو
عمومی ازجانب دولت عراق شده بود، شیخ احمد اجازه دادکه
دسته ای از بارزانیها ازنزدیکی جادهٔ کیله شین از مرز
بگذرندوخود را تسلیم ارتش عراق کنند که مدتها
بود انتظار ورود آنان را می کشیدند، نمایند.
مدتی کوتاه پس از این امر ملا مصطفی

بهمراهی عده‌ای از افراد مسلح خویش ، رو به کوهستانهای بارزان حرکت نمود .

روز سیزدهم ماه آوریل ، سرهنگ ایرانی " فولاد وند" به افراد بالادست خویش گزارش داد که تمام بارزانیها از رودخانهٔ " گادر" عبور کرده و داخل خاک عراق گردیده اند .

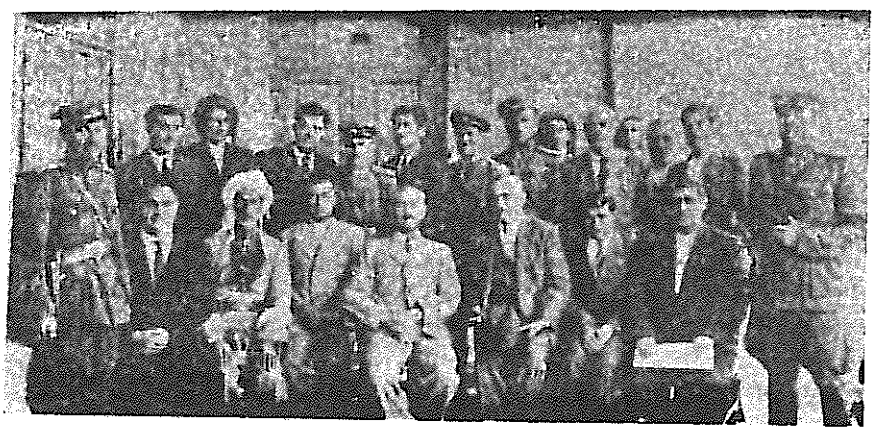

قاضی محمد(نفر نشسته دروسط با کت وشلوار) بهمراهی عده‌ای از مقامات رسمی حکومت جمهوری مهاباد .

## تصمیم گیری درمهاباد

سه هفته پیش از اینکه بارزانیها از ایران بیرون بروند، قاضی محمد، برادرش، وعموزاده‌اش بهرسه نفردرمیدان "چوارچرا"ی مهاباد، هرکدام به یك دار آویخته شدند.

درساعت سه بعدازنیمه شب سی ویك ماه مارس سال ۱۹۴۷، درست چهارده ماه پس از اعلام جمهوری، درهمان محل اعدام گردیدند. مراسم اعدام بطورمخفی ودرزیر تدابیر بسیارشدید امنیتی اجراء گردیدوتنها چندخانواده‌ای که دراطراف چوارچرا منزل داشتند، آن شب بسیار سیاه ودلخراش را بیادمی‌آوردند.

مهاباد ناگاه درسکوت عمیقی فرو رفت، وپیش بینی نهضت عشایری که گفته می شدبعنوان عکس العمل درمورد اعدام قاضی شروع خواهدشد، هرگز جامهٔ عمل نپوشید.

ازلحظهٔ بازداشت، قاضی محمدوسیف قاضی، بطورجداودور از بیست وهشت نفر زندانی دیگر نگهداشته شدند. درآوایل ماه ژانویه یك دادگاه نظامی ویژه برای محاکمه‌ی دونفر قاضی ـ تشکیل گردید. رئیس دادگاه سرهنگ "پارسی تبار" ودادستان آن سرهنگ "فیوزی" بود، که سرهنگ اخیربعنوان رئیس ستاد ژنرال همایونی همراه باا ولین واحد های نظامی وارد مهاباد شده بود.

ابتداسرهنگ فیوزی اتهامات قاضی را قرائت کرده، سپس اصرار نمود که برادرقاضی نیزباید بعنوان شاهد ازتهران احضار گردد. آن هنگام صدر قاضی مشغول گفتگو باقوام بوده، اما دست بسته اورا به مهاباد برگرداندندوبارسیدن او شمارهٔ زندانیان ویژه به سه نفر رسید. یك اطلاعات کامل وکلی

هرگز از چگونگی این محاکمات بدست نیامده اما در بعضی از منابع نظامی، وگفته های فیوزی، ویا کتابی به نام (ازمهاباد خونین تا کرانه های ارس - تالیف نجفقلی پسیان) مسائلی وجود دارد، اما حقیقت امر هیچوقت روشن نگردید.

حوادث کردستان از زمان سقوط جمهوری تا پایان یافتن جنگ با رزانیها در ابهام و تاریکی فرو رفته است.

قبل از آغاز محاکمه به آنان گفته شد که می توانند برای دفاع از خود وکیل انتخاب کنند. قاضی درخواست دوافسر حقوقدان که در تهران می زیستند و از نظر قضائی بسیار ورزیده بودند و قاضی با آنان آشنائی قبلی داشت، را نمود. اما در جواب قاضی اعلام گردید که این امر امکان ندارد و نمیشود از خارج وکیل آورد چون این کار محاکمه را به تاخیر خواهد انداخت و این هم چیزی است که اصلا" امکان ندارد. اگر قرار باشد که وکیل از خارج آورده شود، چرا یك وکیل از لندن نمی خواهید ؟ !

قاضی چنین پاسخ داد : اگر وکیلی از لندن بیاید هرگز مرا محاکمه نخواهد کرد چون او اولا" عقل سلیم دارد، ثانیا" من دست به عملی نزده ام که نیاز به محاکمه کردنم باشد.

با توجه به این امر قاضی یکی از افسران پادگان مهاباد بنام سروان " شریف " را انتخاب کرد. روز نهم ماه ژانویه قاضی بدفاع دورودرازی از خود پرداخت و اعلام داشت که این دادگاه صلاحیت رسیدگی به کار او را ندارد، و او می بایست در یك دادگاه عادی محاکمه می شد. اضافه نمود : اگر هم دادگاه نظامی ضروری بوده، می بایستی در تهران و یك دادگاه آشکار و علنی نظامی باشد، از این امر نیز گلایه کرد که اجازه -

نداده‌اند وکیل خوبی انتخاب نماید. دادگاه زیادبه این مسائل توجهی نکرد وبه کار خویش ادامه داد. اعلام جرم عریض وطویلی در بیست ودوماده تنظیم شده بود که‌ازسوی سرهنگ فیوزی تقدیم دادگاه شد. درجاهای مورد نیاز به مواردی که با قانون اساسی ایران تضاد داشت اشاره شده‌بود. مثلاً: اعلام جمهوری در ۲۲ ژانویه، تعیین درجات نظامی، توزیع اسلحه، تغییردادن پرچم، مواردی بود که دراعلام جرم به آنها اشاره شده بود. بنابگفتهٔ منابع موثق، قاضی اساس دفاعیات‌خویش‌را براین مطلب بنا نهاد که: حکومت مرکزی ایران ازسال ۱۹۴۱ که شوروی منطقه رابه اشغال خود درآورده، نتوانست درکردستان حاکمیت داشته باشد عدم قدرت‌ایران در منطقه خلائی ایجاد کرده، برای اینکه هرکس وناکسی نتواند ازاین خلاء به نفع خویش بهره برداری کند، باهمکاری وکمک شوروی حکومتی درمنطقه که خواست دیرینهٔ مردم کرد بود اعلام گردیده، بهمان طریقی که قدرت های بزرگ‌جهان هرچه دلشان خواست درتهران انجام دادند.

درمورد تغییرپرچم قاضی این چنین گفت: رنگ‌پرچم، همان رنگ‌پرچم ایران بودودرمورد محل قرارگرفتن رنگها قانون اساسی ایران چیزی نگفته است، بنابراین این عمل ما هیچ مخالفتی با قانون اساسی ایران به حساب نمی آید.

دراعلام جرم آمده بود که شکل سلاح ویژهٔ اکراد روی پرچم منقوش بوده، واین مطلبی بود غیرقابل انکار. درادامهٔ اعلام جرم آمده بودکه: هرنوع زیان، خسارت‌جانی ومالی که متوجه ایران گردیده همچون: حمله به شهربانی در

سال ۱۹۴۳ ، درگیری وزد خورد قارا وا ، اعلام جلوگیری از ورود ارتش ایران به کردستان ازسوی قاضی ، مسئولیتش با قاضی هااست ، اما در دفاعیات قاضی ، سلب مسئولیت ازتمام موارد فوق آمده بود. وقتی پرونده برای اعلام رأی نهائی آماده شده، مجرمیت قاضی بطورقطعی وکلی ثابت نشده بود.

همسرقاضی محمد مبلغ چهارده هزار تومان ( معادل حدود دوهزار وهشتصد دلار) پول به وکیل قاضی پرداخت نمود بلکه بتواند کاری بکند. سروان شریف مجبورشدکه پول را به دادگاه تحویل دهد، آنگاه این موضوع را نیز آشکار کرد که قاضی مبلغ بیست ویکهزار تومان برای رهائی افسران کردپول پرداخت کرده است. برابر دستور تهران تمام این پولها به همسرقاضی مسترد گردید، اما زمانیکه این پولها را به ایشان برگرداندند، او بیوه شده بود.

اعلام جرمهای سیف قاضی عبارت بود از: پوشیدن لباس ژنرالی ، سه بارمسافرت به باکو، شرکت در جنگهائی که علیه ارتش ایران انجام شده بودند. اودردفاعیات خویش اظهارداشت : ـ پس ازامضاء موافقتنامه بین پیشه وری ومظفرفیروز، که من به سمت فرماندارمهاباد منصوب شدم ، دیگرلباس نظامی نپوشیدم آنگاه مسافرتهایم به باکو با تائید مقامات مسئول درتبریز انجام گرفته ، درآخر اضافه نمود که معرفی من بعنوان تنها مسئول جنگهای منطقه کارصحیحی نیست.

صدرقاضی ، که مدت بیشترعمرجمهوری را درتهران ودورازمهاباد بعنوان نماینده مجلس گذرانیده بود، اظهارداشت : اگرمن دراین مدت گناهی داشته‌ام باید به دادگاه عادی داده شوم

نه دادگاه ویژهٔ نظامی. اما سخنانی که او در روز ششم ماه دسامبر در حیاط مسجد عباس آقا دایر بر مقاومت کردن در برابر قوای دولتی گفته بوده، به زیان او تمام شد.

روز بیست و سوم ژانویه بعدازهفتاد و دو ساعت محاکمهٔ نهانی و غیرعلنی دادگاه ویژه‌ی نظامی هرسه نفر قاضی را محکوم به مرگ اعلام کرد. برای بررسی و صدور رأی نهائی پرونده‌ها به تهران ارسال گردیدند و در شهر چنین شایع شد که بیشك در تهران رأی به برائت آنان داده خواهد شد. دو هیئت برای تجدیدنظر در پرونده‌ها ی آنان تعیین شدند و آنان پس از بررسی و شور همان رأی صادره در دادگاه نظامی ویژه‌ی مهاباد را تائید کردند. اما پاسخ فوری به مهاباد ارسال نشده، ژنرال همایونی از این بابت دلواپس شده، برای تحقیق در علت تأخیر سرهنگ فیوزی را همراه با مدارك لازم به تهران فرستاد.

در تهران به او گفته شد: اقدامات لازم انجام و پرونده و رأی نهائی جهت اظهارنظر به قوام تحویل شده است، و اجرای این مسئله به کمی صبر و شکیبائی سیاسی نیاز دارد و نباید زیاد عجله کرد. این امر به این معنا بود که قوام قبلاً با سفارتخانهٔ روسها در تهران تماس می گیرد، و مسئلهٔ روابط ایران و شوروی، نفت شمال، و... را دوباره با آنان به گفتگو خواهد گذاشت.

وقتی در سی ام ماه مارس دستور اجرای حکم از تهران ارسال گردید، ژنرال همایونی همراه با سرهنگ فیوزی در ارومیه بودند و جنگ علیه بارزانی ها را رهبری می کردند. پیامی را دیوئی به مهاباد ارسال داشتند دایر براینکه

سحرگاه روز آینده حکم به مرحلهٔ اجراء گذاشته شود.
چندروز پس از مرگ قاضی ها، درحدود بیست وهشت نفری که از گردانندگان حکومت اکراد بازداشت شده بودند، محاکمه گردیده وازدو تا پانزده سال به زندان محکوم شدند. تنها سه نفر به حبس ابد محکوم شدندکه پس ازمدتی حبس آنان نیزبا در نظرگرفتن بعضی مسائل به پانزده سال تخفیف یافت.
چهارده نفرازترس مجازات به عراق یا دیگرجاها گریختند.
بغیرازسه نفرقاضی، دراوایل ماه آوریل پنج نفردیگرنیز اعدام شدند، یکی از آنان سرگرد" علی خان شیرزاد" بود که در بوکان به دار آویخته شد، چهارنفر دیگر عبارت بودنداز: سروان حامد مازوجی ـ ستوان محمد ناظمی ـ ستوان رسول نقدهٔ ـ وستوان عبدالله روشنفکر، که هرچهارنفر درمهاباد به دارآویخته شدند. علت محکومیت همهٔ آنها جنگ با ارتش ایران در حدود وثغور جمهوری کردستان بود.
هنوز بخوبی روشن نیست که تصمیم نهائی برای اعدام قاضی ها چگونه اتخاذ گردید، اما اینقدرپیداست که عقاید ضدونقیض ـ درسوی دولت درمورد اعدام آنها وجود داشت، آن دسته ای که رائی به اعدام قاضی ها دادند چون بیشترنظامیان درآندسته بودند، رائی آنها مورد تائید قرارگرفت.
برابرگفتهٔ شاهدان وناظران این محاکمه، افسرانی که در این دادگاه قاضی رامحاکمه می کردند زمانی به آخرین درجهٔ عصبانیت وناراحتی رسیدند، که نامه ای ازقاضی، که دوماه قبل برای افسران فرمانده درجبههٔ سقزنوشته بوده، قرائت گردید. دراین نامه قاضی به شعر مشهورفردوسی اشاره کرده بود

که می گوید :

همه‌سربسرتنبه‌کشتن دهیم  ازآن به که‌کشوربدشمن دهیم

قاضی نوشته بود که شماها افسران ارتشی هستیدکه تنها در - هنگام صلح وآرامش‌شعارتان این است ، در روز نبرد ووا ویلا اعتقاد شما به این شکل درمی آید :

همه‌سربسرپشت بدشمن کنیم  ازآن به‌که‌خودرا بکشتن دهیم

توهینی به این شدت ، ازنقطه نظر افسران ارتش ایران قابل گذشت نبود ومی بایست گوینده‌ٔ آن شدیدا" تنبیه شود.

سیف قاضی که نه‌تنها عموزاده‌ٔ قاضی بلکه وزیرجنگ‌نیز بود ، ازنظرافسران ایرانی بیشترازهمه مستحق تنبیه کردن بود. چنین پیداست‌که دراین میان صدرقاضی ازهمه بیگناه‌تر بوده، زیرا که بیشترعمر جمهوری را دورازمهاباد بوده، نیز تمام هم‌وکوشش‌خودرا درراه آشتی دادن بین حکومت‌مرکزی وافراد برجستهٔ جمهوری مهاباد بکار برده بوده، امایکبار درمجلس به شدت ارتش ایران را مورد حمله قرارداده، نیز روز ششم دسامبر درحیاط مسجد عباس‌آقا درمورد ایستادگی دربرابر حکومت‌مرکزی‌سخن گفته بود . بسیاری ازاکراد - آگاه وایرانیان براین‌عقیده‌اند که بسیار به نفع حکومت می بود اگراین چنین باخشونت‌با قاضی ها رفتارنمی کرد .

ازسوی دیگرنیزگفته میشودکه هیچ راهی برای نرمش نشان‌دادن باآنان وجود نداشت. اما امروزه واقعیت‌چنین نشان میدهد که آن رفتارتند وخونین نتوانست‌شعله های آتش‌ملی‌گرائی را که‌دردل اکرادرسالهای ۱۹۴۳و۱۹۴۶ زبانه کشیده بودخاموش سازد هیچ ، بلکه آن را شعله‌ورتر نیز نمود

وتا امـــروز این احساس در شهـــــر مهـــا باد وبعضی جاهای دیگر همچـــنان باقی وپابرجامی باشد.

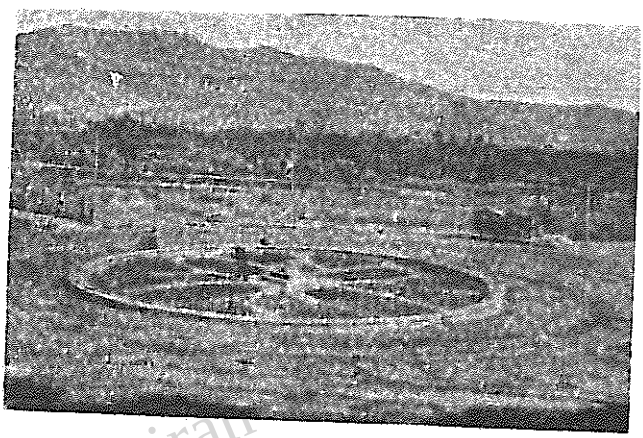

میدان "چوار چرا"ی مهـاباد

شهید رسول نقده‌ٔ

درآنسوی مرز، درکردستان عراق دسته‌ی بزرگی ازبازرانی ها که عبارت بودند از: شیخ احمد ـ چهارنفرافسر قبلی ارتش عراق ـ وشماره‌ٔ فراوانی زن ومرده تسلیم ارتش عراق شدند. عده‌ای ازبازرانیهای بسیاروزیده تحت نظارت ملا مصطفی باقی ماندند، وبصورت پراکنده درشمال شرقی عراق میزیستند. اگرچه قدرت وتوانائی نبرد را داشتند، بخاطرمذاکراتی که در پارلمان عراق آغازشده بود، نمی جنگیدند. بعضی ازآگاهان سیاسی براین عقیده بودند که وجود نمایندگان میانه روکرد درپارلمان می تواند برای افسران قبلی ارتش عراق که به جمهوری ملحق شده بودند، عفوواغماض یا لااقل تخفیفی در مجازات بدست آورد. اما حکومت عراق بسیارسنگدلتروتیره درون تراز این بود که حتی ذره‌ای ترحم داشته باشدودرماه ژوئن مصطفی خوشناو ـ خیرالله ـ محمد محمود ـ وعزت عبدالعزیز محکوم به اعدام شدند. نفرآخرکه فوق العاده به ولیعهد عراق خدمت کرده بود، این همه خدمت وحسن انجام وظیفه نتوانست بفریادش برسد ومانع ازاعدام او گردد.

درا واسط ماه مه که ملا مصطفی اطمینان حاصل کرد انتقام عراق حتمی وشدید خواهد بود، تنها راه چاره‌ای که بفکرش رسید که بوسیلهٔ آن جان خود ویارانش را از خطرحتمی نجات دهد پناه بردن به کشوری دوست بود. نظربا ینکه با ایران جنگیده ودراین جنگ عده‌ای ازافراد ارتش ایران راکشته بود، مسئلهٔ پناه بردن به ایران غیرممکن بود. ظاهرا" چنین بنظرمیرسید که حکومت ترکیه‌هم یکدسته کردراکه ملی گرا بودند، وسرتاسر

وجود شان تولید اشکال وزحمت می کرده نخواهد پذیرفت.
اتحاد شوروی در دویست مایلی آنسوی رود ارس تنها نقطه امید بود. هنوزهم روشن نیست که آنان به چه امیدی و با پشتگرمی به کدام قرارقبلی، روبه جانب شوروی راه افتادند.
بسرابر گفتهٔ منابع بارزانی وقتی ملا مصطفی افراد خویش را مجاب کرد که تنها چاره اشان رفتن به روسیه است، آنان هم پذیرفتند ودرحالیکه پی هرمسئله‌ای را به تنشان مالیدند بجانب شوروی راه افتادند. ملا مصطفی اعلام آمادگی برای رفتن نموده، اما گفت تنها مردانی باید همراه من بیایند که خانواده هایشان نیازی به آنان نداشته باشند. سپس آنهائیکه واجد شرایط بودند و شماره شان بین پانصد تاهشتصد نفر بود روبه شمال راه افتادند.
روز بیست وهفتم ماه مه یك افسر عراقی به ایران خبردادکه بارزانی ها وارد منطقهٔ ترکیه شده‌اند وامکان دارد دوباره سراز ایران درآورند. بعدازظهر همان روز یکی ازفرزندان نوری بیگ بیگزاده اولین دستهٔ بارزانی ها را درنزدیکی «امبی» ترگور مشاهده نموده. این گزارش در خوی به ژنرال همایونی رسیده، وآنزمان ژنرال در خوی انتظارورود شاه را به آنجا می کشیده. پس ازالحاق مجدد این مناطق به ایران شاه اکثرشهرهای آن نواحی را مورد بازدید قرار داده. تاروز بیست ونهم ماه مه بارزانی ها بسوی شمال ترگوردرحرکت بودند و به ناحیهٔ «سومای» ایل شکاك رسیدند. عقایرمنطقه اکثرا «گزارش لحظه به لحظه درمورد حرکت بارزانیها به حکومت ایران می دادند، مثلا» اطلاع دادند که: بارزانیها

به آرامی حرکت می کنند ـ پیاده هستند ـ فقط بیماران و ـ زخمی ها برپشت اسب یا قاطر سوارند.

تا روز سی ام ماه مه کاملا" برای ایران مشخص گردید که مسیر بازرانیها روبه شوروی است. رئیس ستاد ارتش ایران دستور داد که به هرطریقی که شده دردره ٔ" قطور" جلوآنها گرفته شود. برای انجام این ماٴموریت دوگردان ازخوی راه افتادند درحالیکه چند ستون هم طرف ماکو را گرفته بودند. درفاصله ٔ مدت سی ویکم مه تا دوم ژوئن مسیربازرانی به منطقه ٔ ترکیه افتاد ، دوباره وارد خاك ایران گردیدند. هنگام طلـــوع آفتاب روز سوم ژوئن دسته ای از بازرانیها به قطـــــور رسیدند. یك شب قبل توانسته بودند بطور پنهانی ازمیان دوگردان بگذرند. شاه که آن موقع از اردبیل دیدن میکرد ـ فرمانی به این مضمون صادرکرد : لازم است بازرانیهـــــا قبل ازاینکه ازایران خارج شوند، به شدت سرکوب گردنـــد هرفرماندهی دراجرای این فرمان کوتاهی نماید تحویل دادگاه ویژه ٔ نظامی خواهدشد. از سوی رئیس ستاد ارتش نیزفرمان مشابهی اما بالـحنی آرامتره صادر گردید.

بازرانیها درمنطقه بودند وروز نهم ژوئن دربیست وپنج مایلی شمالغربی خوی درکوهستانهای " سوسوز" ناگاه ازچهارطـرف باتفنگ ونارنجك به ستونی حمله کردندکه برای سرکوبی آنان آمده بود. پس از اینکه شماره ٔ فراوانی ازارتش ایران کشته و زخمی شدندوعده ای نیز اسیرگردیدند، بازرانیها بجانب کوههای شمالشرقی رهسپارگردیدند. روزدهم ژوئن به بیست وپنج مایلی جنوب شرقی کوهستان " آرارات " که مشرف به رود ارس ومرزهای

روسیه است رسیدند و چنین پیدا بود که مهاجرت آنان دارد به پایان خود نزدیك می شود، آنها دو یست و بیست مایل ـ مسافت را درمدت چهارده روز طی کرده بودند. روز دهم ژوئن ملا مصطفی دونفراز افرادش را به مرزشوروی اعزام داشت. پس ازپنج روز واحد های ارتش بدنبال آنها آمدند تا ببینند که آنان درچه حال وموقعیتی هستند. وقتی روز هیجدهم ژوئن به نزدیکی ارس رسیدند، دیدند که دشمنان آنها به آنسوی مرز وبداخل خاك شوروی رفته اند و مقدار زیادی تفنگ نارنجك، مهمات از آنها، به اضافهٔ دو جسد که در رود ارس غرق شده بودند، برجای مانده است. اینجا درست مقابل پست "ساراچولا" ی شوروی بود.

ملا مصطفی وافرادش تا یازده سال و چهارماه آینده نتوانستند دوباره سرزمین اجدادی خویش را ببینند.

www.iran-archive.com

اقدامی که جمهوری کرد درسال ۱۹۴۶ انجام داد یك کوشش ـ قهرمانانه‌ی ملی بود یا یك حرکت خائنانه وجدائی خواهانه ؟ ماهیت خالت با رزانی چه انگیزه‌ای داشت؟ یك همکاری برادرانه وانسانی یا ارضاء حس توسعه طلبی ونفوذ شخصی ؟

پس از سقوط جمهوری پاسخهای گوناگونی به این پرسشها داده شده است ، اما آیا براستی درپشت پرده چه خبرهائی بوده و ـ حقیقتی دراین باره وجود داشته است یا خیر؟

حقیقت وراستی اگر هیچ کسی بدنبال پیدا کردنش نرود، بالاخره درمیان چیزهای پوچ گم خواهدشد.

از زمان سقوط جمهوری تا امروز(۱۹۶۲) مهاباد از نظرظاهر و باطن تغییراتی فراوانی یافته است. هم اکنون درحدود بیست ودوهزار نفر جمعیت دارد(۱۹۶۲) ، مردم در ساختمانهای تازه ساخت وزیبا زندگی می کنند، خیابانها آسفالت شده اند ومردم از بسیاری چیزهائی که درسال ۱۹۴۶ وجود نداشت ، ـ بهره می برند. سپاه سه ارتش ایران در مهاباد مستقرشده و حفاظت ازمنطقه به آن سپرده شده است. چگونگی اوضاع داخلی شهر بویژه تحت نظارت وفرماندهی بعضی ازافسران فعال ، همچون سرلشکر" کریم ورهرام" روبه بهبودی چشمگیری رفته است ، ژنرال ورهرام از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ فرماندهی سپاه سه را برعهده داشت. چگونگی شهر با مقایسه باسالهای ۱۹۴۵و۱۹۴۶ بسیارخوب وقابل کنترل است ومردم در رفاهیت و آسودگی مورد رضایت خویش بسر می برند. ازآن فشاری که در سال ۱۹۴۱ بردوش آنان سنگینی می کرد خبری نیست.

مردم در اثر بالارفتن سطح فرهنگ از بسیاری از مسائل جهان ـ اطلاع دارند ، برعکس سال ۱۹۴۶ که در بیخبری بسر می‌بردند. بیشتر مسئولین آفروز جمهوری ، امروزه برسر شغل وکار عادی خویش بازگشته اند. آتش کینهٔ اعدامهای سال ۱۹۴۷ که مدتی بسیار پرحرارت بوده، کم‌کم به سردی گرائیده است. سرگذشت خانوادهٔ قاضی ها بسیار غم‌انگیز واندوه آور بود. افراد عشایر امروزه مسلح نیستند، اما همچنان غیور و رشید می باشند ولباسهای زیبا ورنگارنگ خود را همچنان برتن دارند. بعضی ازسران عشایر بزرگ همچون : امرخان و علی آقا دهبکری امروز زنده نیستند وبجائی رفته اند که کسی را به آنان دسترسی نیست. دسته‌ای هم برای نگهداری خاطرات گذشته، وشاید انتقام گرفتن درآینده هنوز زنده‌اند. سازمانهای ملی گرا فعالیت زیر زمینی دارند و توسط عده‌ای جوانان پرشور ومسلح رهبری میشوند. افکار جدائی خواهانه شایدهنوز ازدرون بعضی ها بیرون نرفته باشد، اما شوروی موفق نگردیدهمهٔ مردم را درجهت خواسته های خویش بکشاند.

هم اکنون نهضت ملی گرایانه‌ی درعراق آغاز یافته که اکراد ایرانی ازدرون دل باآن هماهنگند وپیروزی آنرا آرزوی عمیق خویش می دانند. درعراق اززمان انقلاب سال ۱۹۵۸ که راه برای بازگشت مجدد ملا مصطفی به آنجا گشوده شده، تمایلات ملی درآنجا مرکزیت پیدا کرده. اکراد درآغاز همچون قهرمانان ملی مورد استقبال پرشوری قرارگرفتند وملا مصطفی اجازه ی سازمان دادن مجدد حزب دمکرات کردستان عراق را یافت. سپس تمایلات ملی اکراد توسعه یافت وبجائی رسید که درماه

سپتامبرسال ۱۹۶۱اکثر اکراد انقلابی و مسلح درکردستان ـ عراق تمرکز یافتند. درشمال ملا مصطفی رئیس اتحاد قبیله‌ای و رهبرحزب دمکرات کردستان عراق بوده درحالی که در قسمت پائین استان لوا سلیمانیه یك سازمان دیگر برای دستیابی به اهداف خویش با دولت عراق روبروبود. در "رانیه" عباس مامند آقا آکوه رهبری گروهی را برعهده داشت، ـ ناچار باردیگر دولت عراق از "شیخ رشید لولان" خواست که علیه بارزانیها وارد عمل شوده اما شیخ رشید اینگونه که در سال ۱۹۳۱ توانسته بوده این بار نتوانست کاری ازپیش ببرد. چادرنشین های هرکی کوچ خودرا روبه دشت‌های اربیل، ومنطقهٔ بارزان روبه مرزهای ایران آغاز کرده بودنده ویکی از پر حادثه ترین کوچهایشان درروزگار دیدارمارك سایکز درسال ۱۹۰۶ انجام گرفت. همانند سالهای ۱۹۳۲و۱۹۴۳و۱۹۴۵ آن ـ سلاحهائی که ارتش عراق علیه اکراد انقلابی بکار می برد ـ نیروی هوائی است که اخیرا "میگ‌های ساخت شوروی هم به‌آنها اضافه شده‌اند. چگونگی اوضاع ازنقطه نظر عمومی وکلی باروز های شکل گرفتن جمهوری وآن هنگام که درسال ۱۹۴۵ دسته‌ای ـ کرد به باکو رفتند ومیخواست مسیر بجانب روسها متمایل گردد، نیز روزهای فعالیت جمعیت ژ. کاف درمهاباد، وحزب هیوا در عراق که کوششهای آن بوسیله‌ی رهبران مسلحش به بیراهه کشیده شده، بسیار فرق کرده است.

اکراد ضرب المثلی دارند که می گوید (شه‌رله‌بی‌کاری باشتره) یعنی جنگیدن بهتراز بیکاری است، شاید بسیاری از جنگها را براساس این ضرب المثل بوجود آورده باشند.

می توان پیش بینی کرد که : همچون گذشته کردستان بخاطر کوه های سربفلك کشیده اش ، بخاطر موقعیت خاصی که دارد و بعللی دیگر ، مدتی از یادها برود وفراموش گردد، اما امکان دارد پس ازچندی دوباره جنبشی عادلانه وشجاعانه در آنجا شروع گرددوبسیاری ازافرادی که نامشان دراین کتاب آمده است ، یاجوانانی که فعلا" ناشناخته و گمنام می باشند ، وارد میدان مبارزه شوند ، وهمچون همیشه باردیگر تاریخ تکرار گردد.

پایان

«تیمسار سرلشگر کریم ورهرام فرمانده سابق لشگر۴ رضائیه
فرماندهی سپاه ۲ شمالغرب

برای هرچه روشن ترشدن مطالب کتاب تحقیقات فراوانی بعمل آوردم. نزد تمام اشخاص محترمیکه درآنروزگار (سال ۱۹٤٦) مصدر کارحکومتی بوده وهماکنون زنده اند رفتم ومسائل حساس و ابهام آمیز را باخود آنان بگفتگو گزاردم اینك به ترتیب ، به موارد فوق الذکر اشاره می نمایم البته لازم به توضیح است که برهرانسان آگاه وموء منی وظیفهء انسانی ودینی واجتماعی است که تاجائی که در توان دارد نسبت به پاك گردانیدن دروغ ازتاریخ اقدام نماید اگردرزمینهء تاریخ مطلب دروغ منتشر شود ، شاید ضررش بیشتراز زیان بمباران هم باشد، زیرا درآینده نسلهائی را درمسیر انحرافی رهبری خواهد کرد ، این است من دراینجا باردیگرازهمهء برادران وخواهران آگاه ومطلع استدعادارم اگردرمورد مطالب مندرج دراین کتاب ایراد وانحرافی مشاهده می کنند و می بینند بعضی ازحوادث بشکلی دیگری بوده ، آن شکل را همراه بامدارك ودلایل خود ارائه فرمایند تابتوانیم درچاپهای بعدی از آن بهره برداری نمائیم .

شب دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ شمسی نزد سرورگرامی "عبدالله نهری" مشهوربه "عبدالله‌ی برایم شمزینی" ـ رفتم ، متاءسفانه درموقع ورود من ایشان بسیاربیمار و ـ ناراحت بودند، ولی باابنهمه در کمال صفا و خوشروئی مرا به حضوریذیرفتند. ایشان در نمایشنامهء" دایکی نیشتمان" (مام میهن) به نقش مادروطن بازی کرده بودندو آنزمان همه جا صحبت از خوش صوتی ایشان بوده است. مشارالیه

گفتند که نمایشنامه براساس پنج شعر از اشعار شاعرملی کرده استاد هه‌ژار ساخته شده بوده اشعار اینها بودند:

را وکه‌ری به‌دخوو خوینریژ وخوین خور
ئیوه بن وخودا به سه زولمو زور

له‌ژیربالمدارای مه‌په‌رینـــــن
هیلانه که‌مان لی مه‌رو خیـــنن

ده‌ندوکی شوشی شیشه‌ی گیانمه
خه‌ت وخاله‌که‌ی حه‌زی گیانمـــــه

من له‌مه‌رگی خوم دلم ئیش ناکا
به‌لام ده‌ترسیم تیرو خه‌تاکـــا

نه‌دریته‌له‌خوم وه‌رولـه‌م کـــه‌وی
جه‌رگم ببری له شیـــرن خـه‌و ی

ودراین نمایشنامه "سیروس حبیبی" و "سید عبیدالله ایوبیان مرکزی" نیز به نقش فرزندان مام میهن بازی - می کردند. ورویهمرفته نمایشنامه مورد استقبال بسیـــار گرم وبی نظیر مردم واقع گردید. برادر "عبدالله نهری" متاءسفانه در پائیز سال ۱۳۶۰ دارفانی را وداع گفتنـــد. روانش شاد و بهشت برین جایگاهش باد.

با جناب "صدیق حیدری" ملاقاتهای متعددی داشته‌ام و ایشان هربارباکمال محبت مرا پذیرفته‌اندراین باره بسیار سپاسگزار وممنون ایشان هستم. مشارالیه یکی از بنیانگزاران جمعیت ژ.کاف بوده‌اند و بخاطر مسائلی ملی زحمت‌های فراوانی را متحمل گردیده و آوارگی ودربدری بیش ازحدی دیده‌اند که البته خودشان ازاین آوارگیها بنام پرافتخارترین دوران -

حیات خویش یاد می کنند. یکی از جالب ترین ملاقاتهای من با ایشان شب دوشنبه مصادف با اول بهمن ماه ۱۳۵۸شمسی بود که آن شب را ایشان دقیقا" تا ساعت دوازده نصف شب بطور مشروح با من گفتگو کردند ومسائل بسیاری را برایم تشریح نمودند. خاطرات ایشان در دوران آوارگی راستی جادارد بصورت کتاب جداگانه ای منتشر گردد. جناب صدیق حیدری در سال ۱۹٤٦ وزیر تبلیغ و پروپاگندا بوده اند.

به جناب ملا " قادر مدرسی " شخصیت مورخ ومحترم وگرامی نیز چند بار ملاقات وگفتگو داشته ام وبسیار از محضرشان کسب فیض نموده ام. دریکی از دیدارها که در ساعت پنج بعدازظهر روز یکشنبه مورخه ۱۳۵۹/۱/۱۷ انجام گرفت، من چند مسئله را با ایشان به گفتگو گزاردم. البته باید این مطلب را نخست اعلام دارم که جناب قادرمدرسی که از یك خانواده محترم روحانی می باشند، از بنیانگزاران جمعیت ژ.کاف بوده اندو درسال ۱۹٤٦ مدتها مسئول چاپخانه ی کردستان وگرداننده آن بوده اند. روزی که من به خدمت ایشان رسیدم، دراثر لیزخوردن وافتادن به زمین در زمستان پای چپشان شکسته بود و چندان حال خوشی نداشتند، اما اظهار داشتند که چون تحقیق دریك سلسله مسائل تاریخی است باکمال میل حاضربه گفتگو هستم. نخستین سوال من در مورد نطقی بود که روز ۲۲ ژانویه، پس از اعلام جمهوری زیرو بیگ آن را ایراد کرده بود، دایر به حمله به شیخ عبدالله افندی گیلانی و جاسوس قلمداد کردن ایشان، جناب مدرسی اظهار داشتند :بعدازظهر همان روز شیخ عبدالله مجبور

به ترك مهاباد گردیدند، وشب را به قهوه خانه حیدر آباد عزیمت نمودند. آنگاه مقالهٔ زیرو بیگ را آوردند تا در روزنامهٔ کردستان بچاپ برسانیم ، من تاسه روز مرتب امروز وفردا می کردم ولی بالاخره مجبورم کردند تا آن را چاپ و منتشر نمائیم. درآخر نیز معلوم شد که محرك اصلی در تنظیم این مقاله ، سروان " نمازعلی اوف " روسی بوده است. نظر جناب مدرسی بطورکلی در مورد جریانات وسخنرانی های آنروز این بود : درآن روز چندین " لعنت نامه " قرائت گردید، گفته شد که اموال فلان ثروتمند باید مصادره شود خون فلان ستمگر باید ریخته شود، دست فلان فئودال باید قطع گردد و... در حالیکه بیشترحاضرین درآن گردهم آئی از مالکین ، ثروتمندان و اربابان بودند، و هرارباب عده‌ی زیاد تفنگچی و افراد مسلح در اختیار داشت. به فرض اگر آن حرفها خوب ودرست هم بودند، آنروز وقتش نبوده هنوز هیچی نشده وازراه نرسیده ، بااین سخنان اولین تخمهای نفاق و دشمن داخلی تراشی را پاشیدند.

درمورد جمعیت ژ. کاف اظهارداشتند : بنیانگزاران این گروه سیاسی عبارت بودنداز: محمد نانوازاده ـ عبدالرحمان ذبیحی ـ حسین فروهر ـ عبدالرحمن امامی ـ خودم (منظور جناب قادرمدرسی است) ـ قاسم قادری ـ ملا عبدالله داودی ـ محمد یاهو ـ صدیق حیدری ـ عبدالرحمن کیانی ـ میر حاج که این یك نفر عراقی بود .ورابط حزب ، سعید حه‌مه‌قاله‌نامی بود. محل اولین گردهم آئی که منجربه ایجاد نطفهٔ جمعیت ـ ژ.کاف گردید، باغ امین الاسلام بود که امروزه بیمارستان

مبارزه باسل مهاباد در آنجا واقع شده است. آرم این جمعیت، شکل خورشید بود که در وسط آن با الفبای لاتین دو حرف ژ. و کا نوشته شده بود. این جمعیت یک تشکیلات کاملا" مخفیانه وزیرزمینی داشت وراستی روسها را نیز مات ومبهوت کرده بود، وبالاخره به دلایلی تحت فشار روسها ودست نشاندگانشان در آذربایجان این جمعیت تغیرنام وتغیر ماهیت یافت. عبدالرحمن ایلخانیزاده بزرگترین کمکهای مالی به این جمعیت می کرد.

بعدازظهرروز پنجشنبه ۱۳۵۸/۱۰/۲۷ به محل کار سرورگرامی جناب "سیدرحیم ایوبی" واقع درپاساژ ایوبی رفتم که باید بگویم لحظات بسیار پرارزشی درخدمت ایشان بودم. مشارالیه ماجرائی راازقول پدرمرحومشان نقل کردند که جادارد مورد تحقیقات دیگر نیز قرار گیرد وراستی مسئله بسیارجالب وقابل توجهی است، شرح آن این است: شبی سه نفر روس در "پسوه" به منزل قرنی آقا مامش میروند البته مدتی قبل از اینکه جریان جمهوری بوجود بیاید وبه اومی گویند: شما رئیس عشیره هستید، امکانات دارید نفوذ وقدرت دارید، چرا برای احقاق حقوق مردم کرد قیام نمی کنید؟ اگر لازم باشد ما پول، اسلحه و حتی سرباز هم در اختیار شما قرارخواهیم داد. قرنی آقا می پرسد: آیا شما حاضر هستید یک سند رسمی معتبردراین باره به من بدهید؟ پاسخ میدهند خیر. می پرسد: می توانید در در روزنامه های رسمی خودتان از جنبش ما پشتیبانی کنید؟ پاسخ میدهند خیر این کارراهم نمی توانیم انجام دهیم.

بعنوان آخرین سوال قرنی آقا می گوید : بالاخره میتوانید در برنامه های رادیوئی تان حرکت ونهضت ما را مورد تائیدو پشتیبانی قرار دهید؟ بازهم پاسخ منفی میدهند. قرنی آقا می گوید دراینصورت من هم نمی توانم تنها به پشت گرمی چند کلمه حرف شفاهی شما ، ویا مقدارکمك مخفیانه ایکه دراین باره بمن می کنید، باسرنوشت ملتی بازی بکنم .

جناب ملا قادرمدرسی حرف " سیدرحیم ایوبی " را تائیدکرده و اضافه نمودند که من این جریان را ازخود قرنی آقا شنیده‌ام. عده‌ای هم میگویند این ماجرا بصورت دیگری بوده وآن اینکه پس از تشکیل جمهوری مهاباد روسها می بینند که قرنی آقا که شخص قدرتمند وبانفوذی بوده هیچ اهمیتی به حکومت و یا شخص قاضی نمی نهد ومی دانند اگر این فرد هم جانب حکومت اکراد را بگیرد آنرا اعتبار وقدرتی دیگر می بخشد این است روزی سه نفر روسی نزدش رفته و به او می گویندکه چرا به قاضی وحکومت اکراد گردن نمی گزارید؟ قرنی آقا می پرسد که آیا شماها حاضر هستیدیك سند معتبر وباارزش درمورد ادامه‌حیات حکومت اکراد به قاضی بدهید یا رژیم اکراد را در روزنامه های ویا رادیوهای خود به رسمیت بشناسید وازآن پشتیبانی کنید؟ اگر اینکارها را خواهید کرد بگوئید تا بمن باکمال افتخارنوکری قاضی و رژیم را بگردن بگیرم . پاسخ روسها این بوده که ما نمی‌توانیم هیچگونه مدرکی دراینباره بدهیم ، قرنی آقا هم می گوید دراینصورت هیچگونه انتظاری ازمن نداشته باشید. حال کدامیك ازدومورد بالا درست تراست؟ بایدکسانی

که دراین مورد مدارکی دارند ، یا ازنزدیك درجریان بوده‌اند موضوع را روشن کنند.

نخستین ملاقاتم با جناب " سیدعبدالقادر سیادت " فرزند فقید سعید ، مرحوم " حاجی باباشیخ" روز سه شنبه مورخه ۱۳۵۹/۱/۱۲ درمحل کارروزانه اشان ، دفترخانه‌اسناد رسمی شماره۱۱ مهاباد (اسناد واملاك ) انجام گرفت واین امر مقدمه‌بود برای چندین دیدارپرارزش ومفید دیگر. طی این دیدارها مسائل فراوانی درمورد شخص حاجی باباشیخ پرسشهائی مطرح نمودم وپاسخهائی از زبان فرزند ایشان شنیدم که دراینجا نقل می کنم : پرسش نخست من درمورد علت نفوذ آن مرحوم در دستگاه رضاخان بوده، که چنین پاسخ شنیدم :... حقیقت این است که حاجی باباشیخ بعنوان یك شخصیت روحانی وعارف مورد اعتماد واحترام توده‌ٔ مردم بوده، اکثرمشکلات منطقه وحتی اختلافات خانوادگی وگروهی بادخالت ایشان رفع وحل می شدوطبعا " رضاخان دلیلی نداشت ونمی توانست به چنین شخصی احترام نگزارده ولی همانگونه که ملت کرد وتاریخ شاهد است مرحوم حاجی باباشیخ ازنفوذی که در دستگاه رضاخان داشت حداکثراستفاده را درجهت خدمت به مستضعفان و گرفتار - شدگان درآن دستگاه ظلم واستبداد می نمودوتاآنجاکه بحرفش توجه می شد بنفع زندانیان دربند، فقراء ومظلومین کوشش و - تقلا می نمود. نظر حاجی باباشیخ درهمه‌ٔ موارد احقاق حقوق ضعفا ومظلومان بوده وهیچ نظری جزرسیدن حق به حقدار نداشت اگرشخص متنفذی میخواست اعمال زوری بنماید درمقابل دستور عادلانه وخداپسندانه‌ٔ او تیرش به سنگ میخوردوناچار می شد به

اجرای عدل و انصاف تن در دهدوهمین حق طلبی باعث شده بود
که ستمگران دربرابرش به زانودرآیند. این فقط تدابیر
واقع بینانه حاجی باباشیخ بود که توانست بارها وبارها
درمیان عشایر گلباخی وتیلکو رفع فتنه وفساد بنمایدواز سوی
دیگرمردم بیگناه فراوانی را از زندانهای مخوف رضاخانی
رهائی بخشد. شرح خدمات آن فقیددراین مختصر نمی گنجد
با توجه به این موقعیت خاص بود که همیشه رضاخان درصدد
جلب قلب و نزدیکی به ایشان برمی آمدواینهم حاجی باباشیخ
بود که ازاین موقعیت فقط درجهت کمك به درماندگان بهره
می گرفت. اوبسیار وارسته تر ازآن بود که بخاطرجاه ومقام
ومال ومنال دنیا قصد تقرب به پادشاهان وقت را داشته
باشد. بسیاربجاخواهدبودا گربا جرئت بگویم که رضاخان ازاو -
وحشت داشت وچون امکان ازبین بردن اورا نداشت، ناچار
درصدد جلب وجاهت او برمی آمد وسعی داشت حسن نیت خود را
به او ثابت کند، لذا همیشه دراین فکر بود که بوسیله ی
جاه ومقام یامال وثروت دنیا اورا بخود نزدیك نماید. برای
نمونه به دو مورد اشاره می نمایم، اول درسفری که ایشان
رابتهران احضارمی نمایند، درآنجا ازاودعوت می کنند که
درتهران مقیم شود و بعنوان وزیر معارف (فرهنگ) خدمت
نمایدوحتی ابلاغ وزارت ایشان را صادرهم میکنند. حاجی
باباشیخ پاسخ میدهندا گرمن درمیان مردم باشم بهتر
میتوانم به آنان خدمت کنم، اشخاص باسواد در مملکت زیادند
کسی دیگری می تواند وزارت معارف را اداره نماید. دوم :-
رضاخان سعی میکند ازطریق مادیات اورا راضی وقانع نماید

لذا دستورمی دهد دو آبادی "شین آباد" و "بیدآباد" در چندکیلومتری میاندوآب، که آن موقع جزو املاك خالصه محسوب می شدند، به حاجی باباشیخ بدهند، درهمین زمینه سپهد شاه بختی، امیرلشکرشمال غرب آنروز به حاجی باباشیخ تلگراف می زند و جریان را بازگو می نماید وازایشان دعوت می کند که به اورمیه رفته وطی تشریفاتی قبالهی دوآبادی را بوی تسلیم نماید، حاجی باباشیخ تلگرافی جواب میدهد:

ما آبروی فقر وقناعت نمی بریم - باپادشه بگوی که روزی مقرراست

شاه بختی دراین رابطه گفته بود: باسرسخت کاری نمیشودکرد. درپاسخ این پرسش من که: مرحوم حاجی باباشیخ بنام یك روحانی مدتها گوشه گیر بوده چه انگیزهای باعث شد دست به اسلحه برده و مدتی هم بامحمدرشیدخان بانه رابطه داشته باشد؟ جناب سیادت اظهار داشتند: حاجی باباشیخ تنها یك روحانی به آنصورت که درباره روحانیون تعریف می شود نبود، درجائیکه می دانست طرف ظالم تراز آن است که با ارشاد به راه مستقیم بیاید دست به اسلحه هم می برد چنانکه در جنگ بین المللی اول که روسها به ایران تجاوزکرده بودند حاجی باباشیخ باتفاق آراء بعنوان رئیس المجاهدین در کردستان ایران وحتی کردستان عراق معرفی شده بود و عملا مسلمانان مناطق کردنشین را بسیج نموده وباسربازان متجاوز روسی به نبرد پرداخت وتاروزیکه انقلاب کبیر روسیه بوقوع پیوست وسربازان تزاری خاك ایران را ترك کردند به مبارزه ادامه دادودراغلب جنگها روسها راشکست فاحش دادودرهمین

رابطه بود که از طرف سلطان عثمانی آنروز فرمانی درجهت تشویق وتقدیر از مجاهدات ایشان صادر شد، بهرحال وقتی درجنگ بین المللی دوم ارتش متفقین به ایران حمله نمود و حکومت رضاخان ساقط شد، مناطق کردنشین همچون سایر نواحی ایران از نفوذ دولت خالی ماند، محمدرشید خان بانه‌ای، درمناطق بانه، سردشت، وسقز بنام احقاق حقوق ملت کرد وتحت نظارت مأموران انگلیسی شروع به اقداماتی نمودوبا توجه به عشایری بودن اقدامات بعضا " منطقه دچار آشوب شده ومردم مورد اذیت وآزار قرارمی گرفتندبنحویکه دربعضی مناطق رعب و وحشتی خاص مردم را فراگرفته بوداین ـ بودکه عده‌ای از ریش سفیدان ومعتمدین اهل شهرستان سقز ازجمله مرحوم ملا وهاب امام زاده ـ حاجی عزیز دباغی و... به " ترجان" محل سکونت حاجی با باشیخ آمده وبا اصرار و ابرام اورا باخود به سقزبردند تاشاید بتواند کاری کند ومنطقه را ازضرروزیان و چپاول وغارت شدن بیش ازاین نجات دهد حاجی با باشیخ به سقزمی رود وبا مذاکره وزحمات زیاد ـ موفق می شود تاحدودی جان ومال وناموس مردم را ازخطرتهاجم ودست درازی افراد محفوظ دارد، عشایرازشهربیرون می روند وچندنفرازنزدیکان خودرا مأمورمحافظت ازجان ومال مردم می نماید، درآن وقت سیاست حاجی با باشیخ این بود که طرفین متخاصم تا روشن شدن تکلیف قطعی دولت هراختلافی را ازطریق گفتگو حل کنندودراین میان باهرطرفی که میخواست به حقوق مردم دست درازی کندجنگ میکرده وبه همین دلیل چند بار با سربازان دولتی، وچند بارنیزباجنگجویان غیرمسئول جنگید

خلاصه او درهرحال یك هدف داشت وآن هم رسیدن حق به حقدار بودودرهردوره منطبق باشرایط آن دوره اقدام می کرد واگرمسلحانه دفاع می کرد می گفت: آخرالدواء الکی.

ازشیوه کارحاجی باباشیخ درطول مبارزات او بخوبی پیداست که او طرفدار محمدرشیدخان وامثالهم، ویا دولت وعمال ظالم آن نبوده است، او طرفدار مردم بود وبنظرخودش مصلحت مردم درچه بود آن کاررا انجام میداد، اوباسعه صدری که داشت دارای افکارناسیونالیستی بسیارمعقول ومنطقی بود، حقوق هرفردی را ازهرطایفه و قبیله ونژادی که بود محترم میشمرد بشرط آنکه آن فرد هم حقوق سایرین را مراعات می کرد.

درپاسخ به این پرسش که انگیزه پیوستن حاجی باباشیخ به مسائل سال ۱۳۲٤ شمسی چه بود؟ چنین فرمودند: بیشك یك انگیزه ناسیونالیستی مثبت ومعقول درجهت احقاق حقوق مشروع مردم کرد. ایشان یکی از بنیانگزاران نهضت ناسیونالیزم کرد درایران ودرعراق بوده اندهمانطوریکه درمبارزات خوددرجنگ جهانی اول سعی میکرد روسها را ازمنطقه های کرد نشین بیرون رانده ویك خودمختاری اسلامی بدون دخالت دولتهای بزرگ در کردستان پیاده کنددراینمورد عده ای از بزرگان کرد ترکیه وعراق نیز باایشان همفکری کردند بویژه شیخ محمود سلیمانیه که شرح ماجرا دراین مختصرنمی گنجد.

درهرصورت، حاجی باباشیخ درهرفرصتی که پیش می آمده به نیت حفظ حقوق مردم کرد کوشش لازم را می نموده، نهضت آزادیخواهانه آنروزی مردم که دراوایل امیدوارکننده بود خیلی زود معلوم شد که روسها بدنبال نفع خویشند نه حقوق

مظلومان ، حاجی با باشیخ این موضوع را پیش از دیگران درك کرده، وبخوبی میدانست که وابستگی به آنان آینده‌ٔ خوشی ندارد، در این رابطه یادآوری مطلبی خالی از فایده نخواهدبود وآن اینکه ایشان باعده‌ی دیگری به باکودعوت می شونددرجلسه‌ای " میرجعفرباقروف " پیشنهادمی نماید تاوقتیکه اکراد برای اداره کردن امورخود مستقیما " می توانند اقدام کنند، باید تحت تابعیت ونظارت حکومت دمکراتیك آذربایجان باشند، حاجی باباشیخ به شدت با این پیشنهاد مخالفت می نماید ومیگوید: اگربنا باشدکه ملت کرد تحت قیمومت دیگران باشد ، چراهمان قیمومت حکومت مرکزی ایران را نپذیرد؟ این پیشنهاد شما ازچاله درآمدن وبه چاه افتادن می باشد، بخاطراین مخالفت مجلس بحث ومذاکره قطع میشود ومدعوین به محل خود برمی گردند.

درپاسخ این پرسش که همانگونه که ایگلتون اشاره می کند آیا رقابت وهمچشمی با بعضی ازخانواده ها (مثلا" ایلخانیزاده) اورا به این مسائل کشیدیاخیر؟ نظرشماچیست؟ اظهارداشتند حاجی‌باباشیخ والاتروبالاترازآن بودند که بخاطرهمچشمی با این وآن دست به چنان مسئله‌ٔ مهمی که به سرنوشت ملتی بستگی داشت بزنندا وفقط بخاطر مردم خود را به آب وآتش میزد.

درمورد این مطلب که چطورشد نامبرده پس از استقرارمجدد حاکمیت ایران اعدام نگردیدند؟ چنین فرمودند: برخلاف نظر بعضی ازمغرضین ویاناآگاهان حاجی باباشیخ بعلت تبانی قبلی باحکومت ایران نبود که اعدام نشده، این امردوعلت داشت اولا" مسئله‌ٔ کبرسن که ایشان بالای هفتاد سال

سن داشتندوبرا برقوانین آن روزگار کسانی که بیش از هفتاد سال سن داشتنداعدام نمی شدند. ثانیا" وقتی که ایشان بازداشت گردیدند مرحوم " ملك محمود سلیمانیه" رئیس اکراد ناسیونالیست عراق شدیدا" بدولت ایران اخطار کرد که چنانچه اگریك موازسر حاجی باباشیخ کم شودمناطق مرزی سردشت و بانه و مریوان را اشغال خواهد نموده، با توجه به ضعف آن روزی ایران ، دولت مجبوربه قبول خواستهٔ شیخ محمود گردیده نامهٔ شیخ محمود دراین باره به ایران درپروندهٔ نامبرده دربایگانی ستادارتش می باشد.

پس ازاین جریانات آن مرحوم چه کارمی کردندودرکجا اقامت داشتند؟ . پس از سقوط حکومت خود مختار وآزاد شدن از زندان حاجی باباشیخ بدستوردولت وتحت نظارت مداوم مأمور های حکومتی درخانهٔ خود درقریهٔ" ترجان " تحت نظر و ممنوع الملاقات گردیدوتا پایان عمراین دستوردرمورد ایشان به قوت خود باقی بود.اگرچه مأمورین دراین باره شدت عمل بخرج میدادند اما اغلب فضلا و روحانیون دانشمند به دیدارش می آمدند.

آیاهیچ آثاری ازایشان برجای مانده است ؟ ـ بله، آثاری ازجمله رساله‌ای درنجوم، رساله‌ای درحساب ، وحواشی زیادی برکتب فقه واصول اسلامی نوشته اندکه متأسفانه تاکنون به چاپ نرسیده‌اند.

آیا بیاد دارید نزد چه استادانی درس خوانده بود؟ ـ استادا ایشان عبارت بوده‌اند از: استاد ملا حسن قزلجی فرزند مرحوم ملاعلی قزلجی ـ استاد ملا احمد ورزی ـ استاد ملا عبدالکریم

بیاره موءلف " تهذیب الکلام " .
درمورد تاریخ وفات ایشان بفرمائید. ـ تا آنجا که بیاد دارم حاجی باباشیخ درسال ۱۳۳۳ شمسی درسن هفتاد ودوسالگی درقریهٔ " ترجان " وفات یافتند.
با تشکرفراوان از سرورارجمندم جناب سید عبدالقادرسیادت از لطفی که فرموده وبه پرسشهایم پاسخ دادند .
بایکی از نزدیکان پیشوای شهید نیز گفتگوئی داشتم که در اینجا بحث را می آورم و برابر درخواست خودشان ازذکرنام مشارالیه خود داری می نمایم . ـ بنظر شما با توجه به کل جریان ، هدف روسها ازاینکار چه بود؟ ـ شرح اهداف شوروی ها ازکمک به برانگیختن یا بطورصحیح ترکمک ضمنی به طرح ادعای خود مختاری درکردستان وآذربایجان البته احتیاج به بررسی جامع سیاست کلی شوروی درسطح جهانی داردوشرح وبسط این مسئله خارج از عهدهٔ معلومات اینجانب است ولی با درك واستنباط شخصی این مسئله اولاً ایجاد حریمی امن در جوارسرحدات جنوبی شوروی ودوم واداراساختن ایران بـرای دادن امتیازات بیشترازجمله امتیاز نفت شمال بشوروی بود. سوم نظرشوروی بیشترمتوجه آذربایجان ایران بودوکمك چشم گیری بکردستان نکردند. اصولاً ابرقدرتها درهرگوشه ای از جهان برای پیشبرد اهداف سیاسی خود عمل میکنندا گرباجریان های سیاسی درمیان سایرملتها وملیت ها برخورد بکنندوبـه نحوی ازانحاء جریان نهضتهای آزادی خواهی سایرملل درمسیر اهداف سیاسی آنان قراربگیرد، گوشهٔ چشمی نیزبه پیشبرد آن نهضت (آنهم درحدودحفظ وپیشرفت مصالح سیاسی خودشان ) ـ

می کنندبطوریکه تاریخ شاهد است درخلال جریانات کردستان وآذربایجان تا قوام السلطنه نخست وزیر وقت ایران به شوروی رفت وقول دادن امتیاز نفت شمال را به آنها داده، سیاست کلی شوروی به نفع ایران تغییرپیدا کرد وبعدا" که آقای حسین علاء نخست وزیرشد ومجلس مقاوله نامه نفت را با مجاهدتهای مرحوم دکترمحمد مصدق رد کردوآقای علاء تقاضای بیرون رفتن شورویها را درسازمان ملل مطرح کرده، مولوتوف وزیرخارجه وقت شوروی درپاسخ به اعتراضات نمایندگان نکته ٔ جالبی گفته بود وآنهم این بود : " شوروی گربه‌های دیگری برای چوب زدن دارد" با پیشرفت وموفقیت کمونیست‌ها درچین وفشار افکارعمومی جهان حاضرشد ایران را تخلیه و نهضت‌های ایرانی را فدا نماید.

ـ علل داخلی وخارجی سقوط حکومت آنروزی راچه چیزهائی میدانید؟

ـ اولا" علل خارجی : تغییرسیاست شوروی در مورد ایران ـ سازش نهانی میان آمریکا وشوروی. اما علل داخلی : عدم آگاهی ورشد سیاسی مردم مخصوصا" روستائیان، رواج اصول عشایری وخانخانی وفئودالیته که آنزمان درایران وبویژه در کردستان رایج بوده، همانطوریکه حتی امروزه مشاهده می شوداکثر عشایر نفع ایلی وشخصی خودرا برمنافع ملی ترجیح می دهند. پائین بودن سطح فرهنگ ودانش وناآگاهی عمومی ومنظورداشتن منافع شخصی واغراض جاه طلبی وخودبزرگ‌بینی تواءم با تحریکات و تبلیغات حکومتهای استعمارگروتطمیع سران ایلات وعشایربه شیوه ٔ همیشگی وعدم اتحاد ویك رنگی درمیان ملت کرد ازعلل اصلی سقوط حکومت ملی بود.

ـ چه پیشنهادی دارید برای اینکه حوادث تلخ تکرار نشوند ؟

ـ در این رابطه بنظرمن باید نخست در اعتلای سطح فرهنگ و ـ دانش وبینش عمومی مردم کوشیدتا با درك صحیح واقعیات برای پیشبرد اهداف خود اتحاد واتفاق بوجود آورندوهرسری آوازی سرندهد. دوم قرارگرفتن درمسیر جریانات سیاسی جهانی البته نه ازلحاظ وابستگی به ابر قدرتها بلکه برای بهره برداری ازجریانات سیاسی به نفع ملت وبه پیش راندن نهضت درمسیر درست ومتکی بودن به خدا وبه خلق که برای تحقق این منظور بایدحتی المقدوراز گروه گرائی وایجاد تشتت واختلاف وتفرقه پرهیزنمود. اگرملتی یا نهضتی بتواند خود را بسازدومتفق ومتحد باشدواز گروه گرائی ودسته بازی دوری نماید، قطعاً" بخواست مشروع وطبیعی وانسانی خود می رسد. درغیراینصورت با شیطنتهای ابرقدرتها واعمال سیاستهای تفرقه بینداز وحکومت کن دولتهای استعمارگرواستثمارگرمحلی که برای بزیرمهمیز کشیدن و استحمارملتها ازهیچ دسیسه ونیرنگی دست بردار ـ نیستندوبازدن رنگهای سیاسی وبرچسبهای تجزیه طلبی وغیره به نهضتهای آزادیخواهانه ازجمله دعاوی مشروع اسلامی و انسانی ملت کرد میکوشند ومتاسفانه کلاهمان پس معرکه خواهدبود. مرحوم پیشوا این نکات را بخوبی تشخیص داده و ـ همیشه برای اعتلای سطح فرهنگ و درك عمومی مردم می کوشید.

ـ لطفاً" اگرخاطرات خاص و جالب توجهی ازپیشوا دارید بفرمائید

ـ یادم می آید بعدازسقوط حکومت جبارخان وتعطیل شدن مدارس شهربرای بازگشائی مجدد مدارس کوشش فوق العاده ای مبذول می فرمودنددرملاقاتی باچندنفراز معلمین برای بازـ گشائی مدارس فرمودند: شما مدارس را بازکنیدوبکودکان این

ملت محروم درس بدهید اگربا فروش این فرش (دست به فرشی که روی آن نشسته بودندزدند) هم باشد نمیگذارم شماها بدو ن حقوق بما نید.

دومین خاطره که همواره در نظرمن زنده است و فراموش نا ـ شدنیست ، شهامت وشجاعت آن مرحوم درموارد حاد ومختلف بود درتبریزکه شورویها با دعوت ازسران عشایرکرد و کشاندن آنان به تبریزمیخواستند کردستان را وادارنمایند که جزئی از آذربایجان باشدمرحوم پیشوا علنا" مخالفت کرده واظهارداشتندملت کرد دارای تاریخ آزادیخواهی است آنهم یك تاریخ طولانی ودرخشا ن ودراین راه صدهاهزارقربانی داده است آذربایجانیها هیچوقت ادعائی درمورد آزادی برای آذربایجان نداشته اندملت کرد حاضرنیست باچشم پوشی از قربانیهای خود سلطهٔ آذربایجان را قبول نمایدا گرمقصود زیر سلطه بودن است ، سلطهٔ حکومت مرکزی برای ما کافی است . این شهامت وشجاعت شوروی هاسرمست ازبادهٔ پیروزی برآلمان نازی را وا ـ دار به سکوت نمود .

سومین خاطره ، درجریان محاکمهٔ فرمایشی بعدازسقوط ـ حکومت ملی ، وقتیکه دادستان نظامی ضمن اظهارات خود جمله توهین آمیزی نسبت به ملت کرد ادامی کند، مرحوم پیشوا عصبانی شده وبابرداشتن صندلی که روی آن نشسته بود به دادستان حمله می کندومیفرماید: من اجازه نمی دهم که به ملت من توهین کنید، من چند تن استخوان اجدادم دراین خاك پوسیده است ، من کرد وایرانی هستم وحقوقی مشروع وقانونی برای ملتم میخواهم ، شماها غاصب و زورگو هستید. روی همین

ایده و ایمان جان شیرین خویش را فدای ملت نمود. روانش شاد و بهشت برین جایگاهش باد.

باسپاس وتشکرفراوان از وقتی که دراختیارمن قرارداد یده.

موضوع زیر را چند باراز خود جناب "عمرآقا علی یار" شنیده‌ام و جا دارد بسیار مورد دقت وتعمق قرارگیرد:

وقتی درسال ۱۹۴۱ همراه با پدرم به باکو رفتیم (اولین سفر به باکو در متن کتاب) وچند روزی را درآنجا بودیم و به بازدیدازمزارع، کارخانه‌ها، تئاتره، و... پرداختیم روز پیش از حرکت برای بازگشت، من دربازار باکو دنبال خرید بعضی از وسائل مورد نیاز می گشتم. بداخل مغازه‌ای رفتم یك پیره مرد ترك آذربایجانی موسفید صاحب مغازه بوده منهم به اشیاء نگاه می کردم که آن پیره مرد به زبان ترکی پرسید: اهل کجاهستید؟ گفتم آذربایجان ایران ـ مهاباد. گفت: چطورشده به اینجا آمده‌اید؟ منهم پاسخ داده گفتم: آمده‌ایم اینجا که اینهمه ترقیات و پیشرفتهائی راکه شماها بدان دست یافته اید ببینیم و وقتی برگشتیم آنرا الگوی خود در منطقهٔ خودمان قراردهیم. با دادن این پاسخ انتظار داشتم پیره مرد بسیار خوشحال شوده دیدم نخست نگاهی به بیرون مغازه انداخت ومطمئن شد که کسی درآن دوروبر نیست، بمن چنگول کرد (حالتی که پنجهٔ دست را باز کنند وبه طرف کسی بعنوان تحقیر و تمسخرقراردهند ـ درکردی چه‌مبوله یا چه‌موله می گویند) وباتر کی به لحن شدیدی گفت: گیت! گیت! (برو ـ برو) ومرا از مغازه‌اش بیرون راند.

یکی از اکراد که به نام دانشجو به باکو اعزام شده بود و

درآنجا درمدرسهٔ نظام مشغول تحصیل بوده این خاطره را تعریف کرده است: روزی افسر فرمانده ما را بیرون مدرسه برد و در مورد کلخوز و سوخوز مسائلی را برایمان شرح می داده، سپس راجع به محصولات کشاورزی پیش از انقلاب و بعد از انقلاب به سخنرانی دور ودرازی پرداخت و گفت که محصول فلات شرکت زراعی پارسال فلان مقدار بوده، امسال چندین برابر پارسال است وسال آینده فلان مقدار خواهد بود و... در این اثنا درجه دار روسی که همراه ما بود ودرکنارمن درصف ایستاده بود و خودش ترک آذربایجان شوروی بود، سرش را بمن نزدیک کرد وبه ترکی گفت: همه‌موسی یه‌لان دی! (یعنی هرچه این افسرفرمانده گفت دروغ بود!).

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

توضیحی که دراینجا باید به آن اشاره شود، تمام عکسها و نقشه هائی که دراین کتاب زیر شان شماره دارد، عکسهائی هستند که درمتن اصلی کتاب بوده‌اند، بقیه را خودم گردآوری کرده و به کتاب افزوده‌ام.

درترجمه وتهیهٔ کردی این کتاب اشخاص زیادی با من همکاری کرده‌اند که دراینجا لازم میدانم باردیگر ازهمهٔ آنها تشکروسپاسگزاری نمایم، برادران گرامیم سیدعبدالقادر وسید عبدالله صمدی ـ همکاری بسیار ارزنده‌ای نمودند.

از سروربسیارمحترم و ارجمندم جناب "سعیدخان همایون" نیز برای راهنمائی های ارزشمندشان سپاسگزارم. بعضی ازعکسها را نیز سرورگرامی آقای "صدیق ژیان(نانوازاده) دراختیارم قرار دادند که بسیارمتشکروممنون ایشان نیزهستم.

در اینجا که ملحقات نیز به پایان می رسد ، باردیگر از همهٔ دوستان و سروران ارجمندی که هرگونه مسئلهٔ روشنگری از آن روزگار بیاد دارند ، مارا به نشانی : آذربایجانغربی مهاباد ـ کتابفروشی وانتشارات سیدیان ، درجریان قرار دهند، بسیار سپاسگزار خواهیم بود. مارا جز جستجو به دنبال راستی ها هیچ چیز دیگری به این کار وانداشته است ، امیداست همراهی وهمکاری لازم را با ما بعمل آورید.

سید محمد صمدی

بهار سال ۱۳۶۱شمسی

مهاباد .

ترجمهٔ این کتاب درمراحل نهائی بود که متأسفانه استاد عالیقدرو روحانی مبارزودلسوز جناب ملا عبدالکریم مصطفی‌پور آذر(شهریکندی)ظهرروزدوشنبه ۱۳۶۱/۱/۲ درمسجدمولوی مهاباد ترورشدوبه درجهٔ رفیع شهادت رسیدوبراستی نخستین شهید کردستان بعدازانقلاب گردید. بعنوان هدیه‌ای بسیارکم‌ارج ترجمهٔ این کتاب را به‌روح پرفتوحش اهداء می نمایم ، امید است پاسخ قطره‌ای ازدریای زحماتی باشد که‌او برای مردم کشیدوهمانگونه که وجودش برکت بوده، شهادتش نیز برکتی در جهت بیداری خفتگان باشد.

سیدمحمدصمدی

---

# فهرست مندرجات


| موضوع | صفحه |
|---|---|
| مقدمهٔ مترجم | الف |
| مقدمهٔ مؤلف | ۱ |
| نگاهی به قبل از سال ۱۸۰۰ | ۵ |
| سده‌ی نوزدهم | ۱۲ |
| جنگ جهانی اول | ۲۱ |
| درمیان دو جنگ | ۲۷ |
| جنگ جهانی دوم | ۳۱ |
| قبایل کرد ایران | ۳۶ |
| اولین دیدار از باکو | ۴۷ |
| اداره‌ٔ شهربانی مهاباد | ۵۰ |
| شهر مهاباد | ۵۳ |
| مردم مهاباد | ۵۵ |
| اقلیت و دین | ۵۷ |
| قاضی محمد | ۶۱ |
| جمعیت ژ.ک.ف و چگونگی تولد آن | ۶۵ |
| کمیته‌ی مرکزی | ۶۹ |
| افزایش، رشد، و توسعه | ۷۰ |
| کردستان بزرگتر | ۷۲ |
| عضویت قاضی | ۷۶ |
| یک نمایشنامهٔ کردی | ۷۸ |
| آذربایجان و کردستان | ۸۱ |
| دومین سفر به باکو | ۸۵ |


www.iran-archive.com

نگاهی به بارزانیها وگذشته آنان ۹۲
زندگی ایلاتی ۹۶
مقدمات تشکیل جمهوری ۹۸
بارزانیها وشرکت وهمکاری آنان ۱۰۰
حزب دمکرات کردستان ۱۰۲
خود مختاری آذربایجان ۱۰۶
خود مختاری کردستان ۱۱۰
جمهوری شکل می گیرد ۱۱۲
حضور روسها ۱۱۶
هیئت دولت ۱۲۱
چگونگی اوضاع ایران ۱۲۸
در تبریز ۱۳۲
بارزانیها درمهاباد ۱۳۵
بازهم در تبریز ۱۳۷
ارتش مهاباد ۱۴۰
اوضاع عمومی جهان ۱۴۴
دشواریهای منطقه ۱۴۵
پیمان اکرادوآذربایجانی ها ۱۴۸
اعزام دانشجو به شوروی ۱۵۲
قاراوا ( قادرآباد) ۱۵۶
توتون ۱۵۸
ایران وآذربایجان ۱۶۱
یورش بزرگ ۱۶۴
گفتگوها ۱۶۹
موافقتنامه ایران وآذربایجان ۱۷۱

www.iran-archive.com

| | |
|---|---|
| ما مشا | ۱۷٤ |
| درباره‌ی یورش | ۱۷۸ |
| آشتی وآتش بس | ۱۸۲ |
| اوضاع داخلی جمهوری | ۱۸٤ |
| تاثیرشوروی وتمایلات سیاسی | ۱۸۸ |
| جبههٔ شمالی | ۱۹۲ |
| ملاقات در تهران | ۱۹٤ |
| تصمیم ایران | ۱۹٦ |
| آخرین تنظیمات | ۱۹۹ |
| سقوط آذربایجان | ۲۰٤ |
| سقوط مهاباد | ۲۰۷ |
| مسئلهٔ سلاحها ـ آغاز بازداشت | ۲۱٤ |
| طرح الوند | ۲۱٦ |
| درباکو | ۲۱۹ |
| نگاهی مجدد به بارزانیها | ۲۲۰ |
| تصمیم گیری در مهاباد | ۲۲۵ |
| آخرین صحنه | ۲۳۳ |
| آخرین گفتار | ۲۳۷ |
| ملحقات | ۲٤۱ |
| فهرستها | ۲٦۱ |
| تصاویرو نقشه ها | |


www.iran-archive.com

# فهرست نامهای کسان


ا

ابراهیم ۲۲۱
ابراهیم‌پاشا ۱۹
ابراهیم سالاری ۴۳، ۱۶۷
ابراهیم صلاح ۱۶۹
ابراهیم علیزاده ۱۶۹
ابوالحسن سیف‌قاضی ۶۴
ابوالقاسم صدرقاضی ۶۱، ۶۳، ۱۴۶، ۱۵۹، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۱
احسان نوری بیگ ۲۸
احمد الهی ۷۶، ۱۲۵
احمد علمی ۱۵۸
استالین ۹۱، ۱۱۶، ۱۵۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۲
اسدوف ۱۲۰، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۸،
اسماعیل آقا ایلخانیزاده ۱۲۵
اسماعیل آقاسمکو ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۵۷، ۱۶۷
اسماعیل حقی شاویس ۷۲
اصلانوف ۱۱۷
ال‌اوه فاسوم ۵۷
امامی ۲۲۲
امرخان شریفی ۲۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۷۰، ۸۳، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۳۸
امیرارشد ۲۶
امیرفلاح ۴۲
امین رواندوز ۷۲
اوسکار رینالدس ۲
ایزابلا بیرد بیشاپ ۵۳
ایلخانیزاده ۴۴، ۷۰، ۱۲۳، ۱۵۶، ۱۶۷
ایوب کریملی ۸۶، ۹۰
ایی‌بی‌سوین ۱۲، ۱۳

آ

آتاتورک ۲۸
آرشی روزولت‌جونیر ۱، ۲، ۲۰۰، ۲۰۱
آقابیگ‌اوف ۱۵۹
آندره گرومیکو ۱۲۹، ۱۴۴
آی‌مجی‌سانچیکوف ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
آیروم ۱۸۲

ب

بابایوف ۹۸، ۱۸۸، ۱۲۰
بایرنز ۱۰۶
بایزید عزیزآقا ۱۶۷
بچمن ۵۷
بداق سلطان ۹۸
بدرخان درگولی ۱۳، ۱۴، ۱۹۶، ۷۳
بوین ۱۰۶
بیداغی ۱۶۷
بیلی فراسر ۵۳

پ

پارسی تبار ۲۲۵
پاشاخان ۱۶۷
پزشکیان ۱۸۲
بیررا ندوت ۲


www.iran-archive.com

پیروتی ٤٤
ت
تاج الدین ۹۲
ج
جرترود پل ۱۲
جعفرآقا ٤٤
جعفرآقا شکاک ۱۸، ۲۳
جعفراوف ۱۲۰، ۱۵٤
جعفربا قروف ٤۷، ۸٦، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۵۲،
جعفرپیشه وری ۸۱، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۲، خ
۱۳۳، ۱۳۷، ۱٤۸، ۱٦۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸خسروذوالفقاری ۱۵٤
۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰٦، ۲۲۸خسروی (سروان) ۱٦٤
جعفرکریمی ۱٤۲، ۱٦۷، ۱٦۹، ۲۱۱، خسروی خان ۱٦۷
جلاد ت ٦٦
جلیل آقا ۱۸
جمیل پاشای دیاربکر ۷۲
جورج وی. آلن ۲۰٤
جوزف پی. کوچران ۱۵، ۱۷، ۱۸، د
جهانبانی ۲۲۲
ح
حاجی ابراهیم آقا ۱٦۷
حاجی اوف ۱۲۰
حاجی باباشیخ ۳۵، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۱۵،
حاجی بایزیدآقا ۱۲٤
حاجی قادرحریری ۷۰
حاجی محمد آقا ۱۸۳
حاجی مصطفی داودی ۱۰۸، ۱۲٦،
حاجی میرزاعلی شبستری ۱٤۸، ۲۰٦،
حامد خسروی ۱۵٤
حامدماز وجی ۱۸٦، ۲۳۰،
حبیبی ۵۸
حسن آقازیباری ۹۲
حسن تیلو ۳۵
حسن جودت ۱٦۹
حسن حسامی ۱۵٤
حسن هونره ۳۵
حسین حاجی اوف ۱۵۳
حسین حبیبی ۵۸
حسین علاء ۱۲۹، ۱۷۱، حمزه عبدالله وردی ۷۲
خ
خسروذوالفقاری ۱۵٤
خسروی (سروان) ۱٦٤
خسروی خان ۱٦۷
خلیل آذرآبادگان ۱٦۹
خلیل خسروی ۱۲۵، ۱۳۲
خلیل خوشاوی ۱۷۵، ۱۷٦
خیرالله ۱۰۰، ۲۲۳، ۲۳۳
د
دانشیان (غلام یحیی) ۱۹۹، ۲۰٦
ر
رحمان حلوی ٦۵، ۱۵٤
رحمان گرمیانی ۱۵٤
رحیم سیف قاضی ۱۵٤
رزم آرا ۱٦٤، ۱٦۹، ۱۷٤، ۱۸۲، ۱۹٤، ۱۹۹،
رسول نقده‌ئ ۲۳۰
رشیدبیگ ۳۵، ۳۸، ٤۸، ۱۲۷، ۱٤۸، ۱٦۷، ۲۲۱،
رضاخان ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ٥٦، ٥۷، ۱۲۳، ۱۲۸،
ز

www.iran-archive.com

زیروبیگ ۳۵، ۳۸، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۹۰، ۱۹۹،
ژ
ژوزف استالین ۱۰۷
س
سالار الدوله ۱۹
سرتیپ علی اصغر فیوزی ۳
سرریدرز بولارد ۲، ۱۲۸،
سرلشکر همایونی ۳
سرهنگ امین ۴۵
سرهنگ مهران ۳
سلام الله جاوید ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۹۸، ۲۰۶،
سلطان اطمیشی ۱۵۴
سلطان مراد چهارم ۱۰
سلیم آتاکچیوف ۳۴، ۸۲، ۸۵، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۳،
سلیم آقا اجاق ۱۶۷
سی. مجی. ادموندز ۲
سیداحمد ۳، ۱۰۱،
سیدرضا ۱۴
سیدله ۱۴، ۱۸، ۳۹،
سیدطه شمزینان ۳، ۳۵، ۱۰۱،
سیدعبدالقادر سیادت ۱۲۴،
سیدفهیم ۱۶۷
سیدکریم ایوبی ۱۵۴
سیدمحمد ایوبیان مرکزی ۱۲۴، ۱۳۷، "ص"
سیروس حبیبی ۲، ۵، ۷۸،
سیف قاضی ۸۵، ۱۰۸،
ش
شافعی/میرزا رحمت ۶۱
شاه ایران ۵، ۲۳۵،
شاه عباس دوم ۱۰
شریف (سروان) ۲۲۶، ۲۲۸،
شمدینان ۳
شمس برهان ۶۰
شیخ آقائی ۱۳۸
شیخ احمد ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۶۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۳۳
شیخ بارزان ۲۹
شیخ جیتو ۱۰۱
شیخ حسن شمس برهان ۲۰۸
شیخ رشید ۹۴، ۲۳۹،
شیخ سعید ۲۸
شیخ عبدالسلیم ۹۳
شیخ عبدالعزیز ۴۱، ۷۲، ۱۱۵،
شیخ عبدالقادر ۱۴، ۱۶، ۱۹۶، ۳۹،
شیخ عبدالقادر گیلانی ۴۰
شیخ عبدالله افندی گیلانی ۴۰، ۴۱، ۵۹، ۷۰، ۸۲، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۴۸،
شیخ عبیدالله نقشبندی ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹۶، ۳۹، ۷۲، ۹۲،
شیخ قادرسلیمانیه ۷۲
شیخ محمدصدیق (شیخ پوشو) ۱۷، ۳۵، ۳۹، ۴۱،
شیخ محمود سلیمانیه ۱۴، ۲۴،
۲۹، ۱۲۱،
صادق پادگان ۱۴۸
صلاح الدین ایوبی ۹
صلاح الدین کاظموف (کاکاغا) ۶
صمدوف (سروان) ۱۲۰ ۶

www.iran-archive.com

ض
ضحاك ۷
ط
طاهرخان ۳۷، ۱۶۷
طه ۳۵
ع
عادله خانم ۱۲
عباس ماماندآقاآکو ۲۳۹
عباس میرزا ۴۲
عبدالرحمن ایلخانیزاده ۱۲۴، ۱۲۵
عبدالرحمن ذبیحی ۶۹، ۱۱۰
عبدالرحمن شرفکندی ۶۹
عبدالرزاق ۱۸
عبدالعزیز گیلانی ۱۰۰
عبدالله اوف ۵۰
عبدالله بایزیدی ۴۴، ۵۰، ۱۶۷، غلامرضا خسروی
عبدالله روشنفکر ۲۳۰ " ف "
عبدالله طهماسبی ۲۶ فتاحی ۴۴
عبدالله قادری ۷۰، ۸۵، ۱۳۷، ۱۶۷ فتح الله اوف ۱۲۰
عبیدالله ایوبیان مرکزی ۸۰ فراسر ۱۲
عثمان دانش ۷۲ فردوسی ۲۳۰
عزیزخان ۵۱ فولادوند ۲۲۴
عزت عبدالعزیز ۷۳، ۱۰۰، ۱۶۹، ۲۱۴ فیض الله بیگی ۴۴، ۱۵۶، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۳ " ق "
عزیزوف ۹۰ قادرخان ۴۵
عزیزی ۴۴ قادرمدرسی ۷۶، ۱۳۳
علایوف ۸۶ قادری بیگ ۷۳
علی آقا ۲۳ قاسم ایلخانیزاده ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۱۰۵
علی آقا امیراسعد ۳۵ قاسم قادری ۷۳، ۷۶
علی آقا امیرعشایری ۲۰۸، ۲۲۱ قاضی علی ۶۱
علی آقا حاجی ایلخانی ۴۴
علیار (علی یار) ۴۴
علی اصغرفیوزی ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹
علی جوانمردی ۴۵، ۱۶۷
علی حجازی ۲۲۲
علی خان ۴۳، ۱۶۷
علی خان تیلکو ۴۶
علی خان شیرزاد ۲۳۰
علی خسروی ۱۸۸
علی ریحانی ۸۵، ۱۱۰
علی قاضی (کوری رهش) ۴۷، ۲۱۲، ۲۱۳،
عمرعلیار ۳۵
" غ "
غفاری (سرهنگ) ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷،
غفورمحمودیان ۱۱۶، ۱۱۷،

www.iran-archive.com

قاضی قاسم ٦١
قاضی محمد ٥، ٩، ١٤، ٣٣، ٣٥، ٤٧، ٥٠، ٥٩، ٦١، ٦٣، ٧٦، ٧٧، ٨٣، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٨٩، ٩٨، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٨، ١١٠، ١١٢، ١١٦، ١١٩، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٠، ١٥٣، ١٥٨، ١٥٩، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٨، ١٩١، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٥، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣٠
قاضی محمدخضری اشنویه ١٤٨
قاضی ملا وهاب ٧٣
قرنی آقا (پیران) ١٦٧
قرنی آقا / حاجی قرنی آقا ٣٥، ٤٣، ٥٠
قلی اوف ١١٨، ١٣٧
قوام السلطانه ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٥٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٧١، ١٧٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٩، ٢١٣،
" ك "
كاك الله ١٦٧
كاك حمزه نلوس ٣٥، ٤٣، ٨٥، ١٠٥، ١٣٧، ١٦٧
كاك عبدالقادرجلديان ٤٣
كاكه سوار مندگور ١٣٧
كامران بدرخان ٦٦
كامل بیگ هرکی ٤٨
كروف ٩
كريم احمدين ٨٣، ١٠٨، ١٢٥
كريم ورهرام ٢٣٧
كسری (سرهنگ) ١٥٦
كينير ١٣
كوروش ٦، ٧،
كومت دوچول ١٢
" گ "
گلاویژ ١٥٤ (گه لاویژ)
گوردون پا دوك ٢٥
" ل "
لاورنتی بیریا ٤٧
لی بوردیت ٣٣
" م "
مارتین وان برونسه ٧٤
مارشیمون ٢٢، ٢٣، ٢٤
مارك سایکز ١٢، ٩٢
مال چانوف ١٥٣
مام حسین ٢٢١
مامندآقا ١٦٧
مجیدخان میاندوآب ٣٣، ٣٥
مجید مصطفی ١٤١
محمدامین ٤٣، ١٦٧
محمدامین شرفی ٧٢، ١٣٢، ١٤٢، ١٥٩،
محمدامین شیخ الاسلامی مکری ٦٩
محمدامین معینی ١٢٤، ١٥٨،
محمد بیریا ١٤٨، ٢٠٦
محمدحسین سیف قاضی ٦٤، ١٢٤،
١٣٧، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٨، ١٨٤، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٩، ٢١٥، ٢٢٥، ٢٣١
محمدرشیدخان ٤٥، ٤٦، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٤٢، ١٦٥، ١٦٧

www.iran-archive.com

محمدرضا پهلوی ۱۰
محمدکورپاشا ۱۳
محمد محمود ۱۴۱، ۲۲۳، ۲۳۳
محمدناظمی ۲۳۰
محمد نانوازاده ۱۴۲
محمود آقاکانی سانان ۴۶
محمود ولی زاده ۱۲۶، ۱۳۴،
مصطفی خوشنا و ۷۲، ۱۰۰، ۱۴۱، ۱۷۸، ۲۲۳، ۲۳۳،
مصطفی کمال پاشا ۲۸
مصطفی شلماشی ۱۵۴
مصطفا یوف ۱۱۸
مظفر فیروز ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۲۸،
معروفی ۴۴
ملا حسین مجدی ۱۲۶
ملا عبدالله داودی ۶۵
ملا مصطفی بارزانی ۱۴، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۴۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۹۲، ۲۰۴، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹
مناف کریمی ۸۳، ۸۵، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۸۲،
موسی خان زرزا ۳۵، ۴۱، ۷۰، ۱۶۷،
مولانا خالد ۴۰
میرحاج ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۱۰۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۱۴، ۲۱۶،
میرزا ابراهیموف ۱۳۷، ۱۳۹،
میرزا رحمت شافعی ۲۰۸
میس دال خانم ۵۸، ۶۳، ۷۸، ۱۳۵،
مینه‌خالندی/عبدالله مینه‌خالند
ی ۵۱

ن
نجفقلی پسیان ۲۲۶
نظام السلطنه ۲۳
نمازعلی اوف ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۰،
نوری ۱۰۰، ۲۱۴، ۲۱۶،
نوری بیگ ۳۸، ۴۸، ۸۵، ۱۶۷، ۲۲۱، ۲۳۴
نوری سعید ۱۴۱
نیکلای دوم ۱۸

" و "
وهاب بلوریان ۸۳، ۱۰۸،
وهاب محمد علی آقا ۱۰۱
ویلیام ایگلتون جونیر ۴
وینستون بوردیت ۳۳

" ه "
هاجر زندی ۱۵۴
هاشموف ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۴۸، ۱۷۸، ۱۷۹،
هرمیا ولیور ۲
هژار (هەژار) ۶۹، ۱۳۴، ۱۸۳
همایونی (ژنرال) ۱۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۴
هیمن ۶۹

" ی "
یرماکوف ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷ .

www.iranarchive.com

# فهرست نامهای جاها

کشورها، شهرها، دیه ها، عمارتها، مسجدها
رودها، باغها، دریاها، میدانها


آ
آذربایجان ۲۱، ۲۲، ۸۱، ۸۵، ۱۲۹، ۲، ۱۳۲
آذربایجان شوروی ۲۱، ۴۷
آرارات ۲۸، ۲۳۵
آلمان ۸۵
آمریکا ۲، ۹۰، ۱۲۹
ا
اربیل ۹۲، ۹۶، ۲۳۹
اردبیل ۲۳۵
ارس ۴۲، ۸۱، ۱۶۰، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۳۵
استانبول ۱۲
اسرائیل ۵۷
اشنویه ۹، ۲۶، ۳۱، ۴۲، ۷۰، ۷۹، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۳۵، ۲۱۷،
الوند ۲۱۶
امبی ۳۸، ۲۳۴
اورمیه ۵، ۹۵، ۱۵، ۲۱، ۳۳، ۴۷، ۵۰۰، ۵۸۶، ۸۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴،
ایتالیا ۲۷
ایران ۱، ۶، ۷، ۹، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۹، ۴۹، ۷۴، ۱۲۸، ۱۹۶،
ب
باباگورگور ۱۳۴
بابل ۶
باتاس ۱۰۱
بارزان ۱۵، ۹۶، ۲۳۹
باغ گلستان ۱۱۸
باکو ۲، ۴۷، ۸۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۳۹،
بانه ۳۱، ۴۶، ۱۲۳، ۱۶۹، ۲۰۰،
باینده ۶۹
بحرخزر ۸۱
برادوست ۴۱
برلین ۱۵۴
بریتانیا ۱۳، ۲۷، ۹۰، ۱۲۸،
بصره ۱۹۶
بغداد ۹۴
بوتان ۱۳
بیروت ۱۲، ۶۶، ۷۳
بین النهرین ۲۷
پ
پاریس ۶۶
پل سرخ ۹۸
ت
تبریز ۱۶، ۲۱، ۳۳، ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۴،
ترکیه ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۹۵، ۱۲۹، ۲۳۳،
تگور ۳۸، ۲۲۰، ۲۳۴،
تفلیس ۹۰
تهران ۲۵، ۵۳، ۸۶، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۹،


www.iranarchive.com

تیگریس ۱۲، ۱۳۵
ج
جلدیان ۱۰۱
چ
چوارچرا ۵، ۱۶۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۲، ۳۲۵
ح
حاجی عمران ۲۲۲
حلبجه ۱۲
حله ۹۵
حمامیان ۲۰۹
خ
خانه (پیرانشهر) ۱۳۵
خلیج ۲۲۲
خلیج فارس ۳۱، ۳۳، ۸۴، ۱۳۰، ۱۹۶ ،
خولابه‌رسته/خودا به‌رسته ۶۹
خوی ۲۱، ۳۳، ۳۷، ۱۴۶، ۱۹۲، ۲۳۴، ۲۳۵
د
دالان پر ۳۸، ۷۳
دمشق ۱۴، ۶۶،
دیزج دول ۲۲۰
ر
رانیه ۲۳۹
رواندوز ۱۳، ۹۶، ۱۰۱،
روسیه/شوروی ۱۸، ۲۰، ۲۹، ۳۱، ۴۷،
۴۹، ۸۳، ۸۴، ۱۱۷، ۷۴، ۹۰، ۱۲۸، ۱۵۲،
۱۸۹، ۲۳۴،
ز
زاب ۹۲
زمبیل ۵۹
زنجان ۱۹۷
زینوی ۷۳
ژ
ژاله ۸۶
س
ساراچولا ۲۳۶
سازمان ملل متحد ۲۷، ۳۶، ۷
ساوجبلاغ/سابلاغ ۱۶
سرا ۱۷۸، ۱۸۲،
سرت ۱۳۴
سردشت ۳۱، ۳۶، ۴۵، ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۷۸، ۱۸۲،
سقز ۳۱، ۴۴، ۴۵، ۶۱، ۷۰، ۱۲۱، ۱۲۳،
۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۳،
۲۰۰، ۲۰۸، ۲۳۰،
سلدوز ۴۲، ۵۵،
سلماس ۲۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۹،
سلیمانیه ۹، ۱۳۶، ۱۹۶، ۲۴۶، ۵۴،
سنه/سنندج ۳۱، ۷۰، ۱۰۶، ۱۷۰،
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۴،
سوریه ۲۷، ۶۶، ۷۳، ۷۴،
سوسوز ۲۳۵
سومای ۲۳۴
سیلوی ۲۲۰
ش
شقلاوه ۹۶
شهرزور ۱۲
" ع "
عراق ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۹، ۶۵، ۶۶، ۷۲،
۷۴، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۸۷، ۲۱۶، ۲۲۴،
۲۳۰، ۲۳۹،
عقره ۹۲
علیبو ۷۳،
" ف "
فرانسه ۲۷
" ق "

www.iran-archive.com

قارا وا (قادرآباد) ۱۵۶، ۱۵۷
۱۶۴، ۲۲۸
قطور ۲۳۵
قفقاز ۳۱
قم‌قلعه ۱۰۰، ۱۳۵،
« ك »
کرت ۱۴
کرج ۱۲۶
کردستان ۱، ۳۶، ۱۰۶، ۱۲۶، ۶۳، ۶۶، ۷۰، ۸۵، ۸۶، ۸۳، ۷۳، ۷۲، ۱۱۰۶، ۱۲۱۶، ۱۲۷، ۱۳۲۶،
کردستان عراق ۲
کرکوك ۷۲، ۷۳،
کرمانشاه ۱۹، ۳۱۶، ۳۴۶، ۳۶۶، ۷۰۶، ۷۳، ۱۲۱، ۱۳۴۶، ۱۵۶، ۱۷۹،
کهریزه کانی شیخان ۶۹
کهنه شهر ۲۳
کیله شین ۴۱، ۹۰۶، ۲۲۳،
« گ »
گادر ۲۲۴
گراند هتل ۱۳۲
گوکتپه ۲۱۱
گیلان ۸۱
ل
لاجان ۲۲۰
لندن ۱۲۹، ۱۳۲۶، ۲۲۶،
"م"
ماکو ۱۹۲، ۲۳۵،
مامشا ۱۷۴، ۱۷۸،
ماوانا ۲۲۱، ۲۲۲،
مجارستان ۱۱۷،
مدیترانه ۷۳،
مراغه ۱۶ ،
مرگور ۳۸، ۲۲۰،
مرگه سور ۳، ۹۶،
مسجد عباس‌آقا ۲۰۵، ۲۳۱،
مسکو ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۶۱،
مکه ۱۷، ۱۸،
موصل ۱۳، ۹۳، ۱۳۴ ،
مهاباد ۱، ۲۶، ۵، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۲، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۴۶، ۵۰، ۵۵، ۷۶، ۸۰، ۸۶، ۹۶، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۰، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۸۱، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۹۹، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹،
میاندوآب ۱۶، ۱۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۵۰، ۵۵، ۶۱، ۷۰، ۸۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،
ن
نروژ ۵۸
نقده ۴۲، ۷۰، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۴، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲،
نلوس ۲۲۲
نیویورك ۱۲۹، ۱۳۲،
و
واشنگتن ۱۲۹، ۱۳۲،
" ه "
هتل جهان نما ۱۳۵
هکاری ۷، ۲۲، ۴۱،
هلند ۷۴
همدان ۲۱۶،

www.iran-archive.com